

[illegible]

[Faint handwritten signature]

[illegible]

1992

1952

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين
الذين هم من آل الله وأولي القربى الطيبين. ولقد بلغنا من فضلهم ما لا يحصى
ولا يعد. ولقد بلغنا من معرفتهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من
علمهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من قدرهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من شأنهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من رتبهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من مقامهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من منزلتهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من جلالهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من إجلالهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من كبريائهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من عظميتهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من شرفهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من رفعتهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من علوهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من سطوتهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من جلالهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من إجلالهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من كبريائهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من عظميتهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من شرفهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من رفعتهم ما لا يحصى ولا يعد.
ولقد بلغنا من علوهم ما لا يحصى ولا يعد. ولقد بلغنا من سطوتهم ما لا يحصى ولا يعد.

45

2

جہنم کی آگ

ما شاید که متافکرده و با یمانه و آید و از خدا مذکور است که پیوسته ابراهیم علیه السلام قصد حاجت کرده
 بدین گفت اندر حق ملوک سائر که نزدیکه خدا را ای ترا فرود نخواهد گذشت ابراهیم علیه السلام با یمان
 آید و باشد و در و سید گفت و فرمود استغفر الله و بانشاء که آید و باشد و فرمود برای تو ای ابراهیم
 برو و دعا خود استغفار برایان گذار استند عاقبتی است از حق سبحانه و تعالی با یمان ایست که سبب
 مغفرت همان میشود از حق الله که آن بر دوستی که میدای من است و قیام من جدا است و مرا حاجت دعا
 و عفو داده و اعتراف کن و کائنات منم از شما مراد از است و ایستاد او را بت برستان میبند که
 دوری میخوانم از هر شاه و اندوخت و انداز چینی هم که میخواهند و می پرسند من و دوست الله
 سخن خدای یمن بران و از عواد گیتی و میخوانم خدای خود را و می پرسم یکا کی عیسی که آن گوی
 شاید آنکه بنامش دعا و بر حق تعالی از خود و برستند و سخنان خود را مید و می بخشد
 بر آنکه شما از سوادت و برستند ثبات بی بجز و ضایع اند و من امید میدارم که از حق تعالی
 تمام کریم حاجت زکیم خواه که محتاجان را بی بجز گذارد از انعام عظیم و در بحر الهی میسازد
 کتاب المصطفی آمده که ابراهیم علیه السلام ابراهیم بنی هستان فایر آمد و هفت سال در اطراف
 آن جباله سیر میفرمود تا به شرمج و بختخانه و مطلق بود و چون گرفت باز بسیار آمد و در مدت بیست و
 کرد و درین وقت باز از شک و آتش فرود می بر سر شد و با ساره و ولد علیه السلام غایت شام فرمود
 و حق تعالی از این تجربه خبر داد که فلان آخرت که بر آن خنکام که در شد ابراهیم انبت برستان و بکن است ایستاد
 بر این بود که از این که می پرسند و وقت است بجز خدای و هبنا الله و جندیم موهبنا الله و جندیم
 استحقاق و دوستی با فراد و پسران و پسر و محلی جعل کرد و هر اگر اندیم بنشایین و و هبنا الله و جندیم
 مرا با تمامیت و جنت از بخت شرف گفت اندر مراد از رحمت اعلان اولاد است که بدین از ازانی داشت و جنت
 و دادم مرا با تمامیت از حدیق حسن گفت شمل بر صدق آید که نیکو عیسی الله و ساریان مردمان اشکاف با
 و ساره ابراهیم است سلطان الله علیه و سلام و جنت قال و اجعل لی لسان صدق فی آخرین و از کفر و الکذاب
 و با دکن در قرآن موسی و صبر موسی علیه السلام آنکه بدستی که او گمان غلط بود که کرده شده اند
 تا بر تعالی و گمان نهاده و بر فرستاده شد از حق نیکو آید خدعه خلق از خدای اهل حاجت
 تقدیم رسول بر نبی با کفر اخصی و اعلی است گفته اند که خدای اول او فرستاد پس او خلق را است و داد

عائنه

از این

五

46

تو ایان جهت باد افروخته مرا دایم ز دست از دست تو که گرفتارم دنیا جامه و دولت و خیر
و مال و کمال خواهد بود اما من و دنیا را می رایت دارم و در حمایت تو ایستاده ام خواهی داشت و خواهی
بدینا سر فرات و نماند **کافران و کفار** آن آید که حساب بن الهی با به راجعی
عندم بر خاص بن و ایاس بر دینی بودی او را باد آن تخاصم کرد و گفت و ام ترا ندانم تا بهر که بر من
مغایب یعنی آنکه غفله گشت اما الله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که بر آنکس
خاص گفت آنکه بهر پیش شوی بیادام خود از من بستان که اگر آنچه بگوئی حق است من آنرا قبول
افضل خواهم بود و الله فرزند من بیشتر حق تعالی است فرستاد او را که ای کافر ای که ددی از آن کفر و شر
ایا ای تائبانیه های مانع و ای اید الله و حدیث و قال و گفت یعنی این که خدا یا کافر و تائبانیه و ایق هر تائب
را ده شوم یعنی در حق ما که ای کافر و کفار را اطلع الخبایط است و غیب و غیب و غیب و غیب
مطالبه کرد و این سخن از اینها میگوید ام آنکه یا کافر گفته است عذر از من میخواستند که خدا یا کافر
و بیایم برین صورت که آنکه نه چنانست که او میگوید در صحبت زود باشد که من هیچ بفرماید و اینم بایقول
آنچه میگوید تا بران او خبر دهم یا حضرت را که میگوید و خدا را عذر از من میخواستند که خدا یا کافر
و چه که عذاب را با خدا بدو رسانیم و فرستاد که میگوید عذر از من میخواستند که ای کافر ای کافر
که فراموش خواهد بود یعنی ای کافر و فرستاد و خدا یا کافر و فرستاد که میگوید عذر از من میخواستند که
مالی رفیق او و رفیق او و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
خود اضماع و ملائکه لیکن آنرا باشد این عبود آن که هم غر از اینا است و فرستاد و فرستاد و فرستاد
مستغنی که در نزد یک خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا و خدا
کند الله ایشان را مغر باشد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
خدا و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
و توان دان علی الکافران بر کافران یعنی بر شیاز مسلمانان و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
ایشان را آن جناب ایدت یعنی سخن میگویند ایشان را بر معاصی و اجامی میزند پسوی و خدا و فرستاد
که بجز علی هر کس مشتاق ایشان یعنی عذاب ایشان را ام آجال ایشان را تعجیل نماید اما تعجیل
نست که می شام الله برای ایشان ایام آجال ایشان عذاب شد و که در آن غلظت حیوان ایام

منتهی کرده بر ایشان و در آید آنچه مقرب شده یوم یاد کند و دردی که ما خضر الشیخ فراموش
 بر عهد کار او جمع کنیم ای الزموا بسوی جنت خدا یا جنتی باشد و قد آردم خالق که سوا او
 بر افعیاء و جنتی غیر ایشان را بهشت بداند چراغ و خدا را چه کاره شود که بی برکت عالم خدای
 قدوس فرمود بر عباد طاعة و عبادات باشد و قوی بر مرکب شیم و نبات که بر مرکب
 طاعات باشد جنت چه باشد ایشان را و غرض بیاض برت و انان که بر عبادت است باشد خدای
 بسیار از ایشان بقریب رحمت خواهد شد خدای بجز و حکمت و رحمت و جوی دیگر در کشف او سر او
 که عباد و بنده ی قدوس در نوع بود و در ویشی بیشتر و ایستاد دعاء کرده که خدایا برو جنت
 و جنت او آید که جنتی که جنت را به خود و در که ای غافل سنی سالمت جنت ما باشد و عزت و جود
 و در و جلوه میدهند و من که شمع چشم جنت نیکنده ام اکنون بر کاه قرب میروم جنت خود
 آورده و برای من جنت و جنت میخای به باغ فردوس بران بر پا دینار و ای جنتی جنت
 جنت چه کار کردی مرا و نسوق الحریقی و بر این میخای باغ ای جنتی بسوی دوزخ جنتی جنتی
 باشد و در آید که در یاد کردن یا نه ما ندانیم که آیا در کتب الشفاعة نوشته اند و یا نه و یا نه
 در عبادتی هیچ شفعی که از جنت شفاعت کند که فراموش باشد عبادت زود که خدای عبادت برای عباد
 و آن بهمان توفیق است و عمل صالح را کیس تواند کیس شفاعت کردن که از عبادی درستی یافته باشد و آن
 و گفته اند که بنویسند و بنویسند و بنویسند که از وی جمل که شفاعت الرحمن فرارفت خدای و لذت فرزند ی
 ملائکه و جبرئیل علیه السلام ای محمد مرا بشمار آید جنتی که درستی که آورید بشمار آید ای جبرئیل
 جنت و بی و دانت نکند الشک و از دیگر که اسماء خاتمه شفاعت شفاعت شوند و انعطفت آن جنت
 و شفاعت از جنت و با آن شفاعت و بنویسند و بنویسند و بنویسند که از وی جمل که شفاعت الرحمن فرارفت خدای و لذت فرزند ی
 آن دعا از آن که خواند از الرحمن و لذت از خدای را فرزند ی بد و استاد که در دوزخ و شفاعت و فرزند ی
 یون باشد از الرحمن سر خدا را آن بخند که فرارفت و از فرزند ی جنتی جنتی جنتی جنتی
 و لذت از جنت و لذت از جنت است و از جنت است یا بنفای ذاتی محتاج نیست به او است و لذت
 و لذت از جنت و لذت از جنت است و از جنت است یا بنفای ذاتی محتاج نیست به او است و لذت
 در آسمانها و دین است الا فی الرحمن مکه آید و در دوزخ قیامت بسوی رحمت عباد خدا خالق که بد

[Faint handwritten notes or markings]

باشد لهذا حصص بودستی که نام داشت و بدینسان احاطه کرده و حیثیتی که از حق
 علم و قدرت او بر و نیست و وعد همی شد و است اخصاص و افعال ایشان عدا شمری و کجاست
 و هو ایشان آیند که اندکی بودی تویم اعیان در نه و سجده فرود تعالی اشاع و انصار (ان الله)
 انما یدرسای که آنکه گردید و در محفل الصلوات و مرود و عیالها استندید سیجعیل و و با
 که بدید کند هم الرحمن برای ایشان هدای و داد و سنی و هدای خلق و بر بخت ایشان
 و هدای افکندی اسباب و وسایعشان به حدیث آمده که چون مستحقان و قالی بند و دوست
 علی السلام را گوید فلان دوست میدهم تو را و دوست دارم هر یک علیه السلام او را دوست گیر
 و هدای کند در میان اهل اسباب که حق تعالی فلان دوست میدارم شما هم او را دوست دارید پس
 او را دوست دارم و هدای و دوست کند در میان تائبان او را دوست میدارم و هدای و هدای
 بلسا است بر باطن تو بعضی لغت عرب یا خواند ما بر زبان تو اسباب که در نام بیشتر نامزده و در
 بد و بهر کار اگر که از شر که اجتناب نمایند و در هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 بخت خصومت و در هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 یعنی در هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 هدای که شدگان و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 ما بدیشان فرو برد که مستاصل شدند و آن ایشان شخصی باقی که بدیدند و در هدای و هدای و هدای
 بلکه تو کل قدر الهی و حکم و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 اول و بعد از هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 خدا شد بخت ملک که اسباب هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 این مقدار اشتلاف نیست که در هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 الهی استقام اسم طاهر و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 و در هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 طالب شفاعت و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای
 حق و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای

سبزه نرگس

نصف

خطاب که در هدای
 هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای و هدای

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

[illegible]

70

[Illegible handwritten text]

五

451

15/2/2020

吃

طال

رای برپا شدن

10

۱- کتب و دست‌نویسها

[illegible]

ان عاوا و ميکنند فلا بعد نیت بهر این که ترا با اندر دعایان ایمان قامت بر نه و می توانی گفت که شکر
 در قوع آن واقع و چاره و کلمات و آیه از روی نفس و دل از کسر راه هر که خودی که در کمال شکر و جفا
 امر بر علیه السلام است و مراد است از امام علم الهی و غیره و البته در حقاقت برانند که از ایشان که و انا
 اخبرتک تا اینجا عاقل حضرت است و مثل آن که در این بین و بین شد و در این بین قصد خود می
 علیه السلام نشان می رود که در وادی مقدس قرآن که خطای بسیار و ناله و آیه چنانست بهین
 یا موسی بدست راست تویاسی و در سجده است و سر بر سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 که در وادی در مشاهدات مستقیم است یعنی با هر باشد با عیال بی قائله کنست موسی علیه
 بی عسای این عاقل من است و آقا عسای از سر بر سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 نشان نشاند و نامش علی بود یا بعد از آن که علی بنی است از امام برات بنی است و در وادی موسی
 القصه براب فاد جفته شد و نعم و باقی بران افزود و گفت که ای موسی علیه السلام عسای را بماند و بشمار
 در وادی و او تر که بر سر آمدی با شمع میزند و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 و بی و با و در وادی عسای را به آخر کار ها در است آورد و اندک عسای موسی علیه السلام بخوبی گفت و
 سبب و عوام او را که داشتی و بادشمن و ی سر بر کردی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 جانی که بر سر آمده او بر او و شجین او و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 موسی علی بنی است از امام بودی بر و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 اجماع است که مر با او کار حالت قائله کنست ندای عاقل یا موسی علیه السلام یا موسی علیه السلام یا موسی علیه السلام
 نظام بن شری برید با تکیه است فاد و بی بر این عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل
 که او را می داشت شد شرح عاقل از آن بزرگ شد و بر سر بخفتی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 آنکه که و جان کنار ها و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 ویرا دیدت بر صاف شده و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 نود و با نکر این و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
 علیه السلام برید روی از ها که در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی

در وادی

نفسه

عاقل بر کثیری
 در وادی و در وادی

در وادی و در وادی
 فاد و بی بر این عاقل

پیش قدمی و سرپرستی
شخصی و مالی
و دیگر امور

کہ درہم جانہ کی ارقہ
بہرہ وایشان درمانہ
وہ بعض مہبت مشورہ

100

20

[illegible]

[illegible]

اگر ساقی و مقربان ما بعد از حاکم میله هم تا معجز بود و بود و فستق و میوه مستطیران آمدن تو
و قد اکتنا کدر و در سق که ساداده ایم تراست لدا آن نزدیک حال که یاد کردی که حوسر تر فاشد چو
قوت یا کما فی مثل بر اقا صی و اجزاء معارض هر که و یا بکره اند عده از ی ذکر که نبوت است با و آن
خاندان پس سق آن معرین چهل برده و روزی که یوم القيمة و روزی که یوم الحشر و روزی که یوم الحشر
در حالی که چایید باشند در روزی که یوم الحشر و روزی که یوم الحشر و روزی که یوم الحشر
و شاء کفر و بدست ایشان از یوم الحشر و روزی که یوم الحشر و روزی که یوم الحشر
که چون مشق فی القیوم و صور یوم الحشر و یوم الحشر و یوم الحشر و یوم الحشر
ما که ما از این اجزاء که شرک آورده و یوم الحشر و یوم الحشر و یوم الحشر
و چه علم است و در میان خود و کفره اند که ما حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کولان چه عالم را
که بدو میشود و از غایت تشنگی نیز نه قهر کند و حشر کنیم ایشان را نه قیامت قوت بی شک و یقین
و آهسته میگویند با یکدیگر آن گشتم و کنگر که هر دو کور و الا عسر المکره و بسیار و یاد دنیا
این مقدار پیش رو و یوم الحشر و یوم الحشر و یوم الحشر و یوم الحشر
ایشان میکنند از یقین چون گوید املهم بطریق تمام تر یا ایشان از روی بی غش و یقین
در کل که بدو و روی ها در دنیا و الا عسر المکره و یوم الحشر و یوم الحشر
پیش رو و یقین که عول بر ایشان فراموشی کرد اند و مان بودن ایشان از او و دنیا و در تیره و شب
در آن که آن روز عر دنیا کو تا و شمرند خصوصاً عمری که جماعات و خلعت صرف شده باشد
عمری که بدان جهان گذر کرده و آمده اند که حشر کاف قرین با یکی از تقی از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بر میزد که حال کوه ها و با وجود خلعت و عظمت و قیامت چگونه خواهد
آید آمد و کیف گویند و می پرسند ترا من الباطل که عفا یوم یا حال آن قتل پس عمری
تا آخر در عذاب ایشان که قدرت نیست فها بر آن سازد و آن را یقین آید کار من نفس او گفته
ساختن مناسب لباب آمده و بر کذا آن را یوم الحشر اجزاء آن را برده کرد و آن چون یک بر سر او
بر خیزند تا از امتحان سازد و در میان گفته که کوه ها از آن مال ایشان بردارد و در دنیا اند و در هائس
علا و قرارگاه ایشان بر زمین و فاعا خانی صفطها و هر که میخانه بینی و اند عوجا پسینی و

و لا یجوز
فیقولوا انما هو
بما بداهه ادای
الیه هیست و لا یجوز

و لا یجوز
فیقولوا انما هو
بما بداهه ادای
الیه هیست و لا یجوز

[illegible]



تخرج فيها واما انما في انك كونه في شوي ورو که هفت تهای آماده است و بر هر یک که ای از ملبوسات
آید باید هست و اما که کاسته و درستی که نوشته فی شوی و نهاده و ای که میونی و نهاده ایم است
و اما که در آفتاب می باشی که طالع بخت ظلیل است و در هر جوش این خود را بخام میسر نیست
فوسون انکه البتة ما بهر انکه در صورت که بهر ای آدم علیه السلام سلطان بر آن که در جوش و آمد و حوا را بد
و ان که بر ساینده و سوار آدم باز گشت و انکه که ترسان شد و با بیکدیگر عیبت می یزد خود را و ایشان خود بود
رجوع کرد و بطریق تضرع از وی غایب مرگ علیه السلام تا که ای آدم گفت ای آدم که این مرص خود را
لطاف است حال آنکه ایادت کم تر از این بود و در وقت بیاد بدست که هر که که از این خود مرگ میزد و گشت
کامیابی و راه تا میزدن بلکی که گفته شود چون زوال بران نرسد آدم گفت ای و طاعت کن مرا آن ابله شست
آدم و حوا علیه السلام بصره و فاحش و شکار می کردند از آن دست مدت که آنها شکار می کردند و ایشان را
سوانی که می رات ایشان نیز شایس می رات ایشان نه بخت و بهر شد و وقت آنکه ایشان و ایشان را و بسیار
نیداد علیه السلام بر عدالت خود می و سابق فقیه آن که در وقت بخت میصدای آدم و خلاف کرده آدم و به امر
بر و در کار خود است خود و در وقت فقهی بر می خبر ما از آن مطلوب خود که هر جان دایره بود از آن
بوده و استغفار و اقام نموده و سفر و مساک و دل به علیه السلام که شفاعت آورده و فقر استیبه و بهر
و این ای او فکای علیه و دیو که دونه او و هدی و راه خود او را به نشان بر نه و قال اعطاک خدای مراد
و حواله که فرود روی و دستها همیشه از بخت و با هم بعضی و حواله و نشان انحصار عدو و بر حسی
و سخن خود و سنانم حالا و اوقات از تقاسم و تحارب و اگر مخاطب آدم و با ایشان عداوت و ربه هر دو با هم
طاهرات و آیه است بصر اگر میاید ایشان و فرقه و زمین با شیب می آن زویل من هدی بران خوار و آن
سبب خدایه بود و این کتاب و رسول فرستاد هدی بر هر پی روی کند آن عداوت مرا و ای بختل بصر
نشود در دنیا و با شیب و بر خ پیفتد و در آخر نیز بعت و بیت و عذاب و مستل فوسون و من اعز من جمعه
روی بر تادع و فکر می از هدی که سبب کدورت یا اعتراض که از کتاب من و آن که بر بختیست مراد است
میفته صفای بستی نیک و سخت و دنیا و این که سبب افتد با بعل و مبتلا کرد و با طاعت از و بسیار
و بدان حرم و ماند گفته اند و گفته اند میبشتد که عذاب قدرت یا حق و در هر و شش و در هر که
معجزه و یوم العیة تعجب در دنیا قیامت ناپید که جمع شد و هر که حرم و اضافی و عتبه و ایحاک

[illegible]

روزی ده سخن ترا قطع مازدی و هم ترا و این را از انبرای نماز و عهد اسباب نیاید فایع باشی
 و العاقبة خیر و سراجیام بسندیده و التفتی مرخلافان نقی است در بیان ان الانسدم رزاه
 بعد دل یکنه که جرمی است بعد حق ان اهل اخضر صلی الله علیه و آله و سید ای ایست از انبرای فرودی
 بر این خوار و قایل گفتد مگر آن که گویم یا نبی الله جرای آمد برای و آیتی منزه از بر و در
 بر جرم ان اهل حرم ما طبع بجز ظاهر نیکه اند اولم تا بجز ما اینا مدد بستان نیست و ما فی الضحی
 خبر انچه در کتبهای بقی است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء و هلاکتی که بر عدوان طایفه حمران اوقاع
 میگردید یا نباید ایشان بر نشو و نما ان اهل کتب یا انچه که توبه و انجیل است از صفت محمد صلی
 علیه و آله بشارت قدوم او و حقیقت آنست که بجز ان ایشام طایفه حمران که در حق تعالی الزام کرده ایشان را
 با علم حمران که قرآنست فرمود یا نباده است بدیشان بیای و روشن منظر بر تفاوت و زیاده آنچه که
 ساوید بود و ما و نه و نه آن ای است که مصحف از دیده و نشانی و آن کس تعلیم گرفته و هم فصحا و عرب
 از انبیا ن بشل سوره ان عا بنی الله با و جرم جنین حمران و آیتی و افصح دیگر طبلید از عین خدا و انکه
 و توانا احضار و ما که ما را که می کشا که ما بعد از ان که یک ما بسبب کفر ایشان من قید بشر
 اند صفت محمد صلی الله علیه و آله یا خلد انزل و قرآن تعالی انبیا هر یک که خبری ای پروردگار ما که
 از سلف بر امر شده ای انبیا رسول ما فرستاده تا ما را ابلاغت خواندی فتنه ای ایا
 پس ما بعد از انبیا که با و ی و ما و بن قلی ان نزله بشان انکه خوار شد و در دنیا بقدر توان
 و خیر و بسوا که در دنیا است و انکه پس ما قطع تحت انبیا اند انچه در ان فرستاده و انبیا
 که دیدند قل کل یوم حرجی از ما و شما ترخیص منت حضرت ماله حاله و دیگر ایض نکبت ملاجسم میاید
 و ما عتبت شما تا فقر بقول بس انتظا برین و منو صد با خید و سعادتی که برود مانند که باید
 بعز و قیامت معلوم کرد که بحقیقت ما انصای انصار که کائن خدا و دان راه راست السوی و من
 اعتداید و کیت ایافته بحرم مراد حضرت رساله نبی است صلی الله علیه و آله که هر مایافته بود و حرام
 نماینده ما و آن یاه بن راه و حقیقت نیست جز خیر البشر و ما انبیا را با و انکه در سوره
 بسند الله الرحمن الرحیم و اقرب نزدیک اند لکن سرچشمه مرود ما را وقت محاسبه
 اعمال ایشان برین روز قیامت و گفته اند مراد از اناس که اند یعنی فرزندیکند و وقت هر خدو و آنرا

انبیا
 و انبیا
 و انبیا

ایشان که قتل و کشتن را و زدن را و هر چه غنچه و ایشان بخندیدند حساب ما را و خداوند
اعراض کند مانند آن که با معجزه از آن طریق خود و انبیا و ما یا تفرقه نیامد بدیشان سر و چشم
هیچ بندی و زجرمان آورد که ایشان بحدیث و فرستاد و بحدید بنزد آمد و الا استحقاق ملک
بشوند از آنرا پیغمبر سید الله علیه و سلم و نعم المصلحون و حلال الله اموالهم بان که کفر و بداند استغناء
نماید با آن میتواند ذکر را و ایهی و دل و جسم و دماء ایشان مشغولت بری و در هر عرصه و از آن قابل
دما میرفت و نظر و ملاحظاتی سیر از او بفر و افاق عدم الله سر و انتقال میکند که قدرتی در دست است
با مال و دنیا و غافل از احوال عقی و اسرار الهی که در پیش روی و کافر از آن غفلت خود را از این
گفت و اما که ستم کرد و بدی و بیست و هشت که از این است که خدا را دعوت میکند پس محمد
صلی الله علیه و سلم از بفر که آدمی شایسته باشد اهل و شر و بد عذاب و مجبی بساو و سالار
شاید و سوار باشد که فرستاده باشد از آن استیضای ای و در ستاده بجا و بیست و هشت که
سیر را اعتقاد گفتار آن بود که هر چه سحر است صلی الله علیه و سلم از آنرا ای بر ایشان پیش
سیر است پس بدان که بیک بکشت و در هر دو و در بعضی از معجزات اید و بجهت و در حق جل و شرف
و اسم تبصیر و دشمنان بی سبب که او در است قتل ما و فرستاد است سر و هر یک که هم او در
خو و باده بعد خود را از آن مشاورت خبر داد و فرمود که جواب ایشان و اگر و خصوص خود را میتوان
در جواب گفت و آن را بر وجه کار و نظم القول میدانی گفتی که بدین معنی است و الا این در سال
و نهی اگر بگوید و اگر بفرستی و او مشغول است گفتار از انوار الهی دانست با سر و غما را
بل قالوا اخبرنا انهم کذبوا و ان سیراتهم کذبوا و انهم کذبوا و انهم کذبوا و انهم کذبوا
بهر برانگنده احساس و آن بد نیست و الا فرموده بیکه بر سر است از خود و او فرموده بر خدای و کائنات
لست بدینست بلکه و سائر معجزات او شایسته کلامی شریف میاید و در جمله اسماء و اقرن معجزات
هیچ حقیقی ندانم چنانکه ایشان در کار خود بفر علی الله علیه و سلم و در معجزات و کشته و کانی
که عز و قدر شایسته و وفای سحر و زمانی شریف و از بیتی بر ایشان سخن میاید و در معجزات که در حق
که ما میگویم نیست فلانکه بایه سیر این که بیا و بیا و ما معجزاتی که از او است و او است که در معجزات
و و بدین از پیشین خود نادر و عصا و در سحر و احوال و بیست و هشت که از این است که خدا را دعوت میکند پس محمد

تا باینکه ظاهر بود از امتحان قلعه پیش از آنکه از قریه (که گشتا) عیج اهل شهری که هلاک کردند
ایشان را بر این گفته است که ما را در میان تیار تبار و واسطه آنکه گفت و دوستی از تن و اندام و سر
گشته اینها را باید و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانگ و گداز بیدار شدند و افهمیاد
در یکدیگر بودند ایمان آوردند که اینها پیامبر یونان نیاوردند بواسطه سنت دلی که تیزند
از زبان مکران و ما را ستمنا و دستاوردیم قبل از آنکه توبه میفرمودی از بیجا و از حیرت مکرر دانی که
و خدیو فرستاده شد و جنس تو میفرمودی و چون فرستادیم الیهیم بسوی ایشان یعنی هیچ
پنجی ملک بود و جمعی بشر بود تا اعیان ایشان و ام سبب جنسیت افتاده و استفاده و وجود
بود فاسد که پس میبیند این سخن که انبیاء بشر بوده یا ملک اهل الکفر از اهل کتاب که
با حیا انبیاء دانند این سخن که میگویند که هر چند که رسول باید که بشر باشد و استفاده
کرد و آید که میفرمود که خود و جواب بود و ما چنانکه میماند ساختن پسر از اجنه را آورده ای
جسدی میان که با کون الطعام خود را خورده ای و ما کافر و بود و خداوند پاک در دنیا که می
نمودند تمام الوعد پس است که اینند و عده ایشان کرده بودیم از غایت و موجودان و مؤلفات
مطهران کاجیشام بسجاده دارم امیرا و من نشاء و هر خواست از مؤمنان یا کسانی که در ابقاء
ایشان نمک می برد و اقلع کذا المشرکین و هر که میگوید که کافران و کافرانی کویان و کعد از کافران
فرستادیم الیکم پس ایمان ای کفر و هر بشر که کافری که مدان است فکر کفر شرف نام و کفر او
از ایمان باید و مؤمنان از کفر حقیقت ایادری باید تعقل نمیکند تا ایمانی بران دارد که بود و کرد
ای آیه اهل قرآن شریف تمام و تکرری مالا ظلم است و محبت از اشراق ایی جمله القرآن موید
و مؤکد این اجل و اکرام است اهل قرآنند اهل الله پس اعد شادی رسد و اهل الله است جنس
جنس این کلام نیست جز هر چه میبرد و دام هر که در دام نفس و هوای اهل شیطان است و اهل طغی
آورده اند که در ولایت یمن دینی بود که کفر احمق و یا سافر گفتند و حضرت پیغمبری بر پیشان فر
و او را روزی و غدا بکشند و غضب بر اینی بخت نصر را بر ایشان کجاست تا شمشیر را ایشان بخا
و دلا آسمان بیا مد که نشاءت الانبیاء من این فضا ساحت پیغمبران بیا این که وقت نماز در آمد
نادم شدند و فداست بدان وقت نغمه کرد و تمامی هزار کشتند که اهل الله تعالی و کفر و کفر

[illegible]

214

[illegible]

و گفته اند که این خداوند بسیار عجب است و خداوند از آن ملائکه بسیار باکست و او عظمای این عالم را
بلکه ایشان را نیز ملائکه بداند که هر روز که می داند ایشان را و ایشان را با یکدیگر می بیند و می شنود و با ایشان
این گفتنی یحیی دستوری می شنود که می شنود از این سخن و قطع هیچ کس از این است و این است که
میرا ایشان را از این خداوند شایسته می دانند که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
تعالیم می دانند خداوند با من آید و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
سخت نیست که این را می شنود که می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
و هم در هر روز که می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
نرمالند و دست و پا می شنود و هر که می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
خبر می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
با او می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
بودند و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
سوی و نیز با آنها می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
بعضیات و احوالات و صفات و این نوع که این را می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
ایشان در جرد نمود و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
و گفتند که این را می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
الها و کل شیئی حی و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
ساختیم بر این عالم و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
مطهره آوریدیم و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
ایمانی که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
روایتی که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند
و می شنود از این که در حق با من و او را با من می دانند و این را می دانند که می دانند

را نشان داد و در سفر بیان نمود و در خطبتهای آنکه در اینده آسمان استقامت بخود ظاهر
نگاه داشته اند انقاد با ازان علامت و قری معلوم یا آن استقامت سم یا محفوظ در حوالی علامت و سون
و هم و کافران حق آیا آنها از نشانههای مادر آسمان کرد لالت آن روح و صانع و وحدت و کمال
او در باریات ظهور است سرخوشان اعراف کند کاند و هو الاله و است انکه کبریه است کامل خلق الاله
واللهام بیافریند شبیه اما و ارم باید و در حق ما صوبه جنت کسب است تعریف نمایند
و الشمس انما یجوز فی آفتاب و ما در کل هر یک ایشان ملک بسجود و در جری ایشان میکنند یعنی
بر سطح و ملک می شناسند چون نشانه حق نشانه بر سطح آب در کشف المصباح آورده که نزد اهل اعتقاد
شب و در نشانه نشان قضی و شبهه عارفانست گاه یکی را بقصر که در سلطان جلالت و ماله از عباد
او بیاورد و گاهی یکی را بر سیاحت سلطان از نامی نه بان حال او را و خواند و اله اقبال دهد و آفتاب
شماره صاحب و عبادات بنعت تمکین و حضرت شهید آقا شمس قزلباشی و نه کاهد و کشف الغطا ان
دو یقینا و قرینه اهل تاویلات گاه در کاهد بود کاهد فراتر می نماید ظهور تو بری و وحدت و
معاد بنسبتی افروز و معانی برون و چون جامعیت بر تبه بدیده رساند و بعد کویا و کلام خوانی
انجام حضرت شاه قاسم افروز قدس الله سر از اشراقی بدین معنی هست در نیم سوز جرات زجای
جود و ی و صلوات آمد شده در حال انظر و حضرت بی روی روح الله روح میفرماید
چون روی برای زن کردم هلاک محتمل و در روی سوزی را کنی چون بد نقصان شوم توهای من
چون کردم و زن نه که در حقایق و نعمت تو شمع نور افشان شوم آورده اند که معاندان را که کاهد
از روی عتایت و خلافت میفکند تو بر من به ریب المعلن انتظار آن می بریم که کرده بار حوادث
بر آید و بار عملی متفرقه ساخته او را روی طه هلاک اندان و حق بجانب و تعالی تسلیه انکه در پیغمبر
و ما جودنا البشر و ما ندانم مرادی نین قبله الخدان پیش تو بایند یک در دنیا آفتاب یا انکه تو میدوی
فهم الخالکون پس ایشان این مستظران هر که تو بایز که ان خواهند بود و از دایم مردهای تو خواهد
یافت بی فی کل تغییر نفس در دنیا آفتاب انوقت جوده مرگ است بر قدم از و نه عدم بقضای
صبر ای وجود خواهد و ضرورت شریعت فدا خواهد نوشیده و لباس مانت و وفات خواهد پسند
هر که بدیجان اهل تاویلات بود اندک بایزد و باقیست فدا خواهد و در و بی و حذر و بران بایست از انظر

[illegible]

تقدیر شریفی خدا بی اختیار نکند بوضع آن یا مانند صدق بی غیر و بطلان قول خود ایضا
یک بیاید بدیشان حاجت قیامت بخشد تا که آن قسطنطین مسیحیوت و متویر که اندایشان را
فلا یستطیعون یستغفروا خداوند ها بماند اشفت احوال آن از خود و طایفه یغیروا که
و نه باشند ایشان که عهلت داده شود بر اینی تو هم یا معذرت یا آنکه منظور نکرده اند یعنی
و نه دانی ایشان نکرده و لکن استغفری و بخوشی که افسوس کرده اند پس بیرون قیامت
بر سر لای ایشان تو حق بجهان و تو عالم تسلیم آن را اعترفت از حال انبیاء گذشته و استغفار
و اندان با ایشان چه میدهد و بخداید مستحقان چنان رسالت مقاب را میگوید ایشان
استغفار کرده اند بخلاف سر اساطیر بالذات یعنی با آنکه که میگوید که دند منعم از غیر
بیش قوی که با انبیاء قسطنطین خود بدیشان ما کار اجزا و آخر بود بدان به یستغفروا
استغفار چگونه در سر یکسانی بنویس که با تو ای سلوک میکند همان صورت واقع خواهد شد
قل یحیی عهد با ستم باین من یکسو که گفته میدانید ساز با الملبس و النصار است
و من من الرحمن از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد قیامت بهم بگو ایشان عذاب
را بجهت از یاد پروردگار خود و از قرآن یا از موعظه آن معصوم است از سر کنندگان امر
لقد آتاه الله ایاما ایضا و خدا میداند که از راه لغات ای قسطنطین باز دارند از ایشان و دنیا
بجز ما عذاب را که باشد از نزدیک ما و گفته اند درین آیه توبیم و درخواست توبه است این که
استغفار الله من دوننا متوکل بر سر ایشان که بر سر ایشان آید نظر القیوم یا ای داد
من غفصها خود ما بر این که کسی با ایشان مگوی خواهد آن کسر قطع و تلویت و اشک آن
از خود واقع نتواند که و بسبب که عده خود آنها نتوانند داشت و کام و نیستند اصنام
یا برندگان ایشان که بدهد دیگر را آن عذاب یا یصحبون نگاه داشته و در خانه
بل متعنا بکه ما بر خود را می دادم هوای از کرده بکران سبقت عیش و اینی و سلو میگویم
و بدان ایشان را حتی حال داد از شد علیل و العمر بریش الله مدتی زندگانی بدان معنویت
پیدا شدند که عیش چنین خواهد شد و ندانند که در دم بدم بنای عیش درم خواهد گشت
و اساسی عدم خواهد شد غم و مشرک میدم دست اجل بر زمین بنا که از استغفار

[illegible]

مردی می نمود و در میان بر سر سفره چای آورده و بنام خدا و باز گفتند چون ابراهیم علیه السلام
را بهر ادا ایشان در تامل مناظر فرمود گفت و فرمود اید ما است بر عاری تابستی که دین و این
ما بهر سیادت علیه بر و نعم جوایز ایشان گفتند و در میان که خواستند که او را به بند بجانده بهمانه قتل
فقال لی سقیم ایشان دلت از او باز داشتند و گفتند ابراهیم علیه السلام بنهان از ایشان فرمود که
ای کائنات و بنده ای سوگند که من را بکشند تا بکشیم و چون نمایم تا بشک اضماعه قاتلان بعد از آن
تولوا بعد از آنکه و با بکره اید از ایشان بر و در میان و با سید مدبریت پشت و ایشان گفتند
بر که بتازند از بند و تماشای خود و بر یکی از انا بهر این سخن را شنید و با سر گفت اما چون خود می
حرفه خلیل نبوی بر داشتند و بنحایت در آمدند گفتند که اگر دایم بتازد بر رخ می جزا از آبرو بهاره که
صبر الهی که بر می که آن اضماعه را بود بریت بر کتو اضماعه (البته شاید قدم فرود بآن بت
بزرگتر بر جمیع که با آن کرد و در هر جرح کرده و زنده بر سید نه شدند و بتازد که بت و از شان
معبره آت که در حد مشکلات در جرح بوی کشد و در عرض ابراهیم علیه السلام ازین علی گفت قوم بود
و گفته صبر الهی ابراهیم با ابراهیم است بر و بتازد بفرستد تا شد و که رجوع بد و گفت و دیگر بتازد
بر ایشان ثابت کرد العبد چون فرود داند آخر و زنده بتازد و آمدند از وقوع آن صوره محضه
قالوا من فعل گفتند که کرده است هذا این عمل بالهنا ما خدا یان ما و ایشان در هم تحت است
آنکه در سق و طوق الطایق هر آینه از ستمه راست بر آله به ایشان از عظیم می باید کرد و تا
کرده یا از ظالمات بر فرخ و که بدین عمل خود در وسط حلقه افتاد هست غرور و قوم او را در
تخص افتاده خواستند که شکسته پیدا سازد آنکه که کلمات نافه را کید اضماعه ابراهیم
علیه السلام شنیده بود و باید که گفت و زبان بر زبان بی طالع با مرء غرور رسید قالوا گفتند که از قوت
شیر و هم که ایشان میگزیند ستمنا فانی شنیدیم از جوابی که بدی یزد کرد هم یاد میکرد بتازد اضماعه
ابراهیم میگویند مراد ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند غرور و عالم او فاق به پس
بیا ای علی ابن الناصر بر چشمه ها و ایشان مردمان بعضی چنان گفتند که مردم او باشند اضماعه
بت حد و ن شاید که کوای و هند که بتازد آنکه می کنند پس ابراهیم را گرفته پیش غرور حاضر کرد
قالوا آت گفتند ایا تو نعلت هذا کرده این را که بنم از که و قطره با لبت یا ابراهیم بخدایان ما

ابراهیم علیه السلام

چند

اینها هم قال گفت سوگند کرده ام که اگر کسی بگوید که است این صحیفه خدا این بزرگ ایشان از وی شک
بر ایشان که با وجود من جز ایشان را برستید ندانم و خداوند میسر میسر شد شاهد ایشان که گفتند
شما از این کار و این طاعت اگر هستید که من که بید و رجوع الی الله است و من را که گفتند با عقل خود
یا یاد کردی فقالوا ایضا گفتند بعضی از انصار اسم الظالمین درستی که شانست که این است
بیز چاه نشسته و نگوییم که حق است این که بزرگ کرده شدند علی و پیروان بر سر راه خود بیست
در پیش افکندند از جهالت و حیاه و گفتند از دولت بدستی که تو دانسته که ما حاضر بودیم بیعت
این بیان سخن که بزرگ امر یکی که از ایشان پرسید و چون اعتوان نمودند بجز الله حق قال
گفت اباهم آفتاب و آن ایا برستید و بکنید و دوزخ را به بجز خدای ما هیچ نیست و ایشان را پرسید
نرساند بشما چیزی که اگر او برستید و ما بهیض شد و بیان نکردن شما را اگر که برستید و اگر که
دستی و ما خوشی باد بر شما را و لا تقدر و لا یغیر زیرا که می برستید و دوزخ را به بجز خدای
اکنون قتل و آن ایا برستید و قیامت عمل خود را چون قوم غر و این سخن شنیدند از هاجم
بمضار تقلید و قالوا اگر چه گفتند بسوزید او را که عقوبت است و یا هلاکت و انصراف الظالمین
و یاری کنید خدا یا از خود را با انتقام کشند و از وی انتقام فاعلموا اگر هستید که خداوند
بعضی از این دهند که از بر بشارت بر دهم که در تاسطین در پیش گوئی بنا کرده اند و از تقاع و یوا
شخص کند و قوم یکباره عیدم جمع کرده انرا بر ما هستند و روشن فراوان بودیم و سخته است
و این را دید ابراهیم راضی علی بنی و علیه السلام علی بر کردن و بند بر پای و دست
از بالای مینقیق باشد گفتند که جبرئیل علیه السلام از هوای بوی رسید و گفت خداوند
هیچ حاجتی داری جواب داد اما ایذا فلا حاجه دارم و بی بقوی جبرئیل که بزرگ داری بخواب و بود که
او می از حاجت خواستی نیست چون تو کل خلق بر خدای و انقطاع ماسویا به دست کرده فلما
بما انما کنی کفیع ما که ای آتش باش که او سگ ما علی ابراهیم خداوند بود و دست و سلامت و ابراهیم
علیه السلام از آنجا عیال رضی الله عنهما فروم که اگر نخواستی سر بر باصله مت شو ممکن بودی که ابراهیم
از سر و ایمن و یار و او خواستند غریب یاف و بر حقیقت با ابراهیم مکرری در سوختن از حقیقت
از حقیقت بر سر که اندیم ایشان را از یاف کار بزم سحر ایشان بر حالی قاطع شد حقیقت قول ابراهیم

و بطلان قول ایشان آمده اند که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه بمان آتش نرود آمد
فی المائدة و غل او سوخت و حوالی او کل و ترسید و جسد های آب شیرین بدید آمد و هفت روز
در بنظر آتش ماند نرود از بالای صرح دید که ابراهیم در استانی خوش و گلشنی بغایت دلگش
نشیند و با ملک الطالع سخن میگوید و بر که آتش ایشان آتش سوزد و غرور او از داد که ای ابراهیم
خدا یا تو در وقت او درین مرتبه است که می بینم که خدا یست و من برای قرآن کنم ابراهیم علیه السلام
فرمود که خدای من آن قرآن را آن قبول نکند ما را هم که برایش می باشد و ما اخبار آمده که نرود و چهار
هزار سال و هزاران که در ترک این ابراهیم کرد و در گفتار لاس بر آورده که نزد حق خطاب باز کردی
یا شیخ که در کائنات اول خلیل بود و به مشوق محبت آتش دل و آن دل و در آخرش در خلیل
نزد و یکا آتش نرود و رسید خواست که انجمن دو لشکر عشق لاند آتش نرود و بنا سازد و از امید
که آتش مشهوری سرور شود و آتش نرود و بیست و شش با نشی بر ابراهیم علیه السلام تمام کرده ایم که
و این که همان آتش مجسمه خلیل بوستانی ظاهر کنیم که تو سلطنت خود بر نام غرودی برای ما بود
مشهور و بوستان بیدار بخیزد خود را کرده که بر ابراهیم سلامت فاشی آن شعل ناله و موقد
سوزد و در خانه دعوت برافند و از اینجا علوم میشود که آتش عشق در جبهه غلبه کند عشق است
که چون بر می خیزد هر چه مشوق باقی جلد سوخته و جبینا و نجابت دادیم ابراهیم را از حق که
در دهنه و دوقی بودی که خطا و برادر زاده او و وطن هالان را رسانیدیم ایشان را ای ابراهیم
ای که با کلمات زبانی که برکت کردیم و از وی داریم و فیها ایضا کلمات مرجهه از این
ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام و آن ولایت بسیار نعمت و آن را نیک
آورده اند که ابراهیم پیام نبیا و علیهم السلام بغلبه طین نرود و در دل علیه السلام بنقش
و میان این دو موضع مسافت یکبار بود و در جبهه که کو بخشیدیم مرا ابراهیم را انسان که در حد
عم او بود (صحن) اسحاق نام او و یقیناً نافرکه و دادیم او را یقیناً بنیای بی سوال او و این از ما یقین
طلیب بود ما و ابراهیم بخشیدیم و غیره و کار جملگی او مرجهه را که دادیم بحر ابراهیم و لوط و سحفا
و یسوق علیهم السلام را صاحبین بیلا و شایسته ان و جملگی آنیم و ما ختم ایشان را پیشوا یان
که خلیل خلیلان را نمایندگار ما بر نامان ما و او جملگی اینه و در سر کردیم و ایشان و غیره الخیرات

[illegible]

۱۰۰

20

[illegible]

44

صلواته و دعائیه و این بکاست تا با هر کس که اشتغال نورزد و در حقان او برده که برین حق هر کس
بود دست و پایی نیست بلکه اختیار بود که گفت و هر فعل که و نه خفیت است که حق باری و تعالی
اقام بحث بر وی که داشت الفقه شریف را شریعت را گذاشت و گوشت را از سبیل در کرد
و اما فایده از این است بر این که عارفان را شرفی بخشد و هفت قدم هر سه و خاتمه بر این بود که در هر یک
بر جسد و جان کش ظاهر شد و متعفن گشته و دید که در این پندار گشتن بر این که ماند و مؤمنان فرستند
ویران هر چه و میگویند که میرفت بر و در گذشتن از او و حیم از این برین پندار با ما خیر و خیر نیست
یوسف علیه السلام در خدمت او ماند و مدتی هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت
بدین بحث مبتدا بود و عجله یاسین در سال این گفته اند حق باریان تسلیم دل ملک که حضرت
سای الله علیه و سلم و تعلیم نباتات بر شکیبایی حالت او را و در کرد و فرمود که یار کن قصه ایوب علیه السلام
آنرا دیدی که چون بخوابد بر وی کار خود را این مسیبتی افتد با که مرا رسید رخ و صحنی و آنرا از حیم
الرحیمی و تو بخشند و تری بخشاید کان مذکوران میکنند که حق باریان در باره ایوب علی بنی و
السلام فرمود که آنرا و جدا نه صابو نکته ای مسیبتی الضرر نباتی است شکایت از رخ نشانی و
و جواب برین نوع تقدیر میکنند که از شکایت شیطان است و رخ عظیم رسید به نوا و آنکه هر چه
نرا این بلا بود نه ایم ایوب علیه السلام با حق باریان از ضرر و شکایت کرده اند رخ خویش
در عشران عریض او و در که جمیع از آنجا که باری ایمان آورده بود و در گذشتن از آنکه و جبر و باری
بدین بلا مبتدا نکشید این شکایت و له باری که اول بجزع ساخت و این سخن تکلم فرمود تا سپاس که
افتاد در زمان وی که در خدا این و بعضی محط تجدد و توسیع و از قرأت این نرسید و
که گفت یان شریف این غایت بشارت که بسوی خود ما بفریخت و برای وی قوی فرمود و ایوب برین سال
مطالع شده و آنرا ای مسیبتی الضرر کشید و حقان سلیمان امام بعضی صادق ضیاء الله نقل
که جمله روزه و حری و بنام این شکایت بجهت آنکه و گفته اند از آنکه زمان که بدین و میگویند
یکی بر وی زنی افتاد بر خاک کرم بطیید ایوب او را برداشته با جای او نهاد چون این که با اختیار و تم
جان بگریز که طاقت نیافرد این کلام بر زبانش جاری شد و گوشت هر چه باری و واسطه حکمی و بشری
از کلام که بر ما این خطا مستطار با یوب مکرر در هر یک که ای پیام ما چگونه و ایوب بدو شرف

در بر شش که ملاک آنجا میگذرد و آن پهل خوش بود که بر سر پهل خود این به عبادت خدا را بگوید
بماند و آن بود که در هر روز که در هر وقت بود بقیه این خطای سرافرازی شد و یاد کرد که
این سنی الصراط مستقیم را بر اندک شگایت با او بود نه آن و بودی و در بحر الحقایق آورده که بجز
ایوب از حق جبهانی می یابد و اندر جانفش ناظر حال جلیج شده کمال عنایت و مبالغه میدید که در
زبان بشر نمیگفت و معاشق به ندای و انت ارحم الراحمین مقرر شده لطافت قضیه
مذکور است که محسن در ویم احوال است بر حکم قضاء و قدر یکی از وی بخصف و عجز بفریاد
به نه قولش که چه بکمال علی السلام بوی آید و گفت چرا خاموش نشسته گفت به حکم مکرر و جبریل
علیه السلام فرمود که بلاها و غمها نیست حق بسیار است تو طاقت نداری و بیاری از حق هانیت
خبر از ایوب علیه السلام این سخن گفت فاستجبنا له و بر اجابت کرده و بر انگشتن بر سر ویم
تا بدین صراط آخر و بر آورده اند به پنج روز از شفاه ایدیم و شرح در مسود ص خواهد آمد و آنگاه عطا
کردیم او را آنکه هر زمان و محلی که بایمان ایشان نده کرد لیدیم و شایع محقق و مانند ایشان با ایشان
یعنی هفت بر سر ویم و چهار دیگر شبیه یکدیگر از عیال و جمعی از فرمود که اولاد و اموال و معاشی و
مضایع بوی داد ابروی سرخ یا سفید و سنان یا ملخ زری بوی بیاید و احقاف آن ده که شاز وند
در حوائی سرای و عید می یارید و شجره بیت عنده را ای کامه است ایوب کردیم برای ایصال رحمت
و انقادی از آن یک مایه و دو مکرر عید العایدین و عید برای برستگان تا صد کنند جناح او کرد و جز
بماند جناح او یافت را که گفت الصبر مفتاح الفرج و استعجل و ادریس و اید که اسماعیل و اید
الکحل و خداوند نصیب که الیاس یا یوشع از که با علیهم السلام و وجه تشبیه آنکه آن بهر منجیه و کفایت
کمال بهر و غنای است یعنی عمل و در برابر عمل انبیاء و زمان بوده و کمال بهر ضایعیت نجات و رحمت
آورده الیسع از الیاس علیهما السلام مشکلی شد که با هر روز قیام نماید بود از راه و بی بدین جهت و الکحل
لقب یافت و امام محمدی السنة رحمه الله و صاحب تپان آورده یکی از انبیاء بنی اسرائیل و یکی مذکور
من یحیی ام که روح را بقض کنیم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که بایستد آن شود از که شب غام
گزارد و نفوس فرزند و در وین و در وین از اطفال نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نکند و باد شای
خود بدو تسلیع کن بعد از آنکه آن یغیر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد و جوانی از میان قوم برخاست و گفت

اما انكذلك عينا بغير واسطه كره وادار بعهده و فافرد خست بغيره يافت و حق عباد او را
 انكذلك خواهد گشت هم اين بغير اذنه اسمعيل و ابو اليسر و انكذلك انست الصيام في ان صوم كره
 بود بغير مشقت تكليف يا بر شدي زمان اسمعيل بر اقامت نموده كه وادي غنچه در پنج بوم صوم
 وادريس و سادات قوم صوم كرم بود و ايمان يابان و دنيوي انكذلك شكيباني حق و پايه مشكل
 اخذ بود و اذ خلعتا محمد و ما نديم ايت از ابي جهنم و بخشش نماك نمونست يا نيت اخير انكه
 پادشاهي كه ايشان ميت الصابحي ان سنده كان و فرمان بر ندا كه الله و القوي و با كن صاب
 ماهي بغير و سرافقه هب چون بر رفت سخا منشا خست نماك به قوم خود كه وعوي قبول كرم و بوم بر ندا
 سره فرمود كه بر بستر خود مستقيم كرفت در رفت به امر الحسين و او صادر شد و و كفته انكذلك نيت از اول
 عذاب داده بود جدا بجا و در سید و عذاب و بر شدي آمدند انست ان بيان است بوم و نيت فلكي در شان
 بر دان نيت انكذلك خواهم ساخت علكه بر وي راه رفتن اسمعيل و ابا محمد و ما و دهم و دهم
 ماهي زمان كرم فرمودي بس انكذلك في الظلمات و در اينكه ابر و نيت بجر و بطن حوت و ابر
 و بنوي انكه ان الله الهات انكذلك هب سبوي كرم تو بجا كرم باكي توان انكه در جوي عامر نشاي
 اني صحت من الظالمين بدستي كرم من هضم از ستمه ان بر نفس خرم كه برده هاجرت بدارت كرم و
 انوار از حضرت سيد عطاء جلي انكذلك نيت ميكنه كه هب مكره في سديا بدين دعاء انكذلك
 اجبات كرم او و ما منشا بس اجبات كرم كه دعاء بوسه و بختنا و بدها نديم او ما نيت انكذلك
 و بيا و القام حوت بوم ماهي را فرمان اوم نا او انكذلك خود بردن انكذلك بر ساحل و يا و سكر و
 و هب انكذلك او را از حق نجات اديم بخيوي الحزيني رهايم و نجات بدهم كرم و يد كا و او قصه ماهي
 و ديدار سوره و الصافات بقبضلي ايد و كرم يا و ايد كرم يا انكذلك را اذ ناديا و يا حوت غدا
 برود كه حوت و كرم نيت انكذلك راي بوم و كرم من مكنار ما كرم انكذلك راي فرمود كه انكذلك
 برد و انت خيوي الحزينين و نيت بخوي و امانتي بر كرم او را نيت ندي باك ندام و استعينا الله بس
 اجبات كرم مرده عام او را و هب انكذلك بخيوي و بخشيدم او را بسره كه بدوند الله عالم دين و اعطنا كرم
 و بصلح اوميم راي او و وجهه زنا و ايشاع نيت عمر انكذلك و كرم بعد از عقد ان و نيت اذ او
 خورشيد كرم ايديم باري زكر يا بعد از ان مسي للظلمين بود انكذلك بدستي كرم اين بخوي انكذلك كرم و نيت

كرم او را و نيت خيوي و نيت

نيت

[illegible]

[illegible]

وَمَنَعَ وَمَنَعَ بِرُوحِهِ اِي جود شایسته الی حیث تا هنگامی که اجل منتهی برسد قال رب انکرم
بکوائی اقریب که از حکم کن میان من و اجل من که در سقن ناله میخواند این کتب بفرمایی که علیه السلام
ای سرور دکان من حکم کن میان من و اجل من بالحق براسق و ربنا الرحمن و برود دکان من بسیار
چست برافریز که غده المستطاف ایا ای خواسته شد یعنی باو میزد و خواهی علی کاتبین
را بجز شما صفت میکنند و میگویند عذاب موعود اگر خواست جز با فرود نی آید بار آید است و ایم
نکوسا خواهد شد یعنی مستطاف نام ای میزند و میاندازی بر و در آن ایاری میخوانم و امید داری میزند
ان حضرت او داریم شد مراد خویش را که با دشتای خوا که هیچکس نشود تا ابد این نگاه
الحمد لله الرحمن الرحیم باو بها الناس ای مردمان خطایان نام
مکلف است میگویند اتفاقاً برسد ان عذاب برود دکان خود ان زلزله الکاحه
بر رستی که جفا بیند ان قیامت مرز می باشد عظیم بسیار که در آن روز هولاست اسناد و عمر
بسیار جفا است و این زلزله ان علامت قیامت باشد و قبل از طلوع الشمس از غروب واقع
یابد و زلزله بسیار آید که قبل از نیمه اولی زمینی متزلزل میشود و بعد از آن آسمان بر سر کباب
الناس ای مرا که فرج عظیم در حلقه بید آید در طغیان فک افکند و بی زلزله الشاعه
شی عظیم یوم ترقها و روزی که برین آید روز این آن زلزله باشد که غافل باشد
و از این شری کند از هیبت کل مرصعه عرض شود و عذاب عظیم از این فرزند که ویدایشی
بید حد با وجود هر یکی مرصعه بر زمین و قطع و بیدار کل ذات اهل هر زمینی که خداوند
جمل بود یعنی بینکد هر زمینی با دکان مستطاف فرزند خود را برتری الناس و بی بی مردمان از عذاب
و هشت در آن روز نگاه مستطاف یعنی مانند مستطاف عقل و عین ان است که فرزند شده
و ما هم بسکای و نباشد ان نشان مستطاف بحقیقت زیرا که ذوالعقل از خوف و حیرت حکم
نماید و اگر چه در رای الیعی مانند حکم نماید پس ایشان بحقیقت مستطاف نباشند و گفتند
شدند و اگر عذاب خدای سخت است از هول آن که در هوش نمایند و بی الناس از مردمان
خیال که اگر عذاب خدا کند فی الله که کتاب خدای چون نظر حاکم که میگویند این عذاب
الاساطیر و این با بحث کند و رفته و حق بخواز و حق الوجود ای بن خلق که انگاری نماید حشر

صفحه
در آن و سبوح آن

ایضاً آدم علیہ السلام
در مقام

[illegible]

5

وهمی هت منقطع گشته مده ایشان با نفوسد حق سبحانه ایه فرستاد من کان یقنن هر که باشد
که ما برد آنکه یقنن الله الله حضرت ندهد خدای یغور خود را فی الدنیا و دنیا با عدا و کل
و انما یخت و غلبه بر عادی و آخر تو مرا خیر یولو و چه شفاعة و قرب و کرامه ظاهر و
بسیار که فریاد کند و رسی بسبب الی السماء بسقف خانه جز سخی از سقف بیاید و برود
بند و تر لایق بستی به آن سر من تا تا بر زمین افتد و عید یار من دم که در آن افتد و محلی افتد
رستی از آسمان دنیا بیاید و دست در افتاده قطع سافت کند تا بنگردد و دروغ بفرست
حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله صلح جهد نام نماید و لیکن نظر بسبب درنگ و نظر تا مکه با جوده این گفته
حلیه هجرت ایاری برد و کجید و فعل جات آید و اما بیست و نه او را چشم آید و است پیغمبر و خطه
الله و شاید مستوی شود و وحدانیت و یحیی که یار کردم این که ما را من کی دانیدم آنرا که فری
در ستادم قرآن آیات بنیات آیه ها و من در احکام و احکام ما بر شاخه ها و کرد و آن الله و یاری
الله خدای یهدی راه نماید بدان آیه ها یار هدایت ثابت دارد و من برید هر که را خواهد آن آیه
آنجا بحقیقت آنکه که دیدند و این هدایت و آنکه یهود یاسندند و انصاری و ستار بر ستار
و انصاری و ترسانان و الجوش و کبر و الذل و الشکر و آنکه شکر آورند و بفرموده اقسام
ان الله یصل بدستی که خدای جد کند بینهم میاف ایشان ایم القیمه که دوزخ و جحیم حکم
بهم و دنیا تا بحق منورم اند و بطل منیر کرده و آن الله بحقیقت که خدای تعالی علی کل شیء
شریفه گواه است و از حال هم آگاه آنرا ایانی بسوی بر شیدا آنکه الله آنکه خدای سبحان که سبحان
یکدم و او را من فی السموات هر که در سما خا است آن ملائکه سجده و طوع و باقی سجده و سجود و من
فی الارض و هر که در میضا است منان سجده طاعت و دیگران سجود خد و طوع و ذلت و التمس
و اقبال بطوع و غری و الغر و ما سر و و اقول و الخ و مستند کان برفتی و آمدت
و الجبال و کوه ها بحر بان یا بیع و روشن عادن و الشجر و درختان بسیار و الدواب و چهار
پایان بحر این ترکیب و کثیر و بسیار است ایشان بسیار من الناس از مردمان سجده کند او را
سجده طاعت و کثیر و بسیار است ایشان که با کرده اند آن سجود حق علیه العالی حکم شده است
بدیشان بوزاب و راحه افزون که در حقیقت و ضمیر بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از وی استعزاء

بشایسته بر این عهد از آن حساب مجددی فی شمارند که بحقیقت نشان خضوع و دروغیانی
تواضع و تقصیر و غایت تعظیم و تکریم است و هم درین عالم مرخدا از خاضع و خائض الذلیلان حال که
افصح است از دلالت عقاید و مکرر میسبب انچه شنیده و جمله ذرات جواهر از سجده ای سجد و ششم
باتفاق علماء از بسبب آن فرکان و در قلوب حاشا این سجده را بیرون مشاهده و عقاید گفته و فرموده که اما
همه اشعاع غیبا آید میانه بعضی که در سینه بنایکه میاد است غایب است از کفر اول باشد که اهل بجهل
و اذق او بندند که کثرتی که مستحق عذاب و عقاب اند و غایت آن و هر که خواهد که داند خدا را
بشفاقت یا اخلال یا خذل یا دهنه و دروغ فایده نیست او را من مستحکم جمیع کفر می کند و
در غریبانه بسعاده یا هدایت یا توفیق یا وصول به حقیقت ان شاء الله تعالی بدست که خدای بکند
نمایند آنچه خواهد از الهیات و اکرام او و در آنکه اهل کتاب یا زمره اصحاب در مقام محاصره آمده
گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و تحقیق سزاوار است صدق پریم از نشان و نشان که ما پیغمبر
خود و پیغمبر شما نیستیم و بکتاب خود و کتاب ایمان داریم و شما را نگفتیم پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از نشانه
حسد بدان می گردید پس در طرف ما باشد نه در جانب شماست حق سبحانه آیه فرستاد که این خصمان این دو گروه
اختصاصی است که در وجدان خود در پی پیغمبر و در بروردگار خود و او در غفاری رضی الله عنه شوق است
که صد کند پیغمبر بخدای که از آن در شان شکر است و در وند بر سبقت که خدا بیازد از جانب اهل
و شیب و در لید و از طرف مؤمنان حرم و علی و عبید و رضی الله عنهم و در بیان از هر تفسیری رضی الله عنه
نقل کرده که نزالت الایة فی مبارزت یوم بد و در وسط آمده و فرموده مذکور یعنی پیغمبر و اهل باب
و نصاری و مجوس و مشرکان یک چشم اند و مؤمنان علی سده کروی حشم پیوسته و از آن صفات خدایا
حق گفته که ازین گروهی سرانگشته نگردیدند قطعتی که بر اند برای ایشان بقدر جبهه نیاید من الایة
جامه های از آنست که جسد ایشان را در آید و جود احوال جام بر تن نیست رخیته میشود من فوق رؤس
از برکها و سرها و ایشان یعنی بر اند بر سر ایشان الطیم ای کرم که غایت حرارت یضرب که آخته شود
آذ مانی بهو غیم آنچه در شمشه های ایشان باشد از احماء و احشاء و کلد و کلد و کلد و کلد و کلد و کلد و کلد
یعنی از حرارت بظاهرو باطن ایشان رسد و علم و هر معذبان متعاقب کفر با باشد در دست زانیه
بدن خدای از این کلمات امدنی هر که که خواهد از این خبر جویند آنکه بودند از انفس من غم

[illegible]

[illegible]

اما از این ایشانت میفرماید که در آخر که ال ملک بگوید منست از هر چه باک کنی و چیزی بماند
 بر من که آنکه در بنده منست و او در علیه السلام فرمود او را بگو که باک سلام گفت آنش عشق و محبت
 زلف تا هر چه غنیمت است مرا بسوزد و خوش آن آتش که دل را بر فروزد و بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
 حریف ابراهیم صلوات الرحمن علیه نجات که راه را تمام کرده و حریف اندر مردمان زیارت خانه که ندانن ابراهیم
 فرمود که آواز من بجا رسد که انقذ اکرم و استغنی عنکم و آیدت خلیل در مقام یار که ابو قیس
 میگوید که حق تعالی خدای حج خانه خود بر شان نوبت و شان را بداند یعنی اند اجابت کند حق تعالی
 آواز داد بدانات و ذرات رسانیده هر صدای دعوات او شنوید و هر که در علم الله بود که حج
 کند و بجز ابلیس که ممانعت فرمود و قصد کردی خلیل است که حق بجهت فرمود که و آیدت و نداده
 ای ابراهیم فی القاسم میان مردمان همچو آن ایشا را با حج حج خانه خدای و درین الصافی
 گفت که ای ابراهیم متوجه حضرت چهارست صلی الله علیه و آله میفرماید که خدای مردمان از تو و حج
 یا و کتا بیاوردی تو مردمان را بجا میآید کان و علی کل خاتم و سوا مان و هر شری که غرضش از راه
 گشته که بجهت تمام یابن می آید انداختن آن کل حج عشق از هر راهی ده و دیگر تو می گوئی که سوا
 و بیاید حج خواهند آمد لیست خدای تا حاضر بشوند سقا فیه لهم من و یک منفعتها که مرا ایشا از است
 یعنی بخانه دنیا و آخرت برسند و بگویم اسم الله و یاد کنند نام خدای را یعنی بیک گویند فی ایام علقه
 در روز چهارده است شده که ایام عشرت از ذی الحجه و قول فقهاء آنست که نام خدای بر زبان
 غر و تشریف علی ما در قهر آنچیز حج آنچیز روزی داده است ایشا من بجهت الله تمام از بسته
 زبان انعام یعنی شکر و کوه سفند مراد قربانیت کجام خدای کنند و کفای بنام است قربان بگویند
 و از کشت قربانی بگویند و بجا آن فرموده من شان که بنام من قربان کنند و کوه سفند بگویند
 اندک و شست آن ایام را است و بر قربان تطوع و ابره شده و اگر قربان در کفای باشد با چیزی
 نقصانی صاحب قربان از خوردن آن جایز نبود و طعمی الیا کسر القدر و بخورند آن قربان
 در مانده محنت کشت و عجاج تک دست را تر بقبضه الله میباید اند عطف بر دست و
 یعنی حج می آید تا خدا را یاد کنند و قصد نمایند ایشا حاجت خود را بجا آرند مناسب حج
 باز از کمر آند و شیخ و لون را از خود بر فرق موی لب و جدن ناخن و نقا نظر و مانده آن

[illegible]

شماره ۱۰۰

و کرده عباد و بندگان خود را در کتب و صحیفه و در علم و کرامت

بسمه ان و متوجه به عباد مسلمانان که هر یک از آنها را که می شود بدان مساعد و کثرت
و در حق تعالی که استحقاق نام خداوند بسیار و کثرت آن و بهر سستی که باری دهد خدا
تو نیز بگویم و در این باره می دهد از آنکه تو بگوئی بقیعت خدای تعالی توانا است بر هر شئ
و بدان که هر که خالق است بر هر کس و هر که را خواهد غلبه دهد خدای تعالی و درین آیه می گوید و لا
یستقلون علیه الا بقرین و بقرین و فکر که اهل و دیار قیام و کاسر و ایشان از این فرموده پس
در کبر با خود صفت داده و آن مقام را میسر نماید الیه استناد از اند و رحمت شامله آن که هر که را
و عدم ایشان را فی الامور یعنی دستگیر و اختیار نماید و اقامه الصلوات بپای آوردند و آنرا با محبت
و سستی و آنرا که در بند خداوند که مال را مساعدت بندگان می و امر و ایا المعروف و نه ما نه و
این شرف و عزا را از حدیث گویند و می گویند که و باز دارند از رشتی جز آنکه اهل علم و عقل را
بسیار شرف دهد و خداوند این استحقاق را از حدیث گویند که و باز دارند از رشتی جز آنکه اهل علم و عقل را
این وقت و مال و عباد می خواهد و آن کشتن باغ و حوض و جوی می خواهد از حق هر کس حالش
می خواهد آنست سر انجام که او می خواهد و آنرا می بخشد و او که تکذیب کنند ترا مشرکانه و غیر از حق
که تکذیب تمام مخصوص نیست فقد کذب بسبب سستی که تکذیب کرده اند و باطل هم چنان می خواندند و می
قوم تو می گوید و تو می گوید و عباد و کرده ابراهیم را و در نسبت عذاب اقامه آن و نشر تب و ترویج
و قوم تو را و کرده و طواغیت و اهل بدین شقیست و کذب و سستی و تکذیب کرده شده و سستی
پس قبطان او که تکذیب کردند و قوم او که بنی اسرائیل بودند تا طاعت بسطط و ادم الکافرین را که
و در کارنا تا وقت اهل مقدمه و نامند که اخذ نموده بپایانیم ایشان را بعباد طوفان و روح هر چه و صبح
و لشکر بعوضه و خسف و عذاب و عذاب یوم الظلمه و غرق شدن فیکف کافا بسبب جوی و کینه با حسنیت
ایشان را این که کرده بکار ایشان نعمت را بدست ساختیم بحسب و در دنیا بکار که و عبادت را بفرای
فکین و سستی بسبب و در و شفر که ما اهل عباد اهل که کردیم از با حلا که اهل آن و بی و حلا که
آن دین ظالمه است که بودند یونان مشرکان عالم بودند و بی بسبب آلوده خایه افتاده است و عباد
بر سقفهای نقره یعنی اول سقف بناهای آن نیستند پس و یارده این فرموده و بی معطل و چند
سپاه است باز داشته که اهل افاض آب هلاک شده اند و کسب شربت طاعت آن بزرگوار و قهر می شنید

مضون

خطه من مخطوطات

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

انظر في هذا الباب فستجد في روي القوم قوسين في كل من في الارض من قايات عد ابواب
 ملكه انما شاهد كنهه وعلوه كبره فممكن ان لهم بسند ايشان از قلوب يعقلون و لهاي تقول انه
 بما آتوا به من اهل البيت صالحي و باعباري باشد او اذ ان في شريك با باشد ايشان
 كوشها كه بقولند بجايدان جزيهاي اهر مانع و وقاي ايشان فاعلم ان قصه ايشان كه
 لا تولى البصائر فابينا فيشود و يد هاي حسن يعني در مشاعر ايشان خطاي نيست و جزيهاي
 بينند و لكن نهي و ليكن فابينا ميشود از شاهد و اعتبار القلوب التي ان و لها كه
 في الصدور و در سينها اين چشم و ايتان پوشيده است از مشاهده احوال گذشته
 لاجرم بدان عورت نيكو در چشم و لكشا به بين انتظار هر طرف آيات قدرت آشكار
 چشم جلاست خود جدي نديد چشم سر و سخن هر جزي رسيد و است بجز و يك و بشتاب
 ميخواهند از نو كافرين كه چون نضر بن حارث و اضرب او بغير بجهلي مي نمايد با عذاب و زور
 عذاب مي خورد و كن يخلق الله خلقا في نحو اهد كه حد ايد و عده و عود خود از نزل عذاب ايشان
 فاني بوم و بدر ستمي كه روي از او نه هاي شهادت عذاب و يك و يك اوريد كار تو كافر ستم
 مانند هزار سال است بجا اهدون از اينجوي شمشير اين نيز و يك ندي ايد كه روز جزا سار است
 زير انك بجز و جاي نيست بس و جود و عدم و قلت و كثرت آن نيز و او يك نيز باشد هر كاه كه خواهد
 عذاب فرستد و بواستعمال زمانه عقوبت هيچ اثر مرتب نكرد و نامور رسد و عده و كاه
 كه هست هر چند كني جدي بجا نيز رسد و كاترين من قريه و هذين از و هاهي اهلالي آن
 كه من بعضي مع رحمت املت لها موت و اديم اهلنا با خيرو في ظالمه و حاله ان
 قريه يعني آن مردم در و ستم كار بودند و مولات بجهت آن بود كه توبه بكنند و بجهت باز نكرند
 نراخذن فها بس بكنيم ايشان را چون توبه نكردند بعد از صفت در و نيا و الي المصير و بس
 مستيان گشت در آخرت و انجا نيز بجز اخرا اهد رسيد قل يا ايها الناس بجا يا اديان افا ان الله
 جز نيست كه من مرشاه اديان بسم كنده ام سيني هويا يا اشته ا كنده آنچه بدان بيع ميكنم
 فا اذنيك امنو ايسر انك كه رويدن با آنچه كرويدن بدان و اجبت و عمل الصالحات و كردن
 طاعتها و بغيها اهد مرا ايشان است مغفوة آمرزش كاهان گذشته و نقيم و عود و نيزي

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسمًا من موسمي القرآن

التلاوة و انهم خوات جنانهم بوقت تلاوة بنور با صلا عليه و شيطان و الله ان حضرت اين كلمات
 بر خواجه و مير كاثر مدكه آن تلاوة بغير است قبض الله لسنه و باطل كره و ان خدای ما يلقى
 الشيطان ايضا و انكه باشد شيطان ان كلمات كفر ثم يحكم الله بغير ثابت كذخداي اياته
 آيتها و خبر در كه يغير بغير انده الله عليم و خدای و الا ان باحوال و مان حكيم حكم كنند بحتي
 بر نشان ليخلد و القاكره شيطان بوقت تلاوة و انبيا تا كره و ان خدای ما يلقى الشيطان
 انچيز برا كه القا ميكند شيطان فتنه آزمائشي و ابتدائي و لذتي في قلوبهم و انانرا كه در
 و الهاي ايشان مرض سياهي فكر و زرد است بغير منافقان و القاسية قلوبهم و هم انانرا
 كه سخت و الهاي ايشان بغير كافران مكره است كه منافقان و مشركان ان الهاي شيطان
 و باشد و حيرت افشن و ان الظالمين و بدستهم كه ستمگران بغير اين دو كره و وضع مظهر
 به موضع مظهر جهت حكم است بر نشان بظلم بفرقه كره و اهل نفاق و لبي شعاع بغير هراسه
 در خلافي و دهر و داند و سيزه و عذاب و عذاب باياند و يعلم الا نيت و ديكر القاي براي است
 تا بداند انك اولوا العلم داده شده و ان عذابا اين اهل دانش بداند ان الحق الله قرآن
 حقت من ربي ناد و انبر و دكا و شيطان را بحال انصرف و ان حقت نبوت منابره
 بغير ايمان آمد بقرآن بغير فهم شود كه براي قرآن قلوبهم و الهاي ايشان و احكام
 انرا قبول كنند و است الله و بتحقيق خدای الهادي الهادي استوار و نماينده است آنانرا كه
 كرويه الله الي صراط مستقيم بسوي راه راست بغير عجز بر دشمنان مشكل كره و دشمنان
 ايشان را و نمايند بظن صحيح و فكر سليم ناز و د و بمقصود عند و اين الا نيت صحت و عيشه
 آنانكه كره و بدند في مريمه منة و رشد ان قرآن او يان و سوليا القاي شيطاني چه كفايه بتمسقي چه شد
 محمد صلي الله عليه و آله كه ان ستايش نشان مايشان شد بغير ايشان هيشه و در شك ان الحق بايتهم
 الساعة و تا و كه بايد بديشان بقيامت يا مرتبه قيامت صغري است يا بيليد بايشان اشراط
 الساعة بعه كاتكان او يا بغيره يا بياين بديشان عذاب يوم حقيم عذاب روزي كه نسل ايشان
 بر افندي خود روز بيلد و گفته اند روز عظيم و قيامت است كه بعد از روزي نوح اهل بود الملك
 و قرمان و بي يومئذ لله ان روزه هر خداي است بي مدعي و منافق بجهت امر و ملك و سول هادي و عوي

سلطنت و ملکه داری هست بر آن روز مگر تکرار میاد بخیر آن بخشند و تاج بخیر آن
خسروان بر آیند و صومعهها بنهض و کاخها بر تهر که در حالک ملک رخت خیلان و تصویر است و کما
در قصر میاد و عدم آنکه در سوم و چهارم و تکرار است ملایک این بعد است من الکره و شکند و
جز آنها هر چه به حق را به بجز و بیایا که جبار نباشد آنکه سبب افزون از هر که نیست
روزی بر آید او خاک در شود و چون ملک ملک حقیقی ظاهر شود و بیک حکم کندی شرکت کیم
میان بندگان از مومنان و کافران فی الذلالت بسر آنکه که ویدند و عملی الصلوات و عملهای ستم
که در فی جنات النعیم و بومنا غمانا و نعمت الذي ربح و محبت و الذین حکموا و انما که
و کما بر آید آنکه تکرار است که در هر آنکه که و انما که که و انما که که و انما که که
بهی عذاب خور کلاه و سوا ساند و الذین هاجروا و انما که که و انما که که و انما که که
بهی در فی سبیل الله و طلعت خدای و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که
با دشمنان دین و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که
ایشان از آنکه خداوندی است که نیم وقت است به تعبیری سید و تحصیل آفته علی بود و تامل
آنکه و در غده انقطاع باشد و در آن آیه که بعضی از اصحاب رضوان الله علیه جمعی گفتند
یا رسول الله ما با جمعی از اهل دینی جهاد می رویم ایشان شهید میشوند و بعضیان اهل اعتقاد
باینکه که ما بهی و شهادت مستقیم حال من چون باشد این آیه فرود آمد که چون هم در نیت جهاد با هم
مستحق المجد و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که
بهی و روزی که در آن که بی حسابی و هدایت خود هم و انما که که و انما که که و انما که که
در آن روزی که بسند از این طایفه را با استیصال ایشان فرستند و تغلب تمام به خوش و روزی و هدایت
رای و اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که
و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که و انما که که
در او اخراج محرم خوات که با سلفانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در راه محرم اجتناب نمود
گفتند که کینه با شمر محرم کنند و کافران را حق نیستند و مسلمانان با ایشان کارزار کرد و نظم و ضبط
شدند و این آیه از آن خبر میدهد و گفت که آنست حکم الله که قصد شد و هدایت مومن و کافر و حق و باطل که

عقوبت کند یعنی با شکران شانه نماید بپند با عقوبت کند بماند اگر با او عقوبت کرده شد بپند
کرده اند جز از برای اذواج عقوبت میگوید شریقی ضمیمه کرده شود عید بویع معا
کندی با عقوبت معاقب باقی که معاصی و منقعات است لفظی لغت دارند و معنی است و هله خدای او
اند که به تحقیق که خدای تعالی عقوبت کرده است عفو کرده است و منقعات است و تحقیق که بعضی است که
عقوبت استقامت بهتر است و من صبر و عفو اند که کائنات عزم امور صاحب موضع آورده که حکم آید و بیان
بهر احاطه است یعنی کس بجز عفو ساختند و او را بر بار جامع خود با عفو کرده اند و دیگر باره از برای عفو
بر عفو اول اعاده عفو کرده اند و عفو او را یاری میکند که آن در حق مظلوم با عفو الله
بسیب است که خدای قادر است بر آنکه چیزی را چیزی غالب کرده اند و از جمله آنکه یوحنا اللیل و می آید
شب فی النهار در روز و در ماه و در سال و در ایام و در طاعت شب با عفو و روشنی و روشنی عفو و یوحنا
النهار و در می آید و در ایام اللیل در شب و در عفو او را زیاده می سازد و با عفو ای عفو
بجای طاعت لیل می آید و آن الله و بسبب است که خدای سبحان شهادت قوله معاقب ما یبصر و یبصر
با حال منقعات و آن و صفا که حق را بر کمال قدرت کرده شد و آن الله بسبب است که خدای عز و جل
اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود و نماید عفو و بیعت آنکه انچه شای برستید و حسن
بیا میخورد یعنی انچه میخورد و می برستند کافر است و در عفو بجز خدای هو الباقی اوست باطل و عفو
در حق ذات خود در احقاق آورده که اوست موجود بذات خود و دیگر آنکه اوست موجود بذات خود و اوست
بدست بر نفس خود باطل باشد و در باطل است که وجود بود چون و عار و باطل است که در عفو
حضرت سید عالم علیه السلام فرمود که احدی بیت قاله العرب قبل لیس الاکل شیء ما خلق الله
باطل و در مشغولی معذرت فرموده ای در می او صاف دیه احوست و در اول آخر آخر اوست
کل شیء ما خلق الله باطل از فضل الله غیر باطل و ملک اوست و در عفو ما لکست غیذ الشیء هر شیء و اوست
و آن الله و بسبب است که خدای عز و جل اوست و در عفو اوست که انکه است شریک و عفو آنرا یا
ندیدی و دانستی استقامت قهر بر است و انچه است که الله عز و جل که خدای عز و جل من السماء و فر فرستاد
از برای آنکه جانب آسمان مانده ای فقیع لایع بر کشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع آمده افاده
بقای اثر ماضی میکند عفو ای یعنی بر می رسد عفو من پس بسبب آن آب منخوری است که بکشد بکشد بعد

عقوبت کند یعنی با شکران شانه نماید بپند با عقوبت کند بماند اگر با او عقوبت کرده شد بپند
کرده اند جز از برای اذواج عقوبت میگوید شریقی ضمیمه کرده شود عید بویع معا
کندی با عقوبت معاقب باقی که معاصی و منقعات است لفظی لغت دارند و معنی است و هله خدای او
اند که به تحقیق که خدای تعالی عقوبت کرده است عفو کرده است و منقعات است و تحقیق که بعضی است که
عقوبت استقامت بهتر است و من صبر و عفو اند که کائنات عزم امور صاحب موضع آورده که حکم آید و بیان
بهر احاطه است یعنی کس بجز عفو ساختند و او را بر بار جامع خود با عفو کرده اند و دیگر باره از برای عفو
بر عفو اول اعاده عفو کرده اند و عفو او را یاری میکند که آن در حق مظلوم با عفو الله
بسیب است که خدای قادر است بر آنکه چیزی را چیزی غالب کرده اند و از جمله آنکه یوحنا اللیل و می آید
شب فی النهار در روز و در ماه و در سال و در ایام و در طاعت شب با عفو و روشنی و روشنی عفو و یوحنا
النهار و در می آید و در ایام اللیل در شب و در عفو او را زیاده می سازد و با عفو ای عفو
بجای طاعت لیل می آید و آن الله و بسبب است که خدای سبحان شهادت قوله معاقب ما یبصر و یبصر
با حال منقعات و آن و صفا که حق را بر کمال قدرت کرده شد و آن الله بسبب است که خدای عز و جل
اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود و نماید عفو و بیعت آنکه انچه شای برستید و حسن
بیا میخورد یعنی انچه میخورد و می برستند کافر است و در عفو بجز خدای هو الباقی اوست باطل و عفو
در حق ذات خود در احقاق آورده که اوست موجود بذات خود و دیگر آنکه اوست موجود بذات خود و اوست
بدست بر نفس خود باطل باشد و در باطل است که وجود بود چون و عار و باطل است که در عفو
حضرت سید عالم علیه السلام فرمود که احدی بیت قاله العرب قبل لیس الاکل شیء ما خلق الله
باطل و در مشغولی معذرت فرموده ای در می او صاف دیه احوست و در اول آخر آخر اوست
کل شیء ما خلق الله باطل از فضل الله غیر باطل و ملک اوست و در عفو ما لکست غیذ الشیء هر شیء و اوست
و آن الله و بسبب است که خدای عز و جل اوست و در عفو اوست که انکه است شریک و عفو آنرا یا
ندیدی و دانستی استقامت قهر بر است و انچه است که الله عز و جل که خدای عز و جل من السماء و فر فرستاد
از برای آنکه جانب آسمان مانده ای فقیع لایع بر کشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع آمده افاده
بقای اثر ماضی میکند عفو ای یعنی بر می رسد عفو من پس بسبب آن آب منخوری است که بکشد بکشد بعد

از بهر روی و خشکی این آله در سبکی که خدای لطیف گشت است مانند کاه بدو یابند که
مالیش از آله رفتی و حد خیزد و آتالت بحال و در ذوق لغو نانی السموات مراد است از
آله در آسمانها و معانی الارض و آنچه در زمینها باشد خلق صانع و اوست و آله و بدستی
که خدای هو العزیز هر چند اوست بی نیاز و وفات خود از همه اشیا و الحیثه ستود و دستار
با سر او استایش بر صفات و افعال خود که تران آله ایان است یعنی دانستی که خدای عز و جل
را مکرر برای شما مافی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و دریا و غیره شرح مستقیم شود و آن
انسان و الفلک و سفر کرده اند هر سال گشتی بحری فی البحر می رود و دریا با مره با مره بزمین
و عینک السماء و درگاه میدار و خدای آسمان را تسبیح از آن که پیشت علی الارض بر زمین آله
بازند مگر بخل است او یعنی هرگاه که حق بجهاد افتاد او خواهد پیشت انسانه بالتسبیح تحقیق خدای
بر زمانه و در حرم مهربان و بخشا ریزه است که این اخصاف و بشناس کشف و انواع حیوانات
رفع فرمود و هو الذی احیاکم و اوتی انکم که زنده کرد و شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرد و تم نمیکرد
بر بیدار شما چون اجل رسد تم نمیکرد پس زنده کرد و اند شما را در وفات (آن انسان)
بدستی که آدمی نگزید هر چند ناسیما است که با وجود خدین نعم برستش نعم فرو بندار و اکل
آیه هر که در روزی از اهل ملل و جماعات است که با حق سبحانم و تعالی و شرف حق که با ما ماهی آگوشه اش
بذیرند آن دینند غلظت بیدارید که نزاع نمیکند سایه ارباب و دیان باقی فی الهم درگاه
دین چهارم دین تو از آن ظاهر تر است که تصدق در و توان کرد و سوره اقیاب به جای تا ملای
و اذع و بخواند مراد دانی ریح بر خیزد بر و در کار خود انصاف بدستی که تو علمی که
هر آنچه بر راستی بر راه راستی و اذع جاد کوه و اگر خصومت و هازن با تو و بعد از آن حق ظاهر
و جت لاند کشته فقل الله پس بچندای اعلم و ان ترست لما تهلون با نچه میکند از عباد و جاد
و بران شما لاجز خواهد داد و در زاد المصد فرمود که این آیه باید السیف منسوخ است اند
خدای حکم کند بینکم میان مؤمنان انتم و کافران یوم القيمة و در حقیقت فیما کتم فی و راجع
هستند شما که در و مختلفون اختلاف میکنند از امر دین و حکم جهان باشد که مؤمنان را در حیات
نواب بار و مقرر که اذکات عتاب افکند انکم تعلم ایان ان استی یعنی دانسته آن آله از که

نیز و طایفه

خدای تعالی باری الهی و میداند آنچه در آسمان است از عبادت و عبادت و آنچه در زمین است
 از نایب سفلیات و هیچ چیز پنهان نیست از او و بداند که آنچه در آسمان و زمین است
 نوشته شده بر لوح محفوظ و آن نزد او است از آنکه در سستی که علم بر اشیاء علی الله
 نیز بر خدای است چه مطلق علم او بر مخلوقات یکسانست و میدانند و می بینند که
 در وقت ظهور حق تعالی عالم دیگر که آنجایی را که فرستاده اند از این بدین سستی که آنجا می
 و در عالمی و عالمی که در عبادت می کنند چیزی را که نیست مریت را از علم او بیرون دانسته و چیزی
 استدلالی ندارند بر سستی ایشان که از بعضی جهل و تقلید می پرستند و ما لظالمین و نیست
 منزه از این خصیصه چرا که هیچ کس از عباد که از ایشان و از انجلی وجود خداوند می شود
 بر کفران آیات الهی مایلند و در سستی که آنهار نوشته و هر دو ای و تامل
 و اختلاف و اختلاف قریبی شناسایی می جوید و این سخن را در رویهای آنها که ذکر و دیده
 انحصار افکند و مانند اختصار بعضی قرآن خوانی اثر که هیت و نفوذ در روی ایشان
 به بینی از فرط غاف و حجاب که حاجی و نام ندید که وقت تسلط و نزدیک باشد که بگویند از عباد
 خشم پاکت اند و ستم با الذين بنو دنه انکه تملوت حکیم می خواند بر ایشان آیات الهی
 ما اقل انما نصحتمو انما اشاء اخرکم بشر من ذلکم و بدتر از آن که میخواند بندگان قرآن
 القاء انداختن و هیچ چیز که سخت تر و مذکور قرآن از خشم و سطوت شاه و عده ها الله
 و عده داد است آن اشرف بخوابی الذین کفر با انکه کفر بداند و وعده بران و هم است که آن
 در جای دهد و بیش المصیر و پند می خواند کشتن است اشرف با انکه الناس با و مان هر یک عقل
 زده شده است مطلق برای عباد که کنار مرا ضام را و بیان کرده شده و پیوسته و کفر و تیر و چه که
 مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کما یحکم المخذلات بیتا فاستمعوا که در سستی
 آن مثل را جوهر و در آن فایز بکنند ان الذین تدعون بدین می که آنان که میخوانند از ستم
 و آقا سب و شصت است بود و در حجابی خانه نموده حق علیه فرمود که این هم بت که می پرستید
 و در دنیا به جز خدای که بخلفا نیافرینند و با کلمه را با وجود صخر جسم و کواچت
 و آنچه اجتماع کند و اتفاق نماید که برای آفریدند و عبادت یسلیتم الذین با و اگر بر این سستی

مکتبہ اعلیٰ ہند
لکھنؤ
دور رس
پتہ
پتہ

42-43 T2

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

ایشان شیخ اجل را طلب و غسل که بدان آلوده اند که میسختند و توانند هائید بجز این نیست
 شدند آن چیز را بپخته از مکی جمع ایشان آن بود که بشمار ابعسل و خلوفه و دندونه و خلوصه
 بر ایشان می بستند و کشان اند و زدن و آلوده آنها را می زدند و بعد از آن چند روز که از طبع غسل
 را که شانه بود شادی می نمودند که الله ما آماخود و دند خرمجه از جگر و ضعف بدن خور و اد
 که بر آن روزین مکرر فایند و در دفع ایشان از خود ضعف الطالب است شد چون بدین میشت
 که تواند شد و آنچه ممکن از او بوده و المطلوب است و سست و مطلوب و غیر مکرر که خواهد از او استر
 کشد یا سست و عاجز بر سستند و بر سستند یعنی سست که و صم و صم عاجزان که عاجز از جاده اند
 چون فستکاری نه می شد و آن بجز همان نام یکدیگر نداشت پس هم خلوفان هم عاجز بودند و قد
 حیات و قد حیات آن او حضرت و آن خلق است آوردند که ما که بی عیاف و کفایت
 با جگر و کیران از جود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید ما ند شد بسرو و شش روز را شش
 بر پشت نگه کرد حق سبحانه و تعالی آید فرستاد که و ما قد ما الله فستناختد جود خدای حق قله
 شرای شناختن او یا تعظیم نموده و احق که بر رخ و تعب آید و نیست و دارند و قیامت که آید ایشان
 مشرکان است میفرماید که ایشان خدای را بجهان باید نداشتند که بدو شرک آورده و جادان را
 آلهه انام خداوند محققان برانند که بنام اهل شریعت الحرفه او فستناختند که اهل علم که
 در حوالی بارگاه که با نمیکند آمد و غیب هویت خود هیچ را برودن تا آراء بنده حد شیخ ابو کبیر
 قدس سره فرموده و ای عرف حق قدس الله هو قله و اجز او نداند و به سر هفت او جزوی پیرو و بی
 نبی و میانه او را و عاصی او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفت شرع خوانند که معرفت
 بی فاست از قبل محال است ما لطین و رب العالمین چه نسبت خاک را با حضرت پاک است الله
 بدست خدای تعالی هر آینه توانست بر خلق امیاء و عزیز غالب است و بیو ها الله یصلی علی
 بر می کنند من الله لیک از فرشتگان رسل و فرستادگان که واسطه باشند میان وی و عبادان
 برسانند و معوض الناس و میگزیند از آدمیان پغیران تا خلق را دعوت کنند بوی است الله سبح
 تحقیق که خدای شنی است قواله پغیر را به وقت تبلیغ بصری پنا بحال است او در رد قبول دعا
 یعنی میداند ما بین آید پغیر آنچه پناخت بر علیها که کرده اند و ما خلق و آنچه بر ایشان است

نور الحقیقه مجرور او را نمیدانند بلکه در او آشنایان و جویان به علم

بر کمال ماکتواند که برای حق و بسوی خدا یا ترجیح لا حق بانکه اینده میشود که جایز است
الحکیم است ای الک و که گویید این را که او سجده را رکوع و سجود میکند و نماز او را سلام
در نماز همین نوع و قیام و بدین آیه رکوع و سجود اخلاص و کیند یعنی آیت که نماز کند
نهی کرده از صلوة بر رکوع و سجود و هر گاه غفلت از آن و بعد از آن امام اعظم و امام مالک و غیره
آیه سجود میکنند چه که رکوع و سجود با هم ای می کنند یا آن که مراد نماز است و امام شافعی و امام
احمد و محمد الله آیه سجده میکنند و یکی بن ظاهر امر به سجود است و در حدیث نیز آمده که گفتند
سورة الحج سجده تین سنم سجده ها فلان یقراها این سجده غنای فیات و بذهب امام شافعی
رحمه الله سجده هفتم باشد از سجدهات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح گفته
و فعل خیر را که بعد از آن مذکور میگردد حمل میکنند بر مبادقت به سجود و اعتقاد و بدینستند
اگر در کار خود واقف و الخیر و بکنند یعنی یعنی عمل پسندیده باشد در شرع اگر چه تقوی
شاید که شمار سجده کار شود یا مقصود مطلق رسید و جاهله و جهاد کنید فی الله
در راه خدای و برای حق جهاد و بنا بر اینست که جهاد او باشد یعنی بدین علیه است
خالص جهاد و درستی با دشمن ظاهر چون اهل شرک و غیره و دیگر با اعدای باطن چون
فروغ و خاتم حضرت رسالت بناء علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوه تبوک که فرمود و جفا
من الجهاد الا صفرانی جهاد الکبریه ای شرفان گفتم ما ختم بروند ما ندان و ختم بقدر و درون
گفتن این کار عقل و هویت نیست شاید باطن سحر و خدای شریف و ان نیست که امام فخری و محمد الله
و نه که حق جهاد آنست که یکیشم زدن انجاء هله نفس با نفع ایستد زیرا که از او این توانوی
و بر و اعتماد نمی توان کرد و اعدای عدو که نفسک اشارة بر نیست هو اجتبیاه که خدا
برگزید شمار برای نصرت دینی خود و ما خصل و فاخت و فقر نکرد علیهم بر شما فی الدین من حرم
در دین هیچ تنگی بر شما نشد که اگر گرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت
ضرورت رخصت نماید که خود قصر و یتم و افطار و در من و سفر پس بی رویا کند طه انیم
ای ایم کیش بر خود ابراهیم را چون اکثر عرب اندر دین ایم علیه السلام بودند تغلیب که ایشان را
بر عادت با آنکه او بدین پیغمبر است صلی الله علیه و آله و ان حضرت بدست و بدین بر عادت

حق خدا چه شاکه که تفسیر این نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از آن که کتب منزه و مقدس
 در قرآن نبوی و ابراهیم علیه السلام تسبیح کرده باشد و مسلمانان خواند و از زبان خود و دینی و کلام
 نبوی را باطل و باطله و بیجا ندانند و قرآن مذکور است و من ذی قیامت ادهم سلامه لک پس از آن
 دینی ابراهیم یکتا و یگانه باشد تا باشد یعنی بر محمد صلی الله علیه و سلم و من ذی قیامت نبوت
 علیه السلام که برای شما بقول دعوت و متابعت ملة خلد و تکیه افشاده و تا باشد شهادت
 که امان علی القبر بر ما نباشد آن است که دعوت حق بدیشان فانی و انوار شود و تکیه
 تا باشد به جهت تقییم امر خدای و انوار آن که در دین است که تکیه بر خلق خدا و تقییم
 با حق و جنگ و در نزد افضل خدای یعنی در جمیع امور خود اعتماد برو کنید و یاری از او طلبید
 و با کجای دست نمیکشید و سیر قدس فرمود که اعتماد بحیل الله امر عوام است و بالله
 کار خواص اما اعتصام بحیل الله و توفیق بر سر خدا و امر و نواهی و اعتصام بالله خلق دست
 از ماسوی حضرت امیر المؤمنین است یا بنده کائنات و متولی کار در مادی کائنات نعم الخیر
 پس بیک یاری است او یوم النبی و نیکو کار و یی کما هان بخت یاری از و جوی از یاری
 در نماز حد کار ی از و طلب که از حد کار ی عاجز نشود از یاری خلق بگذرای مرد خدا
 یاری طلب انجمن که از روی وفا کار تو تواند که پیاز در وقت دست تو تواند که بگوید و جبار
 برستی که شاکه باشد و مقصود خود میداند و مماند الذیبت هم انان که ایشان در صلوات بخیر و نالوا
 خود حاضر و متکا که از چشم بر سجده گاه نهاده و بدلی بر و گاه کار حاجات حاضر شده
 آمده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقت اداء نماز بجهاب آسمان نظر میفرمود چون این آیه
 نازل شد نظر بر موضع سجده گاه گذاشت که در حالت قیام دیده بر سجده گاه میافتد
 نهاد که بیکه موقوف که در خدا که باید که گشت و گفته اند که خضوع آنست که میزد اند که بر حسب و آیت
 او کیت و اسطی قدس فرمود که خضوع ادای نماز است لله فی الله بی ملاحتله اغراض و اغراض
 در بحر الخفاف و تکیه است که خضوع در ظاهر آنست که سر بر پیش افکند و دیده را از التفات بجز
 و است من گذشت دست راست بپشت چپ نهاد و قرائت او از روی حضور بود و در باطن آن

جلال القاصی

و خدایا و الهی است که بفرموده حق باشد و هر چه در حقش است عمل نماید
 از آن جهت که او را در حقیقتی فرموده است که همان اول از خود بیاید پس طالب
 و صواب و برپایه ایست که بیاورد از حق تعالی اول از خود و خیر و برپایه ایست که
 که در حق تعالی باقی مانده است هر چه بماند که کن خوش بود که هر چه و علم کرد و
 و در حق تعالی عطا کند و الهی است هم و انسانی که ایشان حق الهی از سخن
 باطل و کردار ناشایست معصیت اعراض کنند تا تمام قسری همه الله فرموده
 که هر چه برای خدای است حقیقت و آنچه از خدا مانده سهوی و آنچه بزرگواران خطی
 لغات و آنچه از خدا بود لغات و حقیقت آنست که لغت جدید گویند از افعال و اعمال
 که بهر کار نیاید و الهی هم و آنکه ایشان از آنکه مراد است از حال خود فاعل و
 از آنکه کائنات و گفته اند که فقط با افعال تطوع و الزام هر لغت و جهه و آنان که ایشان
 هر چه و چهار خود را از حرام ساقط و نگذاشته اند که از او اجیم نمک آن تعالی خود
 او را ملک و مالک شد املت ایشان را یا آنچه دستهای ایشان بر کفین کاند که ملک حق
 و آنچه را که سستی که نگذاشته اند کاند فرموده غیر ملکی ملایست کرده نیستند و بر این ایشان
 بفرموده که در حقیقت و تقاضی و حرام نباشد و در غیر مایه بجز رویه نشاید حق تعالی
 پس هر که جوید برای ما شرف و آلاء که غیر از آن و کین کاند خداوند و بخت هر آن که و جوید کاند
 هم العاد و آن ایشان و بگفته اند کاند از حلال حرام و کاند دستگیری و آنکه استغناء بگفته
 هم از این کرده است و الهی هم و آنکه ایشان با ما ناچار از خود بیرون ایشان را
 براند این ساخته باشند از امانات و و در حق خلق یا امانت حق است خود نمک و حقه
 و غسل جنابت و عهد هم و هر عهدی که با حق خلق بنده را عود رعایت کنند کاند
 پس بگفته اند که آن قیام بنماید و الهی هم و آنکه ایشان علی صلواتی همه بر غانه های حق
 بجا فظون محافلت میکنند بر بیان مداومت خود به شرایط و آداب آن در اوقات
 میفرمایند که صلوات میبندد و غنهای این اوصاف که موجب قدامت ایشان است
 بتعظیم شان نام او ملک آن کرده و میشان که جامع این شش صفت اند و اولی و آن ایشان و در

ما از آنجا بود و بر می می

ادم

۱۔ لکھنؤ، ۲۸ مارچ ۱۹۴۷ء

بر فرق سرت خلق فضیلت است آید بر حق و چون که مشاهده این آسمان که که ششید که آوی بر همان
 احسن التعمیم و در آیه ای که گویا میگوید که هر که از این عالم بگریزد که قیمت آن جنت است
 هم بسوزد و سقیم و معصوم از اهل و بعد از آن که چون درین آیه احوال این عالم و در حق آنجا
 بیان فرموده و دانست که امان باقی که با دای مراسم حدی و ثنای که سستی با کما قدم باشد غرض
 بود و در سنا نیز از آن مقدس آن جناب اولیای بت نموده گفت فقیها که الله احسن الخالقین
 ثم احکم پس سستی که مشاهده بود و گلد بدان اند به ذکر کردیم از آفرینش شایسته و در آیه
 مرد کانیه بر عالم حالش از هر که خواهد کشید و سائر خدا از دست ساقی اجل خواهد چسبید
 ثم ارجعهم سر بر سستی که مشاهده بود و در سقیم و معصوم از اهل و بعد از آن که چون درین آیه احوال این عالم و در حق آنجا
 بیان فرموده و دانست که امان باقی که با دای مراسم حدی و ثنای که سستی با کما قدم باشد غرض
 بود و در سنا نیز از آن مقدس آن جناب اولیای بت نموده گفت فقیها که الله احسن الخالقین
 ثم احکم پس سستی که مشاهده بود و گلد بدان اند به ذکر کردیم از آفرینش شایسته و در آیه
 مرد کانیه بر عالم حالش از هر که خواهد کشید و سائر خدا از دست ساقی اجل خواهد چسبید

بسیار

و نوع و ضرر

و نوع و ضرر
 و نوع و ضرر
 و نوع و ضرر

[illegible]

عليه السلام ويا ايها الذي يدرك كنهه ودهشش ودهشش بود نه که از او آید آدم علیه السلام
چیزی بود، از کوهیست نوع الارواح بر چینه مکرری که در دیرانی هست که جنها داشتند
که داشتند که بشر قابلیت داشتند و در بعضی از این نظر بود و در چشم او در بعضی حسی
تا زمانی از زمانه من صبر کنید اندک و قریب تا بعد و از روی باز هم باز چون باهوش بود
گفت این صفات نموده بی کار خواند نوع علیه السلام چون این سخن ایشان شنیدند قائل گشت
یعنی بطریق مناجات فرمود که زبانی انقضی ای پسر ده کارین یاری ده مرا و انتقام من بکش
از ایشان تا حدی بود به سبب آنکه کذب کرده اند و خینا الله بسبب آنکه حیرت بود نوع از این
الطفا الله بسبب آنکه با عینا به نگاه داشت مایع را محافقت غایم خطا نمی و عینا
و با هر دو تعلیم مایع بچشم که در سبب آنکه با آواز اجاء بسبب آنکه از آفرین مایع
بر کشته یا ناله شد عذاب ماند و آواز التواء و جوشدند من نوع که از آفرین مایع در آفرین
آتش آید باید فاسد می نماید و آتش بود که من کل زوجی از هر دو صنف از حیوانات که
جفت می کردند استخوان و تالار و ریه و مایه و در تالار می کشید و بیاد می نمود و هر که آغاز
که می نالید یا بیاد می نمود و آواز و در تالار و در کشته گشت و در آفرین اهل بیت
و مومنان و اهل بیت می کرد که بیشتر کشته است علیه القول بر و قول از بی هر که از نوشته
در لوح محفوظ می نمود از کسان که مراد یک بر و یک زنده او بود و خطا می نمود و با من بود
مفر ما فی الدین علما و باب نبیات آنها کهستم که در بر خود بستر که انعم مرقون در سبب آنکه
غرق شد کاندی شکم فاذا استوفیت انت بسبب آنکه بوقت ظهور عذاب بر آمدی تو و بخت
مستحق و هر که با است بیاد کشته از مومنان علی الصلاة بر کشته و است بیاد کشته از مومنان
بسبب آنکه مستأشها مراد را الذی بجای آنها از کلمات ما من النعم الظالمین از جنایا مستأشها
بی شک کان و قول و یکی در وقت نفسی رب انی اید پروردگار من فرود آرم از کلمات
بمردی یا برکت سید عالم و بخت مومنان است و حصص مومنان می نمود و می میدارد یعنی
فرود آمدن فرود آوردنی و است مومنان از این بهتر فرود آمدن کانی در منازل بیاد کشته قولی است
که امر بدی در زمانه وقت در وقت خروج از کشته بود و است شهر است که وقت دخول و خروج این دعا و

[illegible]

قتل میکند که ملازم کپی این بر مله فلسطین که آن بدو است که بخدای در قرآن یاد کرده و آورده اند که می
یابند و بر سر هم خود بپوشانند و در آن دو سال در آن من وضع برین دند و طعام عیسی علیه السلام
از بجای ریسائی بود که با و بر سر می نشست و میفرمود خب یا ربنا انزل علینا من السماء طریقه
بر سبیل تقطیع و میفرمود انزل علینا من السماء طریقه بخورید از طعامها را بکین و حلال و اعلیٰ الخ
کارهاست و در قوه القلوب آورده که اکا طیب ابر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او پیغمبر است خضر
شیخ الاسلام قدس سره فرمود که گفته قنات و عمل بر هر چند عظیم بکین و بر نفس تحت در قنات آورده که هر
غذائی که شرع آنرا حلال دانسته است حکم عدالت و استقامت شرح که میزان وحدت در و سبب کرده
بسر که آنرا تناول نماید از حد الهی که از علم شرح بیان غذا هر است در نفس و اعضا پیدا آید و در ای
عباده از هم و متعاده شوق و تمکین جلد و مقلوب هم ای ذکر الله اشارت بدینست و هم شرح آنرا علم
کرده و با وجود حلیه آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف آن غذا بنفوس اعضا سبب کند و از اطعمان
و عصیان و ارتکاب منافی و مباشرت آنرا غایب دید بظهور رسد در حلیه آمده که آن الله طریقه ایزد
الطیبا صاحب روضه الاول فرموده است دست و دل از نرم و کف بشوی آب ز سر چشمه نفی
بحرین اگر که در اصل باشد حلال است و نشو و نم و مکروه خلطه قطره باران تو چون صاف نیست که خضر
در باری تو شغاف نیست و گفته اند که بار خا الی رسول خطابست با جمیع البیانه در یک دفعه ایشان را
زمانه مختلف بود و آنکه بدان معنی که از ایشان در زمان خود و مخاطب بود و از سر هر وقت
این خطاب و انزل باشند و بعضی بر آنکه خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و او ایام همه
پیغمبران خواندنی یک سید است و ذات معلومی او جامع فضایل و کمالاتی که با او بوده است
و قد جمع الرحمن فیک الفخر ایچ خود دارند و متعاده ای و در بعضی فرمود که خطاب با حضرت
پیغمبر باید که امت عالی است خود را ایچ که حلال خرید و حمل صالح کنید ای بدو ستم که من نامی
با آنکه شما میکید علی و انا ام و ان هدیه الله حکم و بدو ستمی اینست ملت شما ای چون الله واحد
ملتی یگانه در عقاید و اصول شایع با جماعت شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله و جماعت متفق
بر امان و توحید و انکار بتها و من آفرید کار شما ام فائز است بر بن سید ان من در مخالفت
که منو الله است برینند و ساختند اهل کتاب و ام هم ستم هم کار در خود را در میان یکدیگر کرد

ففي الحرام لا حرام فيه شيء من كل شيء الا الطاف الله به

که بداند این شکر چه است و آنست که خیر از شر که گناه از بیکمرت که هم لها ایشان را بر انداخته اند گفته باشند
حسبکم قضاء لانه لفظایه و ایشان را غلب و سعیت باشند حتی اذ انجدنا ما و قری
لیم نترقی معصاة ایشان را با الطوبای بعد از جوع یا قتل اذ اقم حیاةنا انما ایشان را
فریاد و گریه و استغاثه کنند و ما کی هم ما قنار و التوب فریاد میکنند از و طبع فریاد بر سر
یا یحیی یا یحیی سستی که شما از جنت ما با یحیی و ک یاری کرده اند شما از عذاب ما مانع
نخواهید گفت قد کانت ایا قی بد سستی که هست اینهای شما چرا که که بحر وقت متلی علیکم خوانده
چست و بد شما گنج بهر حسبت که ان شنیدن که علی الطوبای بر باشند خوار و متکبر و باز عیلة
یعنی فقری جمع میکنند و کلام من نیست و بد مشکوین در حالی که طلب نجات و امید بر روی مان
و تعظیم بنماید به جرم که میکنند ما اهل جرم یا متکبرند بکذب قرآن ساغر اسدیت کنند
در شب خمر و غریبان میکنند یا میکنند از بد قرآن را با بغیر یا خوانند که در حواری و خاصانند
و بعضی نایب و طواف میکنند اقم بد و والقی ایا تمکین کنند در قرآن با بحار لفظ و وضوح
یعنی بدانند که کلام حق است اتم بجا و هم یا ابد بدیشان از کتاب و رسول تمام بایست آنچه بنامند
ایام و کلام و این بد بدان پیشین ایشان تا غلب کنند که ان بهر و کتب خود داریم یعنی همان نعمتی که
علیه السلام بد بدان ایشان فرستادیم همچنین محمد علیه الصلوة و السلام نیز برای ایشان
را انکسبه تا عذر نیاند و قال الله تعالی لنذرن فی ما نذرا و اما هم اهل معرفت ایا ایشان خسته و هم
بغیر خود را با مانت و لمستی و سلم و و فاکرم و مرو و و یقوی خوی و کمال علم با وجود علم علم
فهم که بسبب ایشان مرو و متکرون خداوند و دانشا ندگان باشند یعنی آنست که نمی شناسند
حق را به غیر از انکه گفته و میکنند به گنایت ما حقیقت حال اویند اینم اتم یعولف یا میکنند
به جنة در و اینجاست که از سخن او حساب ندارند بل بدین است که ایشان میکنند بهر
آمد خود علیه السلام بدیشان با الحق بدین درست بعضی ایدم یا سخن است که قرآن و التزم
و بنده کافران الحق را چون مرحق را ناخواه اند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قد اکثر برای
آنست که بعضی کلام را شنیدیم مردم نمیکردند و ان که اکت حق و لا تتبع الحق و اکو و و یاکردی
حق بجا آورده هم آن و های کافران را و وجود آله شتی بعضی اگر بغرض خدا یا ان واقع بود

五

لغت است الشهادت و الا من هرب منه بقاء و ناسبتند و آسان و زمین است از جمله یک و انی
 و چون و بعد از آن چنانچه مذکور شد لو کان فیها الله الا الله لعندنا کت و گفته اند از حق و این است
 اگر متابعت آن روی کاران کردی پس بر حق که متعلق شدیدی حق سبحانه و تعالی ظاهر کردی و آسان و زمین
 و احالی آن تبار و هلاک شدیدی بل ایضا هم مذکور شد بلکه در دم بدینان کتبی که و عطا ایشان
 یا دید بر عتق و صیت شرف ایشان و این است فقه و عتق و کرم و بر ایشان از موعظت خود یا
 آنچه سبب بر روی ایشان در دینی و تصرف است و چون روی که در دکانند هم تصالح ما اگر کسی
 از ایشان براد ای صالت خرج از هر دو نایب طبع و مال ایشان است و دارند بر صالت و حق و
 بر سر و در کار و کرده ای دینی و فواید عقاید خود و جهات تر از مرد ایشان و هر
 و خدای خیر الدن و الدین بختیاری روی و سالت و اینک که خود و ویرستی که تو می بینی ای ایشان
 بی مردی ای صراط مستقیم بر این است که درین اسلام است و این الدین و این است و ویرستی و اینک
 نمک و در آن که خیر و برقیات و منطقات آن عتق العباد از دلت لیا کینت کرده اند که اند
 و میل کنی کان به بیابان مرایه و کوه و حتما و و کجاست هم بر ایشان و کشاید و ارم و ما و این
 واقع است من از سخی بر قطع بر ایشان غلبه کرده و لیکن هر اید سید که گفتی و طیارض
 در سر کشی خود و چون سر کشی می روند و زردی نمایند و اینک که از ایشان دفع کیم و عیان از روی
 سینه و عباد بر کفر و کذب ثابت خواهند و در سینه فکری کار دیوار است سینه و در سینه
 آورده اند چون ضرر فقط بنهایت سید و اهل که حق و دین مرده و مردان بنشیند ابو سفیان بعد
 آمد با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت نه تو کمان می روی که رحمة عالمیای و اهل کبر و رحمت و عارف
 در مایه بدانند و بختی و رفتند از این آتش که سخی به خنی حق و عباد و اهل آیه فرستاد که
 و بعد از آن تا حشر و بدست می ماکر فیم اهل کفر با العذاب بدای قتل و روی بدست کافر و اهل
 و وقت می کردند که بختی می رود و کاسه و مایه و بختی و تضرع و اینک که در بختی و بختی و بختی
 خود و مافر مایه بایستادند عتبی اذا افتضا تا چون بکشایم علیهم بر ایشان با مایه و عذاب
 خداوند عتبی صفت که آنجوع است و عتبه او از قتل و اسیر پندارت اذا هم ایضا ایشان و عتبه
 و این عذاب میسر و نایب کان و فرو ماند کات و اندوه کتان و سر کرده اند تا حدی که عتبه ایشان

از حق طلب مخالفت و رحمت میباید و هو الذي افشا و اوت که میباید بداند که الشرح
شکرش نامی شود بداند شکر و بنهاد و انصار و دید ها را تا چند بافت و بدینها و لا یقید
و لها انما تفر و یکند بانه استند و الی بنیاد از سعی و جرات بر قدرت فاعلم بیداعات
و ساقط و اما شکر کردن انکه شکر گذارید چه عده و در شکر گذاری انست که استعمال کند این الای
و ادله که در اینجای دی بنیاد مخالفت خالق آن باشد و هو الذي افشا و اوت که میباید بداند
و منتهی ساختن فی الامور و این و الیه تحسرن و بسوئنا و جمع کرده خواهد شد و منتهی
بعد از تفرقه اجزاء اعضا و هو الذي یحیی و اوت که نه میگرداند و یحیی و میسراند و الیه
استیلا و الکیل و النظار و هر دو این بین اوست مخالفت صلب و رونا و از انحصار باقی
اینان میگوید که اقله یقولون ایا تعقل میکنید که قدره نامی کائنات را از عدم بوجود آورد
و بعد از ان انا جلالت چه چیز بعد از مردن و از خیریم ساخت پس چرا انکار آن میکنید پس
کدام که تعقل کند که با ما باطل گفتندی بدو و فکر مثل ما قال الامم و ان ما نند انکه گفته بودند
بیشینان ان که گفته گفتند انما ایتنا ایا جود بیوم و حشرنا با و باشیم خاک و خطا ما و استخوان
خاک که گفته اینا لم یبق و ایا ما بار انکیزه شد کات شود استقام بر بید انکیزه و کما ان برای تو که
بر حق چون خاک کردیم حشر و بعد چگونه باید نقد و عذنا من هر چند و عده و الیه یسجد و الیه
و بدین ما هذا این سخن ما و قبل پیش از آمدن عهد صلی الله علیه و آله و سلم هر سال و بدین ما
حشر و نشر خویشا کرده و این و عده است نشد ان عذایت این قول الامم و الیه استقامت و انما
و انکاذب ایشان که صحیفه نوشته اند و کذاشته قل یحیی محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباید که بگوید
لک انما عذرت کرات یعنی و من فیها و الله و دیات از خلق قات یعنی ملک و خالق زمین و اهل
ان یعنی کست جواب دهید مرا انکیزه و انکیزه که میباید که بیدانند سیقون و عده باشد که بگوید
و که زمین و آنچه در دست و بر سر خدا است مشرق و مغرب و زمین و آنچه که زمین و اهل و بی
پس چون ترا چنین جواب دهند قل انکیزه و انکیزه که میباید که بگوید و انکیزه که بگوید
برافزاید اهل زمین تا ایشان از ایجاد و اعاده ایشان عاجز خواهند بود و کما یحیی و الله که من
و رب السموات السبع و اوقد کما آسمانها هفت کانه با عظمت و هفت و شکر عجب و حیاه غریب

کست

و نسبت انحراف از حق و کسب و در حکایتش بر آنکه که اعظم مخلوقات است بی مخلوق زود باشد که بگوید
آنها حال رفیع و عزت و عظیم بود و خدایات و صفات او است حق الله تعالی بنوا یا هر چه می کنید
این شر که نسبت چنین شالقی و او هم از مخلوقات او او را شریک میساند خلق من پیدا بیک کیفیت
آنکه دست او است من بقیضه اقتدار او ملکوت کل شیء بادشاهی و بی و در موضع آورده و عزت
و شفقت اینها با خدایان آن و هر چه می و او نیکی و دهد و فریاد پیدا نگاه دارد و این که اند
از عذاب خود هر که خواهد و اینها عذاب و سزاها داد و سزا ندهد و بر کس حق اند کسی از این ایاد
این کرده اند و در پناه آورده و در پناه گیر و جواب گویند اینست خلق اگر هست که بداند بی
زود بود که گویند این صفات که تو گفته الله مر خدا را است که ما که ملکوت و عجب شکانت قال فی الحقیقه
بکنان یکبار فرب یافته میشود و چنانکه از راه حق می گردید و با وجود بی تو حید و بظاهر و لا یزید
ملک عجب طریق حق که گفته یکبار می و بداند که است ای که در حق و هوای روی نامه از است خدا را بر حق
را و در اندازان و دیگر و در حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق
که اینها هم بالحق بلکه آوردم بدیشا استی از او وحید و عدد و حشر و نشر و اجمع ملک و دولت
و بدینست که ایشان در حق که می کنند این قول میکنند یا در نسبت اقتضای و شریک
باری تعالی قال اتخذ الله مژده ای که گرفت خدای هیچ فرزندی و ما که آن معه و نسبت با او حق الهی
خدایا که هست شریک او بود چه اگر او شریکی باشد و خدای و خدای بی باید که آفریننده و دود پس
هر این شریک او را مخلوقی جدا باشد از او اعظم که گداز کل الاله با خلق برده خدای آن که آفریده بود
و در آن مستقل و مستقل باشد پس مخلوقات را علی حق باید که بدان تمیز باشد مخلوق این خدای از
مخلوقات آن دیگر و مشاهده می و در میان جمیع مخلوقات خلقت بی نظیر است ثابت شد که او هیچ
خدای نیست و خدای را شریک نه و دیگر اگر با او خدای بودی و خدای گفته شد مخلوق و تو باید کردی و ملک او
آن ملک این مهتاد شدی هر اینده طرح نزاع و حرب میان ایشان بدید آمدی خدای از سال ملک و دنیا
مخلوق است و آنکه و هر اینده بر شریک هستند و خلیه خواستندی بعضی هم علی بعضی بر خزان احد و خدای
جماع و استقرار معلوم شد که این تجارب و متنازع و وقع نیست پس او را شریک نمیشود شیء از تو با است خدای
خدا بی صفاتی از این سفت میکند او را بداند این بفرمانند و اینها عالم الغیب و افشاهات و اوست

مردی که بر او عود و انکار کرده و میگوید که این عذاب مشاهده کند تا که بگوید انرو و یا حسرت یا ابروی
ای که بگوید که من باز کرده ام و بدین صفت هم رای تعظیم محاطت امام شعبی یا جعفران مفسران برانند
که خطاب با مکرر التوبه و اعوانه التوبه اولی که در استغاثه میفایند از خدا ای و بکلمه ارجع و رجوع میباید
که بداند یک کس که بداند اینقدر اهل عقل باشد من هیچ خطای علی شایسته قیامت و دران چیزی که
که از انچه است که بداند است بر اینان آدم و دران علی صالح انکم کل روح است از طلب حقیقت بر حاشا که او
باز کرده اند از غایب و سستی که انداخته است او کلمه محبت که با وسط جمله حسرت به عود یکبار او گوید
است و من در آنچه روانه پس من کافه بدخ مایه است یاد رحمت و ایشان نیز در قیامت که در و خوانند
لی و من یستغفرون تار و می گوید که چگونه شود از ان نواد انهم بسجود و مید شو و فی الضمیر و صورتی
نمی نماند یا نماند که نظم الحیات و قیامت قائم کرده و اول انسان بنیتهم پس بسیار باشد میان ایشان
یونیک در اندام و درین عین نسبت منظم کرده و هیچ روی و حسی را که خود و هم نباشد و هم غیر از او نباشد
و اندام و در حقیقت و درین نسبتی که امر و بدایان منازعه میکنند و در اغلب نوع سود و دران روز
نسبت صریح صریح آن که که محمد خدا تعالی و طاعت و اولی و تو بسند یکدیگر از نسبت با
کسی که کسی از نسبت مستغنی به حال خود و آن قبل از محاسبه باشد و بعد از حال یکدیگر که با خدا
قال الله تعالی و قبل یمنهم علی بعض قیاس لون من قلیت بر و که که آن آید توانی نه نزل و هایت او
بالحال صالم بدون نشان قاه یکدیگر بر آن کرده و هم الخلق و ایشانند و شکران از او و کائنات سید و در
و من خفت و هر که شکر باشد و خوار نباشد و بیزار نخواهد و بیعت آنکه عمل خواهد کرد و باشد چون شرکان و منافق
قاه و یکدیگر الدین حسرت پس آن کرده و آنانند که نریا که در آن نفسهم در نفسهای خود نیز سر علیه و بیاد
بر داند و اعتقاد اوست حصول کمال و بطلب آرزوهای نفس و قیامت شعرات صانع ساختند
باینان فی جهنم و در ذوق خال و لذت جاوده باشد که لذت تلخ و شور و هم الناس و عیای ایشانرا
آتش و در قیامت ایشانند از آتش که چون در سر و بیان یا از شدت احتراق و زشت رویا مد و او سجد
خود بر بعضی الله عذ از حسرت و سالت بنا علی الله عذ و هم در تفسیر این آیه و ولایت میکند که بر اینان سرف
روی کافر را آتش ده و درین جهنم بدین از نابرسد بیان سر و زنده و آتش روی او را برسد
بنامش و در موضع آورده که مسافت میان شفقت او جهنم را به بر سر و سجده کند ایشانرا از آن می آید

[illegible]

که حفظ احوال ما قضا من اینند قال که بد خدا ای ان گفته و رفتند که در دین و دنیا
ما ضایع یا ایام آخره که انکم اگر بد سو که قضا کنع تعظمون هستند که بدانند تمام دنیا و زمین
آخره انکه است انجسبتم ای ای خدا شریف شان فرما عقلت انما خلقنا که انکه ما شما را آفریدیم
عجباً برای ی یا ایزد برای بانی و اعظم الیها کما ان برده که شما بسوی ما را ترجیح و امتیاز
برای بجات احوال بعضی برای عباد آفریدیم و مکانات کردل شما را برگزیده ایم و لطایف
شیرینی مملکت که عیون مشغول باشد بچیزها که از حق مانده و خدا را سالار برای ان
بنا فریده و بدات امر کرده و سبج او بر و اسطی قدس سر و زیا این آیه یعنی الله عز و جل بی خد خلق
عزت میا فرید بلکه خاست که همیشه وی آشکار شود و ان مصنوعات وی بصنات کماله اولد
و گفته اند شما را بیان می یافزیدیم بکلی برای ظهور ما محمد بنی الله علیه السلام آفریدیم به دوران آخر
شده بود که آن دهر تابان از صفای جنس انسانی چون آید به رفا طلست و تمام فرزند
خفت و زبانه کرد و باشند خاص بی مرکب او ساخته اوست شد و آید به جمل خیل
اصل و یا به جمل و عالم طیل و در بحر لطایف او شده که شما را برای آفریدیم تا بر من سنی کند و بجهت
انکه من بر شما سزاوارم و که ید مال یکما آفرید تا خطر قدرت باشند و آید بدان خلق که قاطع عزت
جوهر محبت باشند و بعضی کتب ساری هست که ای فرزندان آدم هم استیاء برای شما آفریدیم
و شما برای سود و نیر گفت که انخفا اینجا ظهور تمام و ار دکما اشد الیه المولای قدس سر
ای ظهور و بکلی و زلفه بکلی عینی انرا اند و بعضی کتب عینی بدین بری جا که در حاکم زبان توان ادا
کلی عینی بدین بری جوش که خاک را سلطان الملوک یعنی که سخیست را نشانت سبکی آوی از نور و آید
شد و سبکی خویش آن را می ارزان فروخت بود الملوک و سخیست بر دلق و حنائی عظمت عقل و
و بیات و خوش و بر جانی خویش را ارزان و روشن معانی که بس برتند ایجا و نه کتبان
که بعیت میا فرید الملوک الحق با و شاه دستار الملوک که نیست هیچ معبودی مستحق برستش که او
رب العرش الکبریم آفرید که عرش بزرگ با عرش که مرگست حیوانات و نباتات او ناله پیش و من بدع و
خو اندیش من سند مع الله با خدای بنی الها آخر خدای و کبریا برهان که هیچ بختی نیست که برنده
بدین برستش انفا ما حسب الی بس جزئی نیست که حساب علی انکس کلمات که در این برده و دیگر

برود و گاه اوست و بقدر استحقاق الهی بادشاه خواهد داد آنکه کفایت کافران بهستی
فلاخ نیانند و مستحکما نشوند تا گردید کافران و قلایب اعتراف و یکی ای برود و گاه من پیامبر مراد
و ارحم و بیستای برین و ایضا بر جنت و اسیر و دوات خود الدیوبی تو جبرین رحم کند گاهی
و در خبر آمده که اول سوره قد اعلی و آخر آن بعبادت انچه عذر تراهی
بسم الله الرحمن الرحیم سوره این سوره ایست از عالم قدس من آنکه از آنجا فرستادیم
بر مسالمت جبریل و فرشتاها و من کردیم بر شما احکام که در وصیت و آنکه از آنها و فرستادیم
در آیات بیستای اینها روشن و حد و در احکام کفایت کند که روان شایند نیز بداند
محرم بر هر یک و از جمله حکما اینست الزامه و الزامی زن و مرد نهان کنند چون غیر
محرم باشند قایلند و این نیز ای امه و حکام که واجب هر یکی از آنها از هر دو باید بکنند
مندان باید این حکم خاص است با آنکه محض نباشند بر حد محض جنت و در طریقی و ای امه که در این
احصای حرمت و طبع و عقل و اسام و تدبیر و جنای صبیح مع الذی و امام شافعی رحم الله علیه
نکند و غیر محض را که از او باشد با وجه جلدی که از جلا میفرماید و امام مالک و امام احمد رحم الله
در توفیق با امام شافعی رحم الله علیهم اند جدید و این باب و آمده شده که مایه حله و تعزیر عام
و صاحب کشف فرمود که قریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهیچین آیه تنسیخ است و گمانند که
و فرموده شایسته این و نه ناکند زانکه در هر ایضی و بیت الله در فراموشی و یا خدای به بیستای
و تعطیل حد مکید و در ضرب مساحت نمایند انصاف تو بین که الهیست که گریته اید با حق و انصاف
آخر خدای او بر نه قیامت چه ایات جنایاتی اقتضای جزد و بعد میکند مافات حد و او و ولست ندواید
که محض حقند عذابا و وقت عذابا آن و حقین من مافات اقلت حد بر ایشان طایفه من العینی
کروی از مؤمنان تا استخوان حاصل شود و آن تقضیح مانع کرد و از معاودت با مثل آن بود امام
مالک و امام شافعی رحم الله علیهم از جهل کسی که بعد از خود ندانند که بپایند و بقول انچه دیگر گفته است
و تاوه نیز گفته اند در اسباب نزول این نیز رحم الله علیه و نیست کام مغز و یکی از علل است
بود و در خاسته نشستی قبل میسر که هر که بود از آنجا حد و است که تمام کفایت کند و خوشی خاسته بدین
طبع خام نان و زنجیره سنان و قصه نایب و ای که در حق فرستادیم و گمانی بدانم نشود و ایست

[illegible]

[illegible]

چشمه کعبه و کعبه و کعبه
منسوب

بیت صبری که نام دارد بحکمت بالاین دلشکسته غم آورده میگرد. بقار ما این سلام از حق بیاست و حق را
شمارد و بعد و این عبارت را نوشت ایمانی که بجای آید از کلام بدستی که کلام دزد و دوزخ بکشد ایشان
عایشه رضی الله عنها عصبه و شکسته کردی اند که از شوق آواز میخیزد و در دلد عباد الله ای و یقین دارد
محسان بن ثابت شاعر عظیم بن اتمام بر خالده حقی و حضرت زینب بنت جحش خواهر امام المومنین رضی
رضی الله عنها را عصبه میزد آن دوزخ را شکر کردی از برای شاهان حبس خنجر سنان پناه
صلی الله علیه و آله و عایشه و صفوان میفرماید که آن دوزخ را نسبت خود بدیدند و دیدند که آن
خالد شکسته بجزرات مرثا ایچمه که قلب غلیظ یا خنجر و سرباز شاه ایشان را از خود و کرامت و
شان شایسته که ظاهر است و وید بکلی و پدید دوزخ که بیاورد و دوزخ یا فانی بکلی از هر چه مروری که این
شماران با و کتب جزاء آن نیست که کتبند از این امر از کما بقدر که خوف کرده هم بعضی
خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش تر گفته و بعضی خاموش شده و مع کلامه و الدی قولی حضرت
که ظلم آه سخن شریفند که اگر اشیام از آن جهات مراد این ای است و انحر که و اگر گفت گفته الله و بعد
بر عادت عذای عظیم و بزرگ و آخرت یا در دنیا با آنکه حد و قدر خوره و مطرود و هفت و لا کتب کرد
حسان بوده که آخر عمر ناپیدا شده با سطلیم که دستهای مثل کشته و کلام از دوزخ میجران الله که
این سخن باطنی که الموت و الموت که بزرگ بر دمی زمان و مردان گردیده با نفس هم هم نشان نویسن
حیات اینک بی جناح و نف های خور کاشیده در عدول از خطاب بقیب و این مصرع مظهر مبالغه است
و قریح و اشعار با آنکه ایمان تقصیری که آن نیست با عدل ایمان نیز با یقینی که حق ساند بعد از استماع
این دوزخ که آن شک بر دمی بجایشه و صفوان و قال و گفتند ای جناح مری متیق که بر حال اطلاع
باشد گوید خداوند که میت و در و در عفت است و حق بجهاد از و اح پیغمبر از انکه بپارده از مثل این
خالها بقیام و تکریم ایشان که کجا و ابریا و در داند علیه سخن با عتد شد و جمله کوا
که گویای دوزخ را این اشیاء قدری میکند بد آن قاذ که را باقی ابا شد و پس گفتند که بیاورند
کوا همان جها که قاذ را یک پس آنکه در عتد آن و یک سخنی یعنی و کلم او هم الصاد و این را
دوزخ گویان مظاهر و باطن که دوزخ دزدی زیرا که این صوره بیان و این اشیاء مستقیم است و حق که او دنیا
و دوزخ نظام این کاذب و دوزخ شما الله و اگر از دوزخ و اگر از دوزخ بودی علی کسر و ناله و عتد و عتد و عتد

[illegible]

ضمان

[illegible]

نوریان مریض یا ناخالص اند. اهل باطل باطله نری کشند. اهل حق از اهل حق و سرخوشند طیبان آمد
 ز بحر طیبین العیشین الحیات است عین. ذکر نصایح و خصایص حضرت صدیق رضی الله عنهما و
 در ساد امرات الصالحین استقصا صحت ذکر آنکه لاجرم اختیار ترجمه آيات اقتضای حق و
 اولی آن که درین حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و طایفه رضی الله عنهما و صفوان رضی الله عنه
 معروفند با آنکه در مکان بیرون و بیرون اند ما بقوله از اینجاست میگویند ارباب افتخار بسیار از آن
 حالیهات که ذیل صفت تدبیر طاهر و اولویت حریف شریفی آنرا کرده و وصولی روی پاکیزه و اولیاء
 صحابه او را نیز بدین قیمت تمام نموده اند که هر ایشان است معجزه امر از سر خداوند تعالی که درین
 حق یونانی و بیاض و پانصد مراد پیغمبر جفت یا نه یا ازین صفات آنکه آنکه دیده این بزرگوار
 است که خلق در جایگاه سرده بنویسند یا نه یا در حق تعالی بگویند که در آنجا که در حق تعالی
 یکا نه میباید حق شستار و ناقرین خبر گیرید و دستوری طیب و تسلی و سلام کنید
 علی آلهای اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگوید السلام علیک ادر خطای امام تعالی کرده که در
 انعام به جناب نبوت آمده بود و در هر سالی که ماه شمس از سر بر صفتی میباشیم که بنواجم که
 هیچکس سال را از حال نبوت و ناکامی یکی از کسان ما بخانه در می آید و در آن روز و جمیع کسان میبندند و در
 این آیه زیاده و کسب شد که بخانه کسان باید دستوری در می آید و ذکر این است که و استیذان بگویند
 بجهت امر شما از آنکه در اجازت دایم و گفته اند که هر چه میباید خود میباید بگوید یا آواز یا
 سخن اعلام کند تا اهل آن خانه بصد عوار و دفع شود و آن اقدام نمایند و این حکم کردم که
 شاید که شما بگوید فان لم یجدوا ابس الا ان یبذلوا و خافوا علی خود استیذان بگویند دستوری بخانه
 و آنکه در خطوها بپرسد میباید بدان حق بیرون آید و دستوری دهد شما را بپرسد
 و شما اجازت دهد و دخول در خانه خالی بی اذن که محل تحت حرمت است و آن قبل
 گفتار است و گفته اند که گویند شما را از استیذان آنکه بماند و در خارج بپرسد که بیرون
 و الخاف میکند و در خانه بنشیند که آن حضرت صاحب بیت است هوای آن بماند که
 پاکیزه و بپرسد و ترست که ترس از او آید و آیه تا تمییز و خدای با آنچه شما میگویند از استیذان
 و ابوام علیه السلام است و بر آنکه تا خدای داد بعد از زولی این آیه ابوبکر صدیق علیه السلام

بر من و ما اینکه یا رسول الله در میان شما و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که بشانوی بار
 بساط اقامت بگذرد و چون کسی را در مقام مقیم نیست از آنکه دستگیر می نمایند آن آیه فرمود
 که **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْبَيْتُ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** و در خانه ها که مسکون نیست بر کسی در اوقات می گذرد بگوید و می پرسد و می گوید و آن
 بساط در خانه ها را از خانه ها می گذرد مسکون متاع بر خورده ای و نهی است که شما را که از سر راه و
 بدانند بماند و خود را تمام شماران محضند و باید و الله اعلم و خدا می داند و از سزا
 بد و آن که آشکارا میکند از آن و ما حقوق را نمی شناسیم از غیبت رسول و خانه ها
 بفساد و قتل گرای چون **لَا تَمْنُنْ فِي سُبُلِ الْمَوْتِ** یعنی بقتل مرده ها و آن که در آن گویا و می پرسد و می شناسد و آن
 دیاری خود را از دیدن نامحرم که نظایب فتنه است و در خانه های نامحرم او نه که تیز و می بینی
 شیطان را و می بینی انسان را و می بینی که در مسکن خود مسکن او را و تاجیری و بیست
 می رسد با سزا که آن مشغول نیستند اما دیدن حاجت است که آن دو روز و دیگر اینها را تمام
 حیدر میکند و این آیه که در آن می رسد از نظر توبه شکنی می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 تا استوی می شود و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد و در آن می رسد
 و دیده دل را از عاصی و **لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** نگاهدارند و جمع فرجه ها و خود را از حرام با می شناسند
 عواید خود را از **سُوءِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** که در آن آیه می شناسند و عواید خود را از **سُوءِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
 و سوء مذمتی است از اعمال بدنی و آخره **إِنَّ اللَّهَ جَدِيدُ الْعِلْمِ** یعنی که خدا می داند و آن است
 مانع میکند از نظر خود را و حرام و استعمال از چهار مرتبه در طاعت و انعام و قیل و لعل و قیل و قیل
 که و بداند که از هر یک نیست این معنی است از این جهت می پرسند و بداند و بداند و بداند و بداند
 و عواید خود را از **سُوءِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و نگاهدارند و جمع فرجه ها و خود را از حرام با می شناسند
 آیه است خود را از **سُوءِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و نگاهدارند و جمع فرجه ها و خود را از حرام با می شناسند
 ساحتی که می پرسد و تمام و طریقی است و کلی و بعضی و خصایص را که و گفته اند مراد از این است
 آنست که بر حشمتی و می باشد و گفتن و نصیحت و باید که فرو نگذارد و بخیر است و نه عواید خود را
 علی بن ابی طالب بر که بیایند و حقیر می گردانند و این نصیحت می باشد تا سری و دیگران و

[illegible]

23

و سیکرٹری

روحانی

[illegible]

[illegible]

و تدبر او و منهم سائر ذلک المقوم و الله البلیغ یکریم کما قال الشاعر
قدیر برایت که کارم آسانان و زمینها سانه و بجمع اعطیه کل حری بالادیم فرحان و لذت
از آنجا که احسان تو هر چه کن کل حری فرحان از ذری لطف عیم و در دنیا آید که مدله
السنه و لا عرض و لیلی از دایم مدد و دایم حکمت او غنی که آید و در وجوده و دنیا
دایم لذت و است و از این عباس علیها و منها استقولات که هادی اهل السیاق و از حرمه و نای
از آسان و زمین است که عذایه او بحسب خود را برد و با شاد او مصالح دین و دنی باشد
و لطایف پیغمبر انعام اوسهل انما یروح الله و روحه نقل میکند که سر و اهل السیاق
تا یکی موجب ملا و غم و ظلمت سبب خرد و بخت و چون کسی از غمت نادی برایت و شای
بعد فرج و بخت و لذت و عورت او بیفزاید اینجا نیز آنا از او و تعلیمات جلال او که در این
ناقصات است بخت چون تو بخواه شوی از ما هر یک که هست چون تو بدانی بر من سلام
کنم بجان تو و بعضی از علماء گویند که آفت که در مشرک که اند چیزها تا آخر ادراک
کند و بداند یا بداند حق بجز از این گفته است از برای ما آنچه و معارف و عبادت و آید و ما
از ان راه برده ایم پس او را گویند که صاحب احقار و حرامه او در هر زمان ظلمت و جح
کس که از آن مشرک شناسد و علوان سطرین نکرده قیام از صبح بان و از وجود است
نور ظهور نموده خیل ظلم و دوی با غرام آرند وجودات و کیفیات ظاهر کرده و صفت از آن
و عرض از جوهر مبین شود مدد که انسانی داند که استفاده این دانش و غیب کرده
اما داند که نور حق باشد داند که عالم از نور علوات و غنی ظاهر به اطن و اطن
الذات به حق بماند که بداند که آفته ایم و بحر تدبیر انبیایه سر او آمد باشد که
او را گویند و فرزند محقق نه حقیقی عسائی حقیقت که موجودات و مظاهر اند از هر جنس
و حضرات و ایت و بخت قدس در شرح با عیانت فرمود که هر چه ادراک کنی او را هدایتی و در
شود اگر چه از ادراک فانی باشی و از نهایت ظهور و غنی باشد چنانکه ادراک الاله و انشکال
و استیضات است که محیط است آنجا و شریکیت و دعوت و با وجود این پسند و ادراک آنجا
از ادراک ضیاعانی و غنی و غنی ضیاعی که در ادراک آنجا هر یک که بود که ضیاع

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بیت

و بدینکه در طریق خلق هر چه مخلوق است و بساوی با خود فرموده اند که نمی باشد بگشتن که بناء هر چه بنا
رسد فرموده اند که مخلوق در این دنیا ظاهر را خلق می نماید با حق است آن مدونه شود آنرا در این
دیده در این انجمن بنیاد و قیام می دهد و اندر جهان به آیت حق می سازد می نماید و لا اله الا الله و محمد
بن ذکر ط اشاعت این مقام است و جعفر بن حنیف می فرماید در میان این طریق اخلاقی فرموده اند که
سرشته دولت ای را در کفایت و در هر کس که می بخشد یا بکند یا در ایم و عبادت که در هر حاله می باشد
چشم و در جانب ما را بخلقون می ترسند این را در با وجود چنین قوم و مستغرق و با قلب این
روز و بکره و دیده الطوفان و در روز دلهای این از هول می ترسند و در صفت آراسترا با نظر این می بیند
و لا یبصرون و بکره و دیده ها و از هر طرف می کشد و قابه می بیند که نامه ای از خدا می آید و می بیند که خدا خلق
بیمانی و این ترسند تا جزا دهد خداوند ایشان را بسبب آنکه در این عالم می آیند و بکره و دیده ها و از
آنها کرده اند و این می خورد و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
یعنی و از جزا می خورد و ایشان را عطا می کند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
و الله یزین و خداوند می دهد و دنیا می نشاند و هر که می خواهد بجز حساب بی حساب این دنیا
یعنی حساب نکند باز داده از آن دهد و عقیقه که بجز حساب آید و از این حکم و از آنکه بی حساب
حق و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
و الطعام فقر و امثال آن که در دنیا ماند سر نیست بقیه زمینی می خورد و از آن است که در دنیا
آفتاب و در نیمه زمینی می شود از آنکه در میان آن رختند و نظر این چون از این بخواج می رسد
الطمان نیل و از آنکه در دنیا می خورد و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
که در و تو هم آب کرده و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
عقاب شد از آنکه در دنیا می خورد و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
جسارت با مادر کرده ای بر و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
جسارت حساب یکی او را از حسابی دیگری بکند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
جسارت حساب یکی او را از حسابی دیگری بکند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
جسارت حساب یکی او را از حسابی دیگری بکند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند
جسارت حساب یکی او را از حسابی دیگری بکند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند و بکره و دیده ها و از آنها کرده اند

نویس

[illegible]

عجز من خلقه و در این ابدان میان آن و بزرگ من الشک و در میفرسد از این من جای آید
 از کوهها که در دست یمن از قطعه ها ابریزد که مشابه کوهها اند در غلظت من بزم از ترکی
 که کاین است و از مقبول بخود و هست تقدیر من چیزی که میفرستد از ترکی که در ابراست که ترکی که از
 اینجا آسمان است و از روده آسمان که هها است از ترکی که اینجا در زمین که هها است استند و
 از آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر سران آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر
 و بیضه و بان میبارد از آن میفرستد از فیض یک بر سر سران آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر
 که در شش بر آن ابریزد که با این که بر سر سران آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر
 ترو لیلی است بر کماله قلبه که در شش از آن میفرستد از فیض یک بر سر سران آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر
 الیل و النهار شب و روز و سایر فو و از آن میفرستد از فیض یک بر سر سران آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر
 و بسیار از احوال ایشان عبارت و بود و یا بنور و غلبت آن فیض یک بر سر سران آن ترکی که از آن میفرستد از فیض یک بر سر
 کیف و هارینه و لایق و اختیار است تا اولی از انبصار مرشدان ابر و بصیرت ما و الله خلق
 و خدای بیافریند کل و آیه هر چند که در فیض است و تا از آن که عاده او است یا از آن که
 محمود من نظم و او بر سبیل تطلیب بودیم بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در میان
 آورده از این عیس نقل میکند که حق سبحانه و تعالی آفرید و نظایر است بد و آنکه بداخت و آن گشت
 بعضی از آن تطلیب فرمود تا آنکه از این بیافریند پس خیر تطلیب کرد بد و آن از آن که مخلوق
 ساخت بر تطلیب نمود مثلا یا بخاک و آن از آن که می و سایر حیوانات را خلق کرد و اما آنست که من
 بر آن فیض کاندن میشتی هست این میسر و علی بطنه بر شک خود حفر مار و ماهی و سایر حوام
 و منعم من یشتی و از ایشان است که مشی میکند و جگر برود و یا خون آدمی و منعم من یشتی
 و از ایشان است که مشی میکند و علی ایچ بر جدار پای خود و منعم تقدیم آنرا که در قدح الطل است
 و آن مشی با شری است مشی بر آنکه بد و پای رود آنکه جهل قائم دارد و آن حیوانات از آنکه
 زیاده اند جدار پای و در اعصاب او بر قوا اربع بشر نیست یخلق الله می آفریند خدای عالم است
 هر چه می آید از این ذکر کرد و ناچار بود از این با مخلوق صوره و اعضا و هیات و مرکبات و قوا
 افعال با وجود اتحاد عنصر و ملک حدیقه فرموده است او را قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد

نوشته درون کاغذ

کند که حکم او را است و گفتند بر و در آنجا است (و اما) درستی که خدا را علی بن ابی طالب را فرمود و در
 قیامت تو امانت بسپرد و خواهد بفرماید که از آنجا بخدای که فرودست ایم ایان میباید که اینها
 روشن کرده و فرماید و آنکه بخدای که فرودست است و هر که خواهد بسبب آنکه بماند از آنجا
 مستقیم برای رشت و درست که هر یک است آورده اند که بدان بشر متعلق و بخدای که خصوصیت افاد
 بخود و گفت بیا تا حکم بحکم میفرماید و صلی الله علیه و آله و سلم و منافق گفت مرا که بپس از این میگویم
 سخن بسیار آیه فرستاد که و ای محمد و ای پیغمبر خدا و ای که از آنجا است که در آنجا و بالمشهور و بفرستاد
 و اما حکم و فرمان بر وی کرد و هر دو آیه توحیدی بسوی یکدیگر رساند و فرمود که ای ایان و ای انعام
 این قول حکم من بعد از آنکه بر شما ایمان و اطاعت و متابعت و استقامت از کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 با تائید بر ایمان و کوفت میان مرتضی علی رضی الله عنه و موسی بن ولایتی که حاضر بود در آن و تعیینی جدا گانه
 علی رضی الله عنه خاست که او را فرمود و رسول برده میفرستد و گفت او را که تو را و تو را که تو را و تو را
 حق تعالی آیه فرستاد که از آنجا بایمان و فرمان برداری میکند و از حکم خود و سید مرتضی بخدای
 می نماند و از آنجا و چون خوانند عنوان الحاق بیکدیگر بخدای و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی
 پیغمبر راستی بپسند میان ایشان از آنوقت آنکه کرد و می بینم از آنجا که بشارت با پیغمبر
 مقرر بود از آنجا که گفتند که آنکه علیه نبی و و ای آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه و آنکه
 ایشان بود یا قول الله بیا بیا بسوی پیغمبر مقتضای فرمان برداری و ایان و ایان و ایان و ایان و ایان و ایان و ایان
 ایشان حکم و اقامه خواهد شد فرمان برده اند و اگر معلوم کنند که حکم ایشان خواهد بود سر بانه و بپسند
 آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه
 پیغمبر و آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه
 کند خدای در آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه و بپسند آنکه
 پیغمبر محل محبت باشد یا خدا و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی
 بر خصم یا بر خصم های خود یا با او استماع این حکم خدای و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی
 کتاب که در آنجا افاد خواهد خواند و خواند و خواند و خواند و خواند و خواند و خواند و خواند و خواند و خواند
 منعم تا آنکه در میان ایشان بوقت عصا صحت آن یقین آنکه گوید و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی و سید مرتضی

او

حکومت
ملک شاه ایران

[illegible]

[illegible]

اندر

با و کلاه و خاوه ز تانست و گویند مرد خانه بندگانش و جز خانه اولاد و عید و ضار صاحب بیت و اهل
 طعام شرط است او صدق بقیتم یا خاگاه دوستان خود در این خانه ضایع و دست باید و حقیقت است
 که اگر دوست حقیقی بود اینسا او این بفرماید فتح من صلی الله علیه و آله بر خانه و وسیعی آمد و حاضر
 نبود کیست او از جاریه طلبید و دویم بر داشت و باغ بگذرد که از داد چون خواج بخانه رسید و بعد
 واقع از جاریه شنید بشارت داد آن انسا را که گوید که از آن آید کرد و فراغت و رفاهشان آورده و قنصل
 شنبی گفت بخانه و نه بود که بود آسوده و صانع با اهل زلف و خیم خوشی و جهان گفت میان و میان
 و بشارت آن انسا را که در حق از الهی آورده که چون کسی باز خود را گوید اعطای من ماکر و او را
 گوید کم ترید و دوستی با منست باید که خود را در میان آید و او را استغنا چند و چون بگذرد
 به دوست جای که محبت از مال و فایده و دیرینه اند و با این بجان و ضایع تمام بکنند
 آخر کسی مال حیاتی جز آنست بسیار بود و جهد بیاید که ناگسی خود را با دخی حقیق آشنا کنند
 شرطت بعد یافتی یا آشنا که بجز او بهود محبت و فاکتور و بر قول اول که سبب نزول آیت شرف
 صحابه بود از موانع اهل علی با عجز بیاید که نیست یعنی نیست در موانع با هر یکی از آنها حری
 آورده اند که در شان بی نیست بن عمر از کانه که تنها طعام خوردن احرام داشتند و از بیع ناشاء
 خان بخانه طلب میمان که در دای و برین گفتیم انست بکشد شفی و سهمان از رسید انسا بجزیره و بزار
 یا بعد با بیع از انسا که مشقت بر او بود خود بخانه ببر یا همان طعام غنی و دخی یا در بیان حال جسمی
 از اجتماع بر طعام بر هدی نموده این آیه آمده که لیسر علی حاج نیست بر شما که ای آن ناگو انسخیه
 طعام را جمیعاً با تم جمع شده او اشتد تا با پار کند و فاذا دخلتم بعد جهود و ایتد یونما خاها که
 مذکور شد یا بخانه خود یا بیوت خالیه یا صاحبان فدا علی انفسهم بسلام گویند بر جمع
 دنیا خود المومن کفر و است و در شما خاها و راهایی خود و صاحبان بسلام گویند و گفته اند
 یا صبور خالی بود گویند السلام علینا من براء و عی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر بسلام باید که در عینه
 سلام کرد و خود عز و آفت ثابت و مشرع از اندر یک بخدای بنا کنند بسیار خیر و بار بزرگ طبعه آنکه
 که نفس مستم بران خوش شود و گذارد همچنان که میان سلام فرمود بیانی که بیان میکند خدای که اوای
 بر شما این خای حکمت خود که تعقیب و شایند که توکل کنید و راه و حق و صواب را در یابید

[illegible]

بیاوردن محالست میگوید و اعراض می نماید عن آخره از فرمان خدای آن نصیبهم ان ان کم
 پس بدیشان و دست که آن مایشی از حق که گمراهیست یا محنتی که نفس و مال و ولد و مالک طاعت
 جبار یا هر غفلت بر دل یار و رفیق جند قدس فرمود که سختی دل و عتبات نداشتن او از معرفت الهی
 او نصیبهم یا پسد ایشانرا عذاب الیم عذابی و دمان و آخره الا ان الله بدین بصیرتی که خدا
 برات مافی الکونین معافی کند بر اینها و اسماها و منتهایست یغرم بلکه او بیند و مالک است
 زیرا که خالق هم اوست قلیطع ابره سنی که میداند ما انتم علیه انتم شای حکمی بداند ان معافه و محالست
 و نفاق و خلاص و معصیت و غیره بر جبر و میداند روزی که بماند که ایزد شوند منافقان که یسوی
 حرام او نصیبهم پس بعد ایشانرا عذاب الیم که الله از علوای و دوران ملکات کند و آنکه بکار مشی
 هم چند عالم و انست و هم چند روح و هم قلیطع انکم که میافرید و عافان چون نشاند و عافان پیدا
~~تبارک و تعالی که از این عالم و انست و هم چند روح و هم قلیطع انکم که میافرید و عافان چون نشاند و عافان پیدا~~
 تبارک صاحب کشف الایمان معانی که مفسر ان مراد است که گفته اند بهر اختیار فرموده اوله انکم و کت
 ان و ست و این اشارت به عالم سازی و بنده و قزاقی حقت و قوم انکم و کت و این میان صفت
 سرمدی و ست ان عرب از بی و ابیدی اوست سیم انکم دایم کت است و این عبارت از دوام دانه اوست لم یول
 و لان الله انی انکم کزل الفرقان فرودست و قزاق که جدا کند است میان حق و باطل و حلال و حرام علی بند
 لیکن انک لیسالی بر بند و خود که بجهل است صلی الله علیه و هم ناباشد بند او مراد میاند و بیاند نایز و بیم کنند
 ان عذاب الهی باشد و قرآن اهل هر قری را در هر زمان ترسانند از هر جهات محظوظی باقی اند که انکم که مرده
 ملک الشیطان و الارواح مایشی اسماها و زمینها و بی سفر است با فریدن آنها پس او را بد نظر فدان
 و کم یخند و نه و کت خدای و لا از نرندی بنایم نعم حی و نصاری است و کم یکن که در حق مروت و ان
 فی الکونین انبانی و باد شایع جنبه نوی و و ششم که بدین اوست باو شایع بی فتنه و کلام تمام
 توانی و دیا شری که با او مقاومت تو اند که و خلقی که شری و میارند و بعضی حلال از سراد محض و بعضی
 مختلفه و اشغال شوعه نقد است پس از انکه و انخری نقدی که الله کرد بی این او را معیاس ساخت و بی
 خصایص و افعالی که ان و بنحی است یا ندریکه بقای او را تا و قر معلوم و انخذ و او را که فتنه که در حق
 بجز خدای آمیزه که الله که بخشنود خدا مان که میافریند شایع را و قاصد نباشد و خلق هم چون

و هم میخاستند و میخواستند که ایشان را بفریاد شده اند و هر غلوی که میخواستند در وجود و خفا و در خفا
خدا را نشان بدهند و ایشان را نشان میفرمودند و بر هر وجهی که میخواستند میفرمودند
سزای پرستش باشند و ای یکی که با وجود خدا قسم میفرمودند و میفرمودند که ما را از این فرستاد
خدا را و از این فرستاد و میفرمودند و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
داشت و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
و ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
عجیب و معجزه داشت و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
علیه و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
سابقه بر میخواستند و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
به ستم و دروغ میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
خدا را و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
آنکه میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
فرستاده است قرآن را که میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
بدان دلیل که این کلام مشتمل بر اخبار معیانی است و علم عیب خاصه حق تعالی است و میفرمودند که ما را از این فرستاد
از انبیا و اولاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
فرستاده است قرآن را که میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
کشته و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
بر بیل میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد
و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد و میفرمودند که ما را از این فرستاد

جن جنس

حال حاضر که این باشد ایشان بسبب و در بی معرفت محسوسات از حال حضرت غافل شده اند
که توفیق حاصل از ایشان با او در جسمانی باشند و دانستند که بنوعی در بشریت نیست بلکه متضمن
است تمام و تجلی از کسب آفاده و استفاده است حصول بیوند و پیوسته ای با او و نیز عین
انرژی که در جبر جنس الهی میفرماید گفتند باینکه او را که بودی و اگر که نیست که آنرا که
حرا و توفیق نداده که باینکه بی او فرشته نگردد و با او باشد و بی او نیستیم کند و با او باشد
و از آن آفریننده ای که او آفریده شود و بدو که از آن آسان نماید و مستطیع گشته از توفیق و در
تحلیل معاشرت می شود و او شکر که با او باشد و در جنت که با او می باشد و آن که بخود دارم
و حاصل آن که از معاشرت او می شود و قال الله تعالی و لکن ظالمین وضع ظمیرهم و موضع علم
که باینکه از ایشان است و بیست و نه در این سخن که مؤمنان از گفتند آن توفیق بی روی نیست و عینا
الو بخل مستحق است هر چه می خواهد و می گوید و می شنود و می بیند که او را می بیند و می شنود و می بیند
و در تقصیر ما و دیگر معنی بهر صاحب بعد از این متابعت می آید و می بیند که تمام عین می بیند
آنچه در اندر او می بیند علی او السلام و بدید و بعین تمام و بیستی که معانی آن حکیم می بیند و می بیند
که از ایشان بی تو می شود و این گفتند معنی از اخوت و بسبب که در آن معنی و در وصف توفیق
و عین علیه نبیند و در ضلالت می گمراه شدند از طریق که می رسد به معرفت انبیا و عین ایشان
از ماسوی فلان گفتند طبعی بسبب که بر فانی می باشد و می آید در این محبت و بهمان راه می رود
باینکه از آنکه در کائنات انفس که بعضی منسل ایشان که اگر خداوند بشارت می دهد و بخشد و کند و آید
و نیم خجسته می آید که بجهت آنکه می بیند و بوستانی که ایشان می بیند و آن باشد بجهت تفریق و بوسطه
که می رود و در این بجهت آنکه از ایشان می بیند و در جویها و می بیند و در حد و آن بوسطه و تفریق و تفریق
عالی و در این بجهت آنکه از ایشان می بیند و در حد و آن بوسطه و تفریق و تفریق
و صلوات علیهم و در این بجهت آنکه از ایشان می بیند و در حد و آن بوسطه و تفریق و تفریق
از این بجهت آنکه از ایشان می بیند و در حد و آن بوسطه و تفریق و تفریق
و می بیند که از ایشان می بیند و در حد و آن بوسطه و تفریق و تفریق
و صلوات علیهم و در این بجهت آنکه از ایشان می بیند و در حد و آن بوسطه و تفریق و تفریق

[illegible]

بدخله بان گشت هست به هم خدای لهم مرتقیان از آن جهت جزا و پاداش را عااا ایشان و می
و باد کشتی که در موج دانا نماند و آخرت لهم و فیها حریثات و در بهشت ما ایشان و آنکه خواهند
از بهشت بهشت فراخ استحقاق ایشان که ضعیف و مؤمنان را با آن ذوی ایشان از مرتبه کمال
نفسی خواهد بود و یک مرادی که مناسب جلا خواهد جویند بایند خردی و در حالتی که باو یک
در بهشت گانه هست و دخول و دخول و ایشان و در جهت حق بود که کار و غذا و
سستی را خواسته شد و یز سر او را آنکه از خدای در خواهد یا مؤمنان در خواسته اند که
و آنما او در قنای ملائکه برای ایشان و خواست کنند که ربنا و ادخلهم جنة عدن ذالقیوم
و هم میختر هم و یاد کرد و بر آنکه حشر کنیم و حشر میانی اندین خدای حشر کند مشرک و ما یبغی
و از آنکه که می پرسند میت درین الله بخیر ضای عامست هم معبود از آن ذوی العقول و عقول
و گفته اند مراد از نام اند که خدای ایشان را بپسند آمد و مخاطب سید و فیقول بسم الله الرحمن الرحیم
ایا انا احلکم کما کریدید و او یک هم که بندگان را این کرده ام هم یا ایشان اصطلحتم
که در این صلی السیل کم کردند و با صلائی در نظر هیچ و اعراض اند و در نصیح قالوا
گویند بمان شبان باکی تو و ما را باکی باد بدینم و غزه می دانیم از شرک و شمشاد گانه بدینم که نیست
و اندر و و با باشد آن نیت که هر کیم که با برسد من و هر یک جز و نیز تر است در غلص
سخن آنکه آنها که جهاد و قراست دارند و ما بر سر دست برسد ما که بپسندیم ایشان را حق اولی در میان
و آنکه مستقیم و لیکن تو ایشان را بخورد و اگر که اندی و با هر هم و بدان ایشان را با مال و اولاد و عمر
دارند و عین بدن و سایر نعمها حق کسی است که تا فراتر که انداخته اند ایشان را و آن
بپسند و و کافر بودند در حکم از آن حق ما و اگر وی هوا کشد و یا بیه کشته پس حضرت عز و شرف
ایشان را عااا لب ساخته گوید فقد حکم کرد که پس بدین می که تکلیف کردند خدایان شما را اما حق
با این می کند که ایشان شرک خدا داد و ایشان را از شرک می نه و دانسته قاسم پس ایشان را
معبود از شما هر که از این عذاب از شر و کفر و یاری کردند شما را بجان و حضرت با این خدای
شما که مشرک گاید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردند و یکدیگر را یاری دادند و از عقوبت مرا عایدند
و من یظلم و کرستم که بفرستد آیه و میختر از شما ای مکلان نذوقه حبش ایم و اندازد و این

میرزا

مرکز این احوال است که می خواهد یافت و قصد کنیم ای ماعلا بسوی آنکه گردن کافران من جلا
آنکه در اینجا در صورتی که ناید جو فصل هم و مهان درگاه و اطعام که سنگان و اکرام و تیمار و راه بی
خللان و اشالی آنکه می دانیم آن حال اعیان و منقح مانند هار بر آکنده در هوا با غلبه تهر
یا خاکسب میا بر داده بین جسطاسیم و طهار ایشا تا ز یک شرط در قبول این اعمال امانت و
نموده اشیان لطیفه عباد و این طریقی که در این قیامت خیز مستحق بعضی از این
فران که بر مسکن ایشان و آخر به از شانند کافران است که در دینی و اشند و احسن
و یکی تر است از جفت مکان استراحت مراد از قبیل استراحت است زیرا که در جفت خواب نباشد
و قیوم و یار کن و در هیچ را که در این شفق السماء بشکافد آسما خا با لغایم بسبب این سغید که
بالای هفت طبقه آسمان است و غلطه او باید عو سمن لغت و کرات تر است از هر آسما خا حو
آمرقه او با قدرت نگاه داشته و در قیامت او را بر آسما خا آنکند و هر آسمان که مید از آسما
شکفته کرد و در آن آسمان که فرو فرستاده شود و فرشته که در آنجا می نریزید و فرستاده می تا
رویی نمایی بر فرشته علی کند و در موضع آورده که طایفه هفت صف بکره عالم و آیند و گویند یا معنی
عذات یعنی آسمان بشکافد از غام و در شوق تا غام فرو دیکد و این آن غام است که حق بخواهد فرود
فی ظلم من الغام و در حق المعانی آورده که این غما نیست بلکه ظلمه است پس بد و در قیامه الملک بادشاه
یون میزند و در آن ملک است که از حقین هر خدا را می بخشاید ما چه مد عیان زبان و عوید
از مالک و در بسند باشند و گمان یوما و باشد آن بعد از آنکه فریاد و زاری بر کافران عیب و اشک
از شدت احوال و قیوم و یار کن و روزی که از فرط حسرت بعضی الظالم یعنی این ظالم عمل بد کرد
بر دستها خود یون بداند میگرد دست چنانچه محسوس از حدیث عمراد جنت ظالم است و گفته اند
عقوب بن ابی معیط از سفری بیان آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار رسیدن باران اصلی است
طلبید و در آخر فرمود که کلمه شهادت بخوان طعام بخورم عقوبت بر شما باد و این سخن را
بر خلعت با عقوبه دوستی داشت میدید به نزد وی آمد و گفت مکران دین بر کشته که شخص حمله
می الله علیه و آله می شنوی و کلمه میکی می گفت فی ماعلا و شتم که مهان طعام من تا خورد و میرو
ای گفت از آن احوال منم ما این دهن و روئی و یک نه از آن عقیقه نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم

بسته
نمایند

[illegible]

[illegible]

خدا را با این عذاب و دنا که و عذاب او را که کرد و ایندم قوم عاصی بکذب بود و علیه السلام و خود و گروه
 تر و انکذیب عیالم علیه السلام و انکذاب الرطیر و اصحاب برتر و بر نام جاهلیت یا انکذاب
 یا انکذاب که صاحب یا سیب یعنی حبیب خلیل را و در یک کشتند یا چشمت عذبتی بود و انان
 بنی اسد یا انکذاب و صفت که در سویم بر و چ میگویند و خواهد شد و گفته فرقی بود بین فلان از
 و انیت یعنی اصحاب برتر و جمعی از قبایلی بود و در پیجری بدیشا آن معبود او را کشتند و
 در بعضی تفاسیر رحمت که بعد از قتل گوشت او بخورند و عذاب بدیشان رسید یا جبروت سبحان
 بود که شعری علیه السلام بدیشان آمد و کذب و بی خودی که از کاه از جاده و راه افتاد و در ایشان
 با هزاران مواشی برین فرورفتند یا قوی بودند که شجره صوب داشتند و از ایشان درخت نام نهادند
 برستید و پیغمبری از نسل خود را به معصوب بدیشان مبعوث شد و او را کذب نهاد و بکشتند
 و در جاهلی انگیزند بر سید ابراهیم و سید ابراهیم و صابری رحمت آمد و با سیب یا انکذاب
 معطل بودند چنانچه قصه ایشان از کشت و انکذاب است که اصحاب خطه این صفتی اند علی بن ابی طالب
 و جوف کذب نبی خه که در حق جهاد ایشان از عتلا که بریزیدان کرد که اجنبی او هم الوان
 ملون بود و بهجت طول عتق او را عتق گفتند و بر کوهی او را رخ یا انکذاب گفتند و مقام داشت مبارک
 که در آن مواشی خود ایشان را در دودی و مرغی بردی و بدی حاجت او را مغرب لقب کرده بودند
 یعنی خر و بز و و باید که گفتند و در نهایت و حتریک نزدیک رسید و بلوغ از میان برود و ایشان شکایت
 پیش پیغمبر آوردند و در آنکه اگر شر او مکل کرد یا انکذاب پیغمبر دعا فرمود که خدا این مرغ را بکشد و کشت
 او برید و کرد آن دعا پیغمبر بغیر ابراهیم رسید و آن مرغ غایب شد و دیگران و خدیجه و زکریا و یونس و
 و جز نام از و شای غانه و پیغمبرها نایاب بدو شد و نزد کمال است منسوب شد و او و در و شد
 و زهره و نام ماند جو عتقا و کیمیا و صاحب لحد از بی نشانی عشق برین چشم نشاند میدهند
 عشق که در و فاکون و در آن فریاد نیست عتقا و مرغی که شام بدید نیست القصص این قدم بود از انکذاب
 عتقا و مرغ و عتقا از و ده خفله را شهید کردند و خدا را فرمود که اصحاب برتر احلا که نام و مرغ
 و احلا مرغی که بودی برین ذلک میاف این بداد عاده بود و او را در سر کشتی و فرغای بسیار به جز خدا
 کیست ایشان از نه و کل و هر یک از این اقسام خدا که انکذاب نامیم برای ایشان از مثلها این میان کردم

رخ بر حوالی جاه
 صحیفه بانی و سقی

قصد و پیشانی را با اسناد و بیم کردیم اینست که از جهت کرم بخت که بفرستاده میگردانید و چون
 و از آنکه اصرار کردند عذاب و مشاییم و کلمه هم را بر ما نازل نیست که میبایست کرد و ولد افکار
 آمدند بر نگذاشتند و پیشانی از غریبه ای که از جهت بران دعوی به بارید شد و هر مظهر السوء به باران
 بدین سبب که آن رسید بر اهل آن گفته قریش ای دیار میگذشتند آنرا بگویند ایان بود که هر چند
 کرد و نخواهد دانست بدین ها و آنکه از عذاب عورت که تنگداری بکافران است که نگویدند بکافران
 بر وی گفت ای مردم چون امید بخدا دارند نفس را مرا بختی تا این محشر را نماند و از آنرا و کجاست
 می بیند تر آن بخند و گفت و فراموش کرد که هر چه بود و میفرستد کسی با او استعدا کند و از روی
 تنگداری بگویند آنکه از آن ایان که گشت است او ایستاد و میفرستد آنرا و فرستاد و میفرستد
 آن کافران یک بود که او به سخن دل فریب و بیچاره چون در دعوی و اظهار دلایل بر مدعی خود
 لیصلنا که مرا کنند و مان دارد اما عن ایضا از بر دست خدیوان که آن صوابا کرده آن بوی و نور که
 عذابا بر عبادت اینها حضرت عزت و جلال ایشان فرموده است و میگوید و در بیان آنکه
 حجت بر تو است که از عذاب آفتاب بگریز و از آیه که از اهل ایمان و انبیا تا من از سوی آن گشت که بر
 نهاله سبیل بخوبی بر ضلالت اهل آنست و در ماله که مشرکان سنگی با کلوخ یا جوی را که می بیند
 چون دستهای نیو تر یا کلوخ و جوی را بر سر دیدند و یک معبود خود را که در میان بر سرش بر داشتند و گفتند
 این خدای ما است و معبود خود را که آیت یا بدی من آنکه کسی که فراموش آنکه خدای خود را
 خود را خدای خود نیز آنرا میفرمودی پرستند تقدیم معبود تا بی همه کفر اعتناست بر آنجا
 تا و ملاقات خود که هر که بغیر خدای پیروی است در راه و بدو ماند و او را برستند و بر حقیقت هوای
 حق را بر برستند زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدای خدا رد و میدهند و بی قدس در هر حال
 آورده که چون آدم صبی را با خود اعتناستند ابلیس و بی با یکدیگر پیوسته و در همانکه از اعتنا آنان
 با یکدیگر آدمی و حق کفر آن و صفت اینان با هر هوا متولدند و بر مددی طبیعت انجوشش از
 اربعه قربت یافت جمله او صاف ذمه که با نسی مار و ج و رونق از این است از هوا و می
 و سم و عادات هر دو و مذاهب و ادیان مختلفه هم از تاثیر او ظاهر میشود و در
 ضرایب که غیر از این است که هر چه بود و میفرستد آنرا و تا آنکه نماند

میں نے

أضواء

[illegible]

[illegible]

16

وحقیر الیهاست و گردانید و منیر شود برای بر خاستن و در طلب سعیت برانگیزد و گفتند اندویش
 ایشان را و دست و پا بر نیکنه شد و در آن باشد اما خود را مایل اند اما چون بعد از مرگ و حکم بقیان
 عظیم علیه السلام مذکور است که کما استمحقق قط که کان توبت و تشر و قیامی است که الیها است و او است
 که در غیرش را و در اینها مشافعت و در میان بنی یثی حجه مشران زول حجت او که با اینست یعنی
 و در اینها ایشان را با دلائل میگردید و حقوق و طهر و اوده آن و آنرا و غرض فرستادیم من السلام
 انما بریا آسمان ما و خلقی ای پاک کننده یعنی به آواز کهیم با آن بگردد و مشافعت هر دو با این
 بر وضو که در خشک صالی بود و ما میخیزد که در زمان خشک و او در کشته و نصرت و با این
 آن آیه را خلاصه از انهم آفریدم انما ما و یا یا یا یا و انما یثی و مشافعت او مردمان و از اهل
 او ای چه از باب قری و مدای (انما یثی و مشافعت) که بدان آتش ایدت آب با آن مستغنی اند
 و در صفاء و بدست که کردیم ما با اینها و مشافعت میان مردمان در باران و مشافعت و در صفاء
 بصفتها متفاوت بعضی بر آن که قطره و برخی بر آن که آتش که در سخن ابر و یا ایها و قرآن که در آن
 با یاد کند قدرت ما و تفکر کنند و ما در تحت و شکر از جای آن که فای آن که انما یثی و مشافعت
 است از مردمان و در آن که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 بر ای انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 نوبت ما بر آن که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 فرزان بر کافران که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 مشافعت یا این که طاعت ایشان را جهاد است که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 الذی و او است انما یثی که جهاد است که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 هر ساحتی که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 و یک مشافعت یا این که طاعت ایشان را جهاد است که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 و ما نوزادیم که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 و در باب که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که
 و در آن که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که انما یثی و مشافعت که در آن که

هیچ یک از اینها را ندانم که کون یا حق المومنه و حیات او را بدین شرح بیانیت المومنه است
 و هو الذی خلق و اویت انش که با هر یک است الماء بشر از او که اعلمه انشاء و غیر آن طاعت او را
 از این تعبیر که و لذی ویت از او تا خلق کرد آدمی را بدین معنی که بشر که از او است و صفات
 اند او را و در مومنه این از او و قسم کرده که نیست کتب که بیاورد و در وجه آنکه حاکم او
 احراز باشد و کان در بخت و عمت بر و در کاسه تو بگذرد تا با بر تو رفت بدین و بخت و عمت و عمت
 و می پرسند مشرکان نبوت ویت الله جبر و تدبیر ما لا یستطیع انشاء این امر انعم بر ما و جودش
 و کفر او را نیز هم و بیایان خدا که او را میسرند مراد باشد یا هر چه بودی که باشد و در حق او
 انکه فرموده است و علی سید بر ما فرماید بر و در کاسه خود خطی ام نیست شیطان او و انکه استغفار
 و در سنن ایدم ترا که خلق از او بشیر مکر زده و دهده مومنه است و عمت او و غیر و میم کشته کافر
 به عتبت نامشاهی قل انما انش که بنویسند او هم شامل علیه بر طبع مالت من اجبر به هر فردی او
 من شانه که ایان کسی که خواهد آمد یخیزد الله فرما کرد الی ربی و سویی صا و قرب بر و در
 شود سب از راهی یعنی دایان و طاعتی و مانت زیرا که مراد از خدا الله اجبر یا مقرر است و مانت
 که هر چه می باشد و و صلی و اوده او توان خواهد بود و من کل کن و استیفاء اجرا از حق عاقله الذی
 بران شده که هر که که میگوید که من کل بر نه که کافا بیکر عتبت ایشان ضایع و بی هر مان و در حق
 و بیای که یاد کن خدا را از صفاته نقصان و محالیتی که شاکرینند و باشی و با و صا و کمال و سب و در
 و پسند است خدای بد تو بعباده و شکاهان پوشیده و اشکایند کان خود خدای دانه مطلع
 بر افعال الذی انما و ندی که بتوانانی به غیر خلق السموات و الارض یا مزیدها آنها و میباید و
 بیبهره و آنچه در میان ایشان است از ارکان و موالید فی مشبه آیات و در عقول شش شیار و در
 از ایاام و بی نه استغفار بیست و بی شد امر او علی الرحمن بر سرش مجید که بر در ترین عجله قاری است
 از حق او است بر آنکه عفت از حق و سالی به سیم بر سران ذات و صفات او خفا و انانی را با سوال
 کند از خلق و استغفار کسی که دانایان و دان و اذ اقبال و چون گفته شد که استیفاء و امر مشرکان که بچند
 گفتند للرحمن مر خدای جسته و اقال و ما انش که گویند کتبت من بعد استیفاء که مدی او را می
 شناسیم که کانون قریش اسم من بر خدای اطاعت میگردانند بر چون بسجود که با او گفته گفتن

بیت از مومنه

و مومنه

و توکل

سوره

حاکم خدا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

که در لیل محبت و عبادت بنویسند یا باشند انا معکم به و فی که ما را شایسته است که بنویسند
آن چنینی که میانه نهادن و عبادت را در میان هر چه شما و ایشان کردید و بر ما پوشید نیست
فرعون بر سیاه بود فرعون فقط است که بنویسند انا معکم به و فی که ما را شایسته است که بنویسند
اما یاقوم انا کرم الله وجهه انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
از یسئرون بدانند اما ما را بدین شام روز که مسکن آباء ایشان بود و به یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
بفرماند که علام با ما باشد بر ما که فرعون آمد و بعد از آن یکسال از اوقات فرعون میسر
و چون او بدین شناخت بر سهیل ایشان قال گفت ای موسی المرسل که در برابر تو ایستاده
در میان خویش و لیل او در حال آنکه طفل بودی نزد پدر و ثاوت و لکنت و در آن روزی فیساده
سان را من عزم کردیم که از آن روز چه یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
تعلک الله فعلت کردی که کردی یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
آنکه درین وقت ناسپاسا فی مریمت که قصد قتلی از خاص من کردی قال فلهذا انما کنتم
موسی علیه السلام که کردیم آن کردی و انا من الصالحین و من به و ام این خانه را از یسئرون فی الابرار
که بهشت نه و من آنکه کشیده کرد و قدره منکم پس یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
نکشد و بدین رقم قریب بی یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
و جمعی و کردیم از یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار انما یسئرون فی الابرار
و لکن نه و آن نصرت که میخواستی بدست می یابی با آن زمان آن عهد است که بنده کوفتی بی اسیران کردند این
یعقوب را و هرگز ندید برده اش و گفته اند این عمره الله علیه و آله و سلم نظیر کلام انکم ایا نقر که بدانند
می یابی است که بی اسیران را به بندگی کوفتی یعنی و اگر ایشان قصد می کردی ما را و در یابی افکند
و قوم من مرا از پیش میگرداند و عهده ای تو می نمودم و چون فرعون شنید و بد که موسی گفته انا رسول الله
اسلوی سخن را بگوشید و آن روی ایشان قال فرعون گفت فرعون و ما رب العالمین چیست برده
با ایشان و چه پنداشت سوال از ما میگرداند و الا گفت موسی و جمیع اورب السعرات و الهام بر اوست و از
اسما و بی و ما بیدها و آنچه میان ایشان است آنکه هر که هستید شما موقی بی که ما را در تحقیق
صفات حق موسی علیه السلام اعراض فرمود از جواب ما بهجت و تعریف کردی بر ما بظاهری و لایل محبت

بجمله

کانه و لایل

一

جادی

[illegible]

خاوندت سلاح و انیم و ... کلام را هم هر بد بفرست است بلکه قوم موسی مسلح و تمام طاعت
و به علم عرب و انا اند تا از جا هر یمن و با او دیدم فرعون را از این و اعیه خروج ایشان بدید
او دیدم تا برود آمدند من حیاته از بوستانها و میوه و از چشم سارها و گنبد و از کجای
و لغز و مقام کردم و آن نزد لها که خدایت مجنی کردم با ایشان و او را شاور و براه او دیدم با خود
و کینه و جابجا ایشان بنی اسرائیل هر فردان یقود سار خوی است بنی اسرائیل بعد از هلاک
فرعونیان بطراند هم املاک قطا با محیط تصرف آورده اند و امم است که زمانه دولت او دو
صفیه السلام بن ملک مصر اسیر یافته متصرف جهان قبطی است شد از قصه فرعون شمس علیه السلام
بر مقدمه لشکر مردان کرد و شمس در هزار بر میمنه تعین فرمود و شمس در هزار بر میسر نام نه نهاد
و شمس در هزار بر ساقه لشکر مقرب کرد و خود با خلق بمشال و اول و قران گرفت و لشکر
کمی لشکر بر با غرق چشم شده و در سوختن و با نام آفرین و جوشید و لبر از برکن خود و برین بعد و بخا
مردم سر نهانند تا بقدری که لبان را دیدند بنی اسرائیل ما شمر قبیله که کلدان بحق مشرق و لشکر
بنی اسرائیل بدان صوبه رفته بودند با و اندک کاف و وقت شرفی آفتاب بر جهان طلوع آفتاب
به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمانه لشکر موسی علیه السلام بنک بد با عظم رسیدند بی مره
و به بنی اسرائیل و ند که ناگاه از فرعونیان دیدند فلان آنجا که بنی اسرائیل که دیدند هر دو گروه
یکدیگر را آلتا با موسی گفت یا ان موسی یا قلعه کوه هارانه ما و یافته شد که بنی اسرائیل فرعون ما
در خواهند رفت و بدست ایشان گرفتار خواهم شد قال گفت موسی علیه السلام کلاه خیم است
ایشان شایه و میباشند از معنی بدستی که با عیست بسیار و بد کاری و بی پروا دگر من مستعد
زود راه نماید را درین حیرت و طریقه انجامت دیدند محققان گفته اند که موسی علیه السلام و کلام خود
محبت مقدم داشت که ان موسی بنی و حضرت یغمر صاحبی الله علیه السلام و کلام خود او الله تعالی
معیت تا بعد فرمود تا ضایع عرفا و دش که کلام از خود بحق کبریت و این مقام مرید است
و بتبع این حق بخیر نظر کرد و این به مراد است مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گویند جهان
نشد این یکی را سوی او و روی او است و آن دیگر را و با خود و با او است آورده اند
که خود را لشکر فرعون ندید که بنی اسرائیل رسیدند هر حجه حجاج از بخا و بیانی و میباشند آمدند

جانشین یکدیگر اندیدند فرعون قوم خود را گفت فرماید آفتاب از طاعان یا تبعا ان میان بر میخیزد و ما بر سر
 ایشان قیامی روم کنیم مخلص ایشان بستر است و یا از پیش و لشکر از عقب ایشان را خواهند گرفت
 است که او روی که هر دو بر یکدیگر نمایان است اسرائیل را اضطراب بر میآید ندانند که موسی علیه السلام
 نازلید و موسی رسید که ما را به حکم تو کردم اول بکنیت بخوان و برو حکم فرمائی بنامم فرمود و او بنام
 بر موسی کردیم ای موسی این اضرب انکه برین عصا که البحر بعصای خود در پای قلمم
 موسی علیه السلام بر لب دریا آمد عصاره میزد و گفت یا ایها الدمار ما را ده فافلقا بر شش گفت
 دریا و دریا و دانه سه پدید آمد فکان بر روی کل فرقی هر یک جدا شد از هم کالو و العریض
 همچو کوی بزرگ و فی الحقیقه ای بر یکدیگر میآوردند و جدا و خشک شد و هر سبط از ما جدا شد
 و از آنجا و جمع کردیم فرما از خیر آنجا و دیگر آنجا که قوم فرعون بودند بعد از هر سبط جدا قلمم کردیم
 بر حوالی فرعون بگذرد و یا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفها قوم را خربت دهد
 گفت ای قوم چون می بیند که دریا از هیت من شکافته شده همانان بطریق مشاهیر باو میگویند
 که تو خود میدانی که این صودت بدعا موسی واقع است زینهار بدیاد نیایی که عاقلان
 شوی فرعون خواست که عیان را تا بد جوی میل علیه السلام بر ما دیان نشود و خود را پیش
 فرعون بدیاد افکند و فرعون بنی اسرائیل شکستند و سوار بود ایضا بوی ما دیان شدند و عاقلان
 ندانند که فرعون بر و ده برده روی بدیاد اتحاد و لشکر با هر فرج از راجی بدیاد اتحاد
 و میبایست علیه السلام بر عقب آن لشکر می آمد و ایشان را می راند تا تمام لشکر بدیاد آمدند
 و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود برگشت و یکبار آنجا جمع میوست و مجموع فرعونان
 غرق شدند و بنی اسرائیل اسرا شدند و برگردانده بر کاه و یا فرار کردند کما قال الله تعالی
 و احسن موسی و عبادت و ایم موسی و من معه و هر که با او بود اجماع هم ایشان
 فرما از فرقا از خیر بر سر غرق کردند و دیگر از این بیاد گفتی که در اینجا بر سر و قوم او
 و عاقلان فرعون و جزو او کایه هر یک جدا میست و فرشتگان لایق میبایست قدرت الهی
 و ماکات آنکه قلم و نبودند بر قوم فرعون می بیند که ویدکان جم از قای قیط حشر
 از برید که مومن اند فرعون گویند که ایمان میآورد و او با حضرت موسی از مصر میفرماید و

برای اینوی

باز و ده

[illegible]

کتاب را می آید و این دو باب از باب است و چه صحت هم از مجموع و چه درستی و به دلالت بر صحت حضرت
خلیل الرحمن می نمایند که گفته اند مراد از این است که صادق صادق است و معنی آن این که ظاهرین بر این عقیده
اصل دین من است که می در آخر یافتند تا بعد از حضرت رسالت باشد علی الله و علی سلم و اینها
و کراهه هر یک و در حدیثی که از ائمه است بر این است که اینها از ائمه است که در حدیثی که از ائمه است
میکنند و عطف بر این و بیایم مراد را بر این بیان روایتی که اولاً از هر یک از ائمه است و الله بدین معنی او
کأن هست من الصادقین که کلام همان و ظاهر اینها و سوا صد ساله میفرماید و در حدیثی که از ائمه است
شعر در زمان آن قریبها شده این دعا را نیز نقل نموده اند و اینها را از ائمه است و در حدیثی که از ائمه است
یوم لا یفزع روزی که سود و گفته اند نیاید ناله خواسته و با وجود اینها از ائمه است و اینها را از ائمه است
که کفر که میباید خدای تعالی بطلب میبرد و خالص آنرا که در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است
کرده باشد و غیر از اینها از ائمه است و در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است
قبل از خلاص است در شهادت و اما الله عهد و عودت که قوی است که در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است
از حدیثی که از ائمه است و در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است و در حدیثی که از ائمه است
عنهم امام حقیری رحمة الله علیه فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا و سلیم است از ائمه است
فرموده که در روز قیامت مطاع و قبی یا خالی باشد از بدعت و مطهر است و اینها را از ائمه است
قدس سر منقول است که سلیم ما که میگوید و ما که میگوید و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
بیایم میگوید که دل سلیم و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
است از خود و در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
سوره دل که میگوید در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
جنت الشقیق برای بریدن کاهان تا از فوق آزار یزدان باشد و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
بلایم و ظاهر ساخته شود و در حدیثی که از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
و اما اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است
کجا اند خدا را تا اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است و اینها را از ائمه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان ابري هست جزا منو العالی مکرر آفریننده عالم انوارها العیال نام جایزه جان
 و کائنات و هاست من العیال ان کا هندکان و دانه بسندکان بصورت مردمان و نواز بسجید
 القسطاس المستقیم میزان است و ما تحسبوا الناس کم میکنید مردم را ان شاء الله حیوان
 ایشان و انفقوا در کسایت بجای میزند فی المیزان یعنی ایک تبدیل ظاهر و باطن و طبع و خلق
 در حقیقت که تعدد هاست و انما الله الوحید و حذر کنید ان عقوبت الهی که بقدر خلقت
 ما از بد غلام و المملکة الاولین و کرد و بشیبا از انا انو گفتند اهل ایک الکات جبریم نیست
 و من العیال ان جاده و کرده شد کانی یعنی ان احاط که ایشان از بعد از جاده و کانی که
 مدی که ان عقل ایشان می شود یا ان افرید کانی که ایشان را می باشد یعنی ان فی حق
 و بطعام و شراب و مائات و حیاتی و لا یفر عکله می شناسانند ما در مقام بقیت سرچ
 جبریم انما یفعل بکون و عوی سالت از کجا آورده و ان نظرت و بدستی که ما کمان بریم
 من الک و من ان در مرغ کمان در عوی خود فاسطلا بهر فردا و بیعتی بر خدایا
 خود را انی تا بیفتی عیال و احسنها من السماء پاره آسمان که در عدا ای باشد گفت
 اگر هستی ت هیت القادری انراست که یافا که رعایای خود خواهد آمد قال گفت شعوب علیه السلام
 ربی اعلم و در کما من و انما است یا فقولون یا کون میکنید ان جاده الله اصنام و احکام طعام
 و کم و روشی و سایر معاشی و عدا که مضافه این اعمال باشد بر شما خواهد عیالید و کما انما
 باشد اجمالی انما یفعل بکون و عوی سالت از کجا آورده و ان نظرت و بدستی که ما کمان بریم
 حاشی عیال است و انما و اخر کاس من سون و کمانه آهده و آنکه که قوم شعیب علیه السلام و انما
 و استیکبار از حد تجاوز کرده حق بخانه و نایه هفت شبان و من عیال و بیعتی ان کما
 بنای که آن جاده و چشم ایشان بجو ش آمد و نفس های ایشان فرو گرفت و در ان خا خا
 حرا بی زیادت شد و در کاب بهشت نهادند و هر کی در پای درختی افتاد و ان کما که عیال و بیعتی
 که ناکاه ابر سیاهی درها بدید آمد و من عیال و بیعتی ان کما که عیال و بیعتی
 آید و ان که میباید نام ازیر سب را انرا است ایچ کیم عیال که جمیع ایشان در زیر او جمع غل
 آفتابی از وی پروان آمد و هر که بسخت جان حق بخانه و من عیال و بیعتی ان کما که عیال و بیعتی

تفتیل

عیش

[illegible]

[illegible]

10/10/10

و محاسن ایشان را میفرمود که تزلزل نمی یابد و برادران را میفرمود که هر چه در توانی بکن تا کاری
مثل کاهانان که ایشان را بقوت السبع و الکرم کاف و قوت فرا میدادند و کوشش باطنی ایشان و فرا
یکی از ایشان اخبار را میفرمود که دروغ گویند و دیگر دروغها را با افاضت میکنند و بشد ایشان را
گویند و در میان آنرا فرموده که بعضی گفتند که کل نقیصه کرده اند یعنی هر یک ایشان نصفه نگذرد
بر سر و قد و الشرا و شاعران مشرق بودند این را بخوبی و دجیر و مسافر و امید تقی بنی بجمع
الذو ذبیح و ایشان میکنند سفاهت عرب یعنی این ایشان در تفسیر از امام علی علیه السلام
و حمد الله نقل کرده که در شاعران باد حضرت رسالت و خدمت اسلام شعرها گفتند و شاعران
پاد که در پیشانی اند نمایان آید در شان ایشان آید که الله عز و جل ایا فی جبین کما ایشان فی جبل
آید و هر دو ایدان نمون کلام و تحقیق که در آن دیشد و در آن نسبت و تشبیه و هذا و مطایبه
و طریقه و انساب و عدد و نامحسوس و غیره فالای و افراط و بدیع و وفم و امثال آن و آنچه در کتب
مکتوبه میگویند تا لا یفعلون آنرا نمیکند یعنی نفس را که بر خود کواچی میدهند و میفراوانند
حکمی و حکم نظم میکنند اگر کسی تخصص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری از این مقوله مطلع
شود و تفسیر کوفی آورده که بعد از نزول این آیه حساب و این دوام و جمع از شعر و صحاد
و بعضی شعر بجا می آید و آمده جوهر و صفت صانع آن که حق سبحانه و تعالی که ما شاعران و این
روحم که در پیشتریم که بدین و صفها میفرم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون سخن بگویند
بشعر خود و بر زبان خود شعری که نشان در شان کنند میگویند بریشان سخت نه است از ترس و این
آیه تا آنکه در آن آیه این اشعار مستوع سفیهان و در هر جا می سرگردانند که آنجا که ایمان
آورده از و علو الله اعلم و علمها شایسته کرد و از این سخن را حلی الله علیه و آله و سلم شایسته شرف
و بعضی و خدمت کاهان استعلا و عو و کرم و الله و با و کرم و خدا را و اشعار حق لیکن ایشان
یعنی اشعار ایشان را سنجید و توحید است و خیرین بطاعت و تلبه از غفلت و انصراف
و انتقام کشند و در آن عذر کان من یقول ما یقول بر آنکه استماع دیده شده و ندیده و ندیده و ندیده
ایشان را در آن حضرت و غیره علی السلام حساسان گفت اهل المعزکون فارادید و میل مع
حضرت حقان بنی و در میان دیوان آورده اند که هر چند فارادید و یکم جل و کرم و کرم

54

10

تتميز

و از این فرایکوی به بتیله جبریل که می آید بنویسند آن حکیم از نزد یک سنده بودند است که عظیم و نام
از آن دادند و فرمود گفت موسی و هارون هر دو می بیند و هر که می خواهد که با او بود در وقت شنبه
معیین بمصر و آنکه که می رود و در پیشش حاضر پیدا کند و سر او سیاه و آبی آنست بدو سستی
من دیدم آنکه آنش از فرشته بنیامین فرستاده بود و او را گفت که با من حمله کن و از آن فرشته خبر بگو
آنکست که سر او را از آنش را شده خبر او برسم او را بگویم برایتان شایسته است و بعد از آن
فرشته آمدند و مصلحت و شاید که شما هم شریف و آگاهان را بر آنست که آمد و موسی علیه السلام
فرمود که آن آنش فرستاده و دیدی است و او را فرستاده از درختی سبز و گویند آنست که بود در قریه
سایر آنست که او بر هر تقدیر چون موسی را بخواهد فرستاد بدو که بدو که فرستاده شد آنست که با او برکت
داد و به او می آید و هر که در مکان آنست که بر او بفرستد با او که در آنست که بر موسی
علیه السلام و آن خواهر او که کرد اگر آنست که بر او که و شجاعت او و بگوید با او است و این
چون که می آید بر او که عالمی از آنست که او را ده اند که چون موسی را می آید و شایسته است که آنست
که آنست که با او می آید او موسی را بدو می آید که در آنست که او را ده اند که چون موسی را می آید و شایسته است که آنست
کنند و بر او و آنست که بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
ما می شود و آنست که بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
و هر چه می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
می رود و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
قدوس جان بود و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
ولی و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
یا موسی را می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
من فرستاده و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
با من تمام که می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید و بر او می آید
و از این فرایکوی به بتیله جبریل که می آید بنویسند آن حکیم از نزد یک سنده بودند است که عظیم و نام

[illegible]

سبب فرمود که شفق الطیر باد ما سوختند و گفتند که دادند ششم سر ما عطا کردیم و کل شیئی
از هر چیزی که باشد محتاج بودیم از این عطا کردیم و گفتند که این عطا کردیم و گفتند که
آنکه اگر بر هیچ کس حق نیست او را بدی که بسیار از لشکری بود که هیچ کس را سلطان نبود و بدین وضع
بود و همه بر حق بودند و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
دیگر برای لشکر حق و بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
رافقت از وی بود و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
و مرغان بر زمین و وی بر درختان و پرنده ها و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
احتجاج کردید و سیلان بر بالای تخت بودی و تخت را بیایان و جمع کرده شد برای سیدان
جود و لشکرهای او و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
بر سر او بود که هیچ کس از آن ستمگر و بدین وضع بود که هر کس را
تعارف و دوستی که لشکرگاه او صد فرسخ بود و بدین وضع بود که هر کس را
و مثل آن برای آنکه آن برای طایفه و بدین وضع بود که هر کس را
فرسخ و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
حوالی تخت بود و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
شام بهر طریقی که بود و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
از بر آن و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
یا بهر دست یا خبری نام بود و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
جود لشکر سیلان بر علیه السلام دید و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
مساکین و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را
و بدین وضع بود که هر کس را بر سر او بود و بدین وضع بود که هر کس را

[illegible]

[illegible]

سید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1870

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملفوظات

۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

李長蘅

[illegible]

5

卷之五

42.

5

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

12/25/54

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

البيان

حظ

۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[Faint, illegible handwritten notes]

00

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

21

برای اطلاع از این کتاب به کتابخانه مراجعه کنید

[illegible]

[illegible]

10

~~Page 1~~

4

42

1891

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
تهران ۱۳۵۷

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

۱۰

1

5

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استحقاق و برهان در صورتی که از این جهت است

٤٤

2

[illegible][illegible]

مجلسه اول

٤

راحمي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المه
مادد
ابو الحسن صالح بن يحيى
بروز ديد و كمي است
القدس قرن زود

المه
مادد
ابو الحسن صالح بن يحيى
بروز ديد و كمي است
القدس قرن زود

2017

[illegible]

1994

[illegible]

[illegible]

1

1

[illegible]

264

الحمد لله

五、

کے

1

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

وہ از امرش

7

212

الموافق ١٤٢٨ هـ
١٤٢٨ هـ
١٤٢٨ هـ
١٤٢٨ هـ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد از آنکه خبر آنکه در آنجا جمعیت شده اند و از آنجا که در آنجا
سواران برشته که تظاهر کنند و اوضاع را در آنجا در آنجا در آنجا
با آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
آوردند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
او این جوانان را به آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
خبر یافتند و از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
تا آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
تسلیمات از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
با آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
مستحق آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
به آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
تسلیمات از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
ای برود که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بماند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
حضرت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
جمله و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بجای آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
نموده که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

34

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[Faint, illegible handwritten notes or bleed-through from the reverse side of the page.]

1997

[illegible]

[illegible]

1990

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

3

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

சென்னை

[illegible]

1900

[Illegible handwritten signature]

0000

015

226

۱۲۸

[illegible]

کے



[illegible]

و شناسند که زوط آن من عذرا است بیغیر از خود و عذره هر آنرا که بگوید میگویند و نیز ایستادند
آنگاه که یکی از بندگان را بر روی ران افتادند قبول او برین فرغ فرستادند و هر یک از ایشان
نزد آنحضرت رسیدند و بگویند که بسم قولم بر غیر من و تو را گوید و گفتند اهل بیته که
تو بیاد جایگاه خود میروی و میباشی و ایستادند و تا آنکه از آنجا فرستادند که بیرون آید
پس برین فرمودند که ای ایستاده و در میان ما و تو که ایستاد است آنجا بیرون بروی و بنشین
و بنشین و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
پس یکی از جمع میکنند و در وسط آمده که ابو جحد جامه ایستاده و در میان حضرت
صلوات علیه و آله و سلم ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
ظلال که مانع میگردانند بر کیش خود را از آنجا میگردانند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
و مایه و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
جزین است که در این ایام طلوع میگردانند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
آمره میشوند پس یکی از ایام طلوع میگردانند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
پس فرمود که ای ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
که حاضران که بعد از اسلام کردند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
ظاهر و باطنی باینکه تمامه و آشکارا میگردانند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
آنکه رویت عمل کنی بر آن و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
الذین انکروا یوتون الزکوة و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
مراد آنست که خود را بر خود اندازند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
انسان را و صافی مشرکان آنست که عالم بعبودیت ایشان است و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
پس بر این ادب صفت ایشان است به بجهل ایشان و عدم شفقت بر مخلوق و عمل غلظت را و ایستاده و ایستاده و ایستاده
و گفته اند هر آنکه که اول اسلام بفرمودند و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده
فرمودند هر یک از شما که بر سر است ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده و ایستاده

1954

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

100

24



10

نور



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من و منارت و آنگاه اند که در این اوقات شایع طریقت است و مردم عین ایضا نمایند
بر و طریقت عباد و در این اوقات شایع طریقت است و مردم عین ایضا نمایند
کمال اکثریت است و طریقت اهریماست و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
نفی میکند که در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
اند و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
اکثر مردمی و هیچ طریقتی نیست برای دعوی و مردمی و هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
حضرت رسالت علی و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
مائی و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
خود بطیبت انور و انور و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
عالم را اندانند و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
لیکن در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
و چون بصله هم انقباض میکنند و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
سوره فاتحه است و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
اتحاد عباد منتهی است که در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
کدام اند و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
که خویشان حضرت رسالت علی است و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
و هر که کینه خصم را نیکو یا بیخ طاعتی و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
هر که آن باشد و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
مضامین است و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
شکری و در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است
خیال که در این اوقات شایع طریقت است و در هر دو صیقل اند که در این اوقات شایع طریقت است

خاتم علی قلمی مندی غنایه که تو که انرا کنی و قرآن را بنویسی و قرآن را بر خود می خوانی
بعد از شکلی ای تان از خود و جنای ایشان منتقم گردی و در حقایق سیر از حدیث و حدیث
رضی الله عنه که میگوید که من در حق ان را و محبت که بر او بود که ان لغات بنویسی و بنویسی
اجابت و انرا فارغ گردی و می آید انرا که هر سکنه خلاصه کنی و انرا سنی و انرا سنی و انرا سنی
مکره انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
که خدای تعالی عظیم انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
رو به خدای بسته و در حق انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
و خدای که در حق انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
بر هم و بر ما سکنه که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
علیه السلام با ایشان که انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
توبه کردیم این آیه تا انکه که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
توبه ما هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
و انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
و انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
آیه شما می کنید انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
الصلوات و که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
و انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
عقاب بدتر از انکه که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
اصحاب حدیث و انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
ما تو که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
روزی با ایشان و انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه
در روزی و انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه انرا که هر سکنه

五

10/10/19

کے
مان

[illegible]

[illegible]

۱۶
از روحانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افزون و بیهوده عباد فرمود که امانت آیات را به عهد اسم الضم ترا خدا بشنود که از این امر آمان را
که کوثر دلت است بمن حق توانی نتوانی داد و خدی التمس با تو رساند ای که را غایت که از
یعنی که در این طریق حق را یافته و حق را داده و از آن که هست فی کماله و در کمالی صمد یعنی
قاد به هدایت که از این نیستی از تعجب بدین سر خفته و از آنکه در حق بختی که با ما بریم ترا بخواه
رحمتش پس از آنکه عدالت ایشان بنوعی دل خوشی و دل و آفتاب و بر سر است که با این میان
ست قدرت است تمام کسب و ایم بعد از آنکه از این است که با این تمام بقا از این و در آفتاب و عدالت
ایشان از این عدالت و در آفتاب از این عدالت و در آفتاب از این عدالت و در آفتاب از این عدالت
ایشان بعد از آنکه عدالت و در آفتاب از این عدالت و در آفتاب از این عدالت و در آفتاب از این عدالت
والله کما و صمد یا بجزیری که وحی کرده شد است ای که بری که از آیات و احکام این است که
بیاور از سقیم برای راستی که نوحه بخود تو اندر رسید و آنکه بتحقق که فردان از این است که هر
شیخ است و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
ایشان از آنکه که فردان است ایشان و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
مرتبه از این است از ایشان و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
شود از این است و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
که من از این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
با آن و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
خدا را از این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
بدست خدا فرموده و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
سفر و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
که من از این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
که من از این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این
و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این و در این مرتبه از این

[illegible]

من بعد از آنکه این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
که در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
بسیار و احاطه من بسایر آنکه از زبان او برده اند و به ما برده اند و به ما برده اند
او را برده اند و به ما برده اند و به ما برده اند و به ما برده اند و به ما برده اند
انتهای من و این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
و طوفان که در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
برادرهای او را در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
یوسفیان در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
یکدیگر تا غلبه و بسیار بود و در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
فوق من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
مناجات من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
گوشتی من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
فایده اند و در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
ایکلم من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
آمد من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
آیند من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
ایشان را بدید و در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
سید من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
و در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
در میان من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او
بدو من و او این کس که ملک من بود و من او را خواست و در میان من و او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10

[illegible]

7

شک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10/10/10

[illegible]

[illegible]

4

خط

[illegible]

[illegible]

[illegible]

5

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

۱۲۸۲

٤

42

[illegible]

229

ماہنامہ صلوات علیہ
روز جمعہ ۱۱ جمادی الثانی

50

که تا میگوید پس در این دنیا از فضل احدی که
جستگان به او افتد این را در هر
نصفه

خبر

[illegible]

۱۹

[illegible]

100

6

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

54

مجلس

[illegible]

2

[illegible]

یعنی کبریا و مکرر... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 بتای و بتای جمیع عالم... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 با وجود و غیر وجود... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 گانه و گانه... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 عناصر و عناصر... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 فرستادیم... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 که در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 این را بدانید... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 و در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 و در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 است این در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 بی است این در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 اول بحث بر این است... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 آنچه در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 بطاعت را با این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 از معصیت با این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 که در این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 من خشنی از این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 خان را که از این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال
 مانند زنده از این دنیا... خداوند است که از خود بی خود است و در تمام احوال و احوال

مجلسه اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مستوفى

کتابخانه عمومی

2020
2021

١٢

100

1000

[illegible]

442

Handwritten signature: *W. H. H. H.*

[illegible]

نفسی

وَالْأَمْرُ لِلْكَافِرِينَ

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1960-1961

10/10/10

شیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



100

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten signature: *James M. Smith*

پیشانی از راهی که از این راه می‌گذشتند و از این راه می‌رفتند

10/10/10

پیش

2
6. 10. 1941

شماره ۱۰۰

پیش روئے دانش
روزگار و روزگار

10/10/1964

٤٦

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في الشهر

20

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اذا قيل انك تقسم انك كذبت فما اكد حياضك في انك كذبت في حياضك احد خطبك ذكرك وادع
وفاضا ففعلت انك كذبت وادع كذبت بر مردم يقسم الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را قد عا د کشت
یا ست بدعت یا د کذبت شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
مر شما را که کذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
حلی الله علیه و آله و سلم و کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
و کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
او کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
مر و انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
بفضل و قد موافقت با انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
غیر انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
در انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
مصابیح الامام بکرم الله وجهه و کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
قیمت هر کس که کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
چیز و انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
حضرت و کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
که انك كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
که راه کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
صدقه صدقه بکرم الله وجهه و کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت
بکرم الله وجهه و کذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت خدای شما را که کذبت الله انك كذبت وادع كذبت

[illegible]

[illegible]

100

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَرَانِ کُستَرِ

19

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این کتاب
 از هر دو کتاب
 و کتابخانه
 از هر دو
 و کتابخانه
 از هر دو
 و کتابخانه

لا بد من التمسك بالدين والالتزام به

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عنه حرف مقطعه لالت را بعد از این بقای حساب و قول بعضی از شیخ کلمات طحا این است و میگوید
آن تواند است اما هر که بداند از سر و دهر و بعضی از آن که گفته و بر خیزد و گوشت و پستان و پخته
خداوند را اینها را که داشت و بعضی عالم را از اینها خارج است و اینها را که گفته اند که گفته اسم خود را
و در تمام گوشت از هر دو از زمین و گوشت اسم خود است یا از حبس است و میگوید نام هر حیوان است
یا نیست یعنی حق جل و از او باشد و آنست که نود اسم شایسته است و هر دو با آن حبس است یا عاری که در آن است
است و از اینها که گویند یا بعضی در سبب با سناد خود از اینها هر یک را بعضی از گفته نقل کرده اند که در گفته شنیده
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اول چیزی که خدای میافرید قلم بود پس نوشت را بعد از آن که نوشت و بعد از آن
دوات نوشت آنچه بود و صحت و شد و بدین تقدیر حق میفرستاد و گویند که بدوات و القلم و دیگر اینها که از نوشت
و طول ما اینها را و اینها را که در آن است که بدوات گفتند و فرمودند که صانع دین و دنیا بسبب است
و نمایت از آن و دیگر که در آن است که بدوات گفتند و فرمودند که صانع دین و دنیا بسبب است
حیص نقل اینها که گویند و هر یک از اینها را که در آن است که بدوات گفتند و فرمودند که صانع دین و دنیا بسبب است
خنده جواب و تمام است که کلمات نیستی از اینها هر یک را که در آن است که بدوات گفتند و فرمودند که صانع دین و دنیا بسبب است

[illegible]

Handwritten signature or scribble.

وہی کہہ رہا تھا

طوبى

[illegible]

دین یون د کلمات باغ خوشه کنی ویدم بر بر و میسباید برای استاده محققان توید هر که بیله حق استلا کرد
و عالم و خال ان سرست تلوش و ان تا علی قالد و انکبا تحقیق بر و ناز و نود بر یکجا و عشرین خوانه بخور و غیر
از کشت کذ و حقه و خنده و ان یخ اندر بنشست به نشود و در ان زمانه و سالان و بر ان بوضوح و ان
بر و در قرص سق از یی هر منجید میدهد انچه که میباید و در او نم خدشک و سر که ریخت و سر که کوفی
زیاد که ان سر خنده و سالان یی ان سر و در ان و ضا و عام کرد و کک که همین است ان و ان و طایف
کردن حدیث و دنیا و کلمات طایفه و هر یک از ان سر که بر ان سر که کشت از یی و در ان عذاب
ن و الی یاد و ان ابدان بر ان طایفه حاد و کافی بکوت ان سر که کشت و در ان که بیاند و در ان سر که کشت و در ان
بر همین نه ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
یا در بول و در بول ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
بر و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
بمان منار ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
که ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
شاید ای کافر ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
از یی و ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
تو به شوق و ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
شاید ای کافر ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
و به ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
نار و ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
آن سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
از ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
که سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
ان کافر ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت
روزی که بر و ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت و در ان سر که کشت

عرش تاجیه کن بر سجده و تامل و به خوف و خاد و شوق و بان ایلی التوحید به سجده مر خدا را در برابر
از اید موسی انگریز و غیره علی الله که حضرت سالت علی الله که در فرقه که خوش بختی و تامل و است
و در حق عظم نماید و خلق و بافتند و عالم انوار بسجده عظمه و رضی الله عنه و وارث کرده
که در حق رسالت بناد علیه صلوات الله فرمود که کشف کعبه و در کمال انصاف خود و سجده کند
مرا و اعراب معنی و توحید و باور باشد که در دنیا سجده بر یا و سقوت کرده باشند پس مرا می خواهد که
کذبت ای کجا که در دنیا و در حق هر که نیست کافر و منافق بود در دنیا کافر و منافق بود
ایستادند پس می توانند سجده کرده و نه خاشعانه ایستاده و فرمود بود پس در ایستادن بر سجده و
آدمی را بر سر سینه انگیزد و شرمه شوند و هر چه فرو گیرد ایستاده و نه خاشعانه و در کمال عظمه
حقان و بدستی که بودند در دنیا که بدست خود خزانده میشو ندر ایلی التوحید بر سجده کرده مر خدا را و شمع
سالم و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
هر که در دنیا و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
پس هر که در دنیا و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
قرآن را بر سجده و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
زود بود که می ایستاد و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
انرا با که ایستاد و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
و اولی عظمه و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
من حرکت بر یا و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
اجازت می ده و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
کرامت با او و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
انفیر است و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
پس هر که در دنیا و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
تکلی و در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود
در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود و در دنیا و باور باشد که در حق هر که بود

[illegible]

5

و این همه را آنچه هست و ضعیف بود بر از قوه و استواری و اگر اندک و قوتش کم بود علی ایضا
بکفر آسمانی باشد تا امر خراج را در سپید و فرو و آید و عمل بر و انداختن و غیره که
فایده نوبت میگیرد که برادر جاد آساند بر نیکو انداختن و نیکو عملت بلکه و نیکو عملت
سجده و تمام آورد و در انداختن و نیکو عملت باشد بر صورتی که در آن سجده ای باشد تا
در آن سجده ای آن سجده ای که در آن آسمانی تا آسمانی و گفته اند هفت صفت از آن که در آن
در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
جستار و نیکو عملت که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
بسیار و حساب در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
اما اگر در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
قرآن را بیاورد و نیکو عملت که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
که این کتاب در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
و اینست از آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
شدیم و نیکو عملت که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
و اینست از آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
بوی رسید بر جوانان ایشان تا که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
و آنست از آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
براست که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
بوی بدیهای خود و نیکو عملت که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
من تمام کرد که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
جست حساب من و نیکو عملت که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
بودی که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن
راورد از آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن

در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن سجده ای که در آن

١٥٠

100

10

[illegible]

بزرگوارند که ان الین کم انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 هیچ شکی نیست که ان الین کم انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 باقی و پیش خود اند و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 نیم الین بر حق و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 ایستادگی بر حق و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 ان الین کم انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 که هر چه باشد و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 اما حق انرا چه کرده است که انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 بر کبریا که انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 است که انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 مشکلی است و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 ذکر است و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 مرا مانع نمی شود و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 از کبریا که انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 اگر چه باید از انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 ایشتان می دانند و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 ذکر صلوة و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 بگویند که انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این
 صلی علی محمد و آله و انکما ایشتان علی اصل حق بنان خود و ایستادگی بر حق است و این

[illegible]

[illegible]

1954

[illegible]

٤٤

7.

1954


100

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



[illegible]

ممنوع

三

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

استه باقی کار را در وقت او بر سر نهاده از آن کس که می خواهد و بنا بر این عوض از آن صاحب

کے

100

1525

ملک شری

لا اله الا الله
محمد رسول الله

[illegible]

۹۱۰

پیوستہ

۱۲۱۲

شہزادانِ عرب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفا

و یستوی ان شاء الله تعالی و فیما در اینست بحسب طایفه و طایفه

[illegible]

26.

11

2



٩١

[illegible]

الحمد لله

از دستهای من و از دستهای تو

و بهینگی و خستگی و در کوهستانان که گریه و زاری و غم می کنند

7-10

64

کتابخانه عمومی امام رضا (ع)
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰

1

[illegible]

بزرگم

2

تاریخ

2

[Illegible signature]

[illegible]

2

[illegible]

[illegible]

پاکستان فی فوٹو اسٹوڈیو

1

کتابخانه عمومی و کتابخانه خصوصی که در تمام این کتابخانه ها

... و ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت قضا و قدر چه بانه نزد صاحب برهان آمده بخدا خود معرفت اند و هاید بهر آیه و آیه بود و مردم فرو بسته و ظلم از هر طرف حیوان مانده بود و ندانستند چرا ایند و اسم اعظم خواند و دست پریشان شده ها مالید و گفت اند راه بر گزیده و غزاله باز و در وانه و دها گرفت و خدای عز و جلال و شهر امداد و قهر دیگر شایری سر راه آمد و جوان سوار شد و یکا گفت و او را و او را و او را
از باب حاجات روی بماند حیوانات آوردند و دهان او را و دهان او را و دهان او را و دهان او را و دهان او را
که تا پستان شده بود و نه وی اندام اسب و عاقله و مانده جوان گفت اگر میخواست مرا کینه و عین را
رو نشیده و ادای چشمش شده و من شوق حاجت عهد کرده و چون او را در شعله تبه لیلی فریاد
دعا کرد تا چشمش میزد و من شد و صاحب با چشمش روشن تر و یکم مکر آمد و در آن روز
تجرب گفت چشمش تو حکم را که شکستند و خدا را صفت بختی گفت خدایا کیست حاجت
جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ملک بصر بر حق حکم گفت ای الهی که او تو را نماند و تو را
حاجب از شغنی که بر اسرار ملک داشت قصه جلاله در آن آواز ملک او را و جلاله در آن
اطلاع یافت و خدا را جلاله نمودند جوان بر شکست و شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند
ریا لب چرخ بر وند و او دعا کرد هر فرق شد و او را و شکست و شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند
تا او را بر کوی بر وند و بیانات اندانند چون بیکر در رسید و عاقله و باوی را حد و شکست را
از که در افکند و وی سالم ماند ملک بفرمود تا او را شکست و شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند
رسمه بر اندام انداختند و این با آن کرد و هیچ بر بود که در جوان گفت ای ملک که ویدار
خدایا که و این هم آواز قدس از و شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند
جودیش عشت ملک عدا و برین گفت شیخام لا اله الا هو ان گفت اگر که توانست
تیر بر کمان نه و یکی بنام خدای این سلام و بندگان تارین آید ملک جهان کرد و نیوی حیوانات
آمد شربت شهادت جشید و حضار آن جمع هم یکبار گفتند آهاریت هذ الخدام ملک
و غضبت این بفرمود تا چند جازینی را که کمر دند و در شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند
نشسته هر کرای آوردند و میسر شده اگر خدایا که ویدار بود و شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند
میگوید الحمد لله العجل و التاربع اصحاب حفر هاد و زینتی اندام و الهی و شکست که جوان بدو یا بر قدر دانند

[illegible]

هو كرم الله وجهه
وہو ابوبکر بن ابی قحطافہ

19

10/10

oak

小

الصفحة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1871

المجلس
العلمي

Handwritten signature/initials.

[illegible]

1990

انظر

Handwritten text, likely a signature or name, appearing as a dark, stylized mark.

2015

—

2000

[illegible]

Handwritten signature: *Handwritten signature*

دورن
صادق اوستا
والله اعلم
بالحق

[illegible]

۱۰۰

[Faint, illegible handwritten text]

45

۳. ملایق اند

10

مجلس

4

۱۰۰

22504

7-11

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

والمجد لله الذي رفعه من بين الأموات

تف از روشی بسوزد

[illegible]

سید محمد

[illegible]

553

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

۲۵۰

10/16/63

[illegible]

010321

12-20

10/10/1971

2000

[illegible]

[illegible]

